

# نهضت عاشورا

مروری بر سیره و سخنان

حسین بن علی علیه السلام

خداوند ولیّ و سرپرست کسانی است که  
ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها به سوی  
روشنایی می‌برد.  
و کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان  
طاغوتند؛ از روشنایی به سوی تاریکی‌ها  
می‌برندشان ...

(سوره‌ی بقره، ۲۵۷)

### قسمتی از سخنان امام حسین (ع) در منا، در روزگار معاویه

... خداوند می‌فرماید: «مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده وا می‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند.» [سوره‌ی توبه، ۷۱]. خداوند از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک واجب آغاز کرد، زیرا می‌دانست که اگر این [فریضه] ادا شود و بر پا گردد، همه‌ی فرایض، از آسان و دشوار، بر پا می‌شوند؛ چرا که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است، به همراه بازگرداندن حقوق ستمدیدگان و مخالفت با ستمگر و تقسیم [عادلانه] ثروت‌های عمومی و غنایم و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در موارد بسزای خود.

پس شما ای گروه قدرتمند که به علم شهرت دارید و به نیکی از شما یاد می‌کنند و به خیرخواهی معروف شده‌اید و به خاطر خدا در دل مردم مهابتی پیدا نموده‌اید، مرد مقتدر از شما بیم دارد و ناتوان به تکریم شما برمی‌خیزد و آن کس که هیچ برتری و قدرتی بر او ندارید شما را بر خود مقدم می‌دارد، هرگاه نیازمندان از رسیدن به نیازهای خود محروم مانند شما را واسطه می‌گیرند و در راه‌ها با هیبت شاهان و احترام سران و بزرگان گام برمی‌دارید، آیا همه اینها بدان امید نیست که به استوار داشتن حق خدا قیام کنید؟ اگرچه در [ادای] بیشتر حقوق خداوند کوتاهی کردید.

... کوران و گنگان و بیماران زمینگیر در شهرها به حال خود رها شده‌اند و به آن‌ها ترحمی نمی‌شود. [با این حال،] شما به کاری که شایسته‌تان است بر نمی‌خیزید و دیگران را نیز در این راه مدد نمی‌رسانید و با مسامحه و سازش با ظالمان خود را آسوده می‌دارید. این همه، از جمله چیزهایی است که خدا شما را بدان فرمان داده است.

... شما ظالمان را در جای خودتان نشانید و امور خدا را به آنان سپردید تا بر اساس شبهه‌ها کار کنند و به راه شهوت‌ها روند. فرار شما از مرگ و خوش بودن شما به زندگی دنیا که [ناگزیر] ترکتان خواهد کرد، آنان را بر این [جایگاه] چیره کرد.

پس، ناتوانان را به دست ایشان تسلیم کردید که یا همچون برده مقهور باشند و یا همچون مستضعفی برای اداره امور زندگی، [در دست ایشان] اسیر. در کشورداری به اندیشه خود هر چه می‌خواهند می‌کنند و در اقتدای به اشرار و گستاخی نسبت به خدای جبار، با پیروی هوای نفس، کار را به رسوایی می‌کشانند. بر منبر هر شهر از شهرهای ایشان خطیبی است که بانگ برمی‌دارد و آنچه می‌خواهد می‌گوید. کشور در برابر ایشان بی‌معارض است و دست‌های ایشان در آن گشاده.

(تحف العقول، باب سخنان امام حسین علیه‌السلام)

## فهرست مطالب

- ۱..... در روزگار معاویه
- ۱..... نامه‌ای از امام حسین (ع) به معاویه
- ۳..... خطبه‌ی منّا
- ۶..... از مدینه تا مکه
- ۶..... خطاب به حاکم مدینه
- ۷..... در پاسخ مروان بن حکم
- ۷..... در کنار قبر رسول خدا (ص)
- ۸..... در پاسخ محمد حنفیه
- ۸..... وصیت امام حسین (ع) به محمد حنفیه
- ۹..... سخن امام (ع) هنگام خروج از مدینه و هنگام ورود به مکه
- ۱۰..... در پاسخ عبدالله بن عمر
- ۱۱..... نامه‌ای به بنی هاشم
- ۱۱..... نامه حسین بن علی (ع) در پاسخ نامه‌های مردم کوفه
- ۱۳..... نامه حسین بن علی (ع) به مردم بصره
- ۱۳..... در پاسخ عبدالله بن زبیر
- ۱۴..... سرانجام ابن زبیر
- ۱۵..... خطبه حسین بن علی (ع) در مکه
- ۱۹..... در مسیر کربلا
- ۱۹..... در پاسخ به عبدالله بن جعفر و عمرو بن سعید
- ۲۰..... با قَزْدَق
- ۲۱..... دومین نامه به مردم کوفه
- ۲۲..... در منزل زَرُود، دیدار با زُهَیْر بن قَیْن
- ۲۳..... در منزل ثعلبیه، خبر شهادت مسلم بن عقیل
- ۲۴..... در منزل زُبّاله
- ۲۴..... رویارویی با سپاه حرّ
- ۲۵..... سخنرانی امام (ع) برای سپاهیان حرّ
- ۲۶..... سخنرانی امام (ع) بعد از نماز عصر و گفتگو با حرّ
- ۲۸..... در منزل بَیضه
- ۲۹..... سخنی با عبیدالله بن حرّ جُعیفی

۳۰.....	در پاسخ عمرو بن قیس و پسر عموییش
۳۱.....	در نزدیکی کربلا
۳۲.....	<b>در کربلا</b>
۳۲.....	هنگام ورود به کربلا
۳۳.....	خطبه‌ی امام پس از ورود به کربلا
۳۳.....	نامه‌ای به محمد حنفیه
۳۴.....	در پاسخ نامه‌ی ابن زیاد
۳۴.....	گفتار امام در عصر تاسوعا
۳۶.....	سخنان حسین بن علی (ع) در شب عاشورا
۳۸.....	قرائت امام(ع) در شب عاشورا
۳۸.....	دعای امام در صبح عاشورا
۳۹.....	اولین سخنرانی امام(ع) در روز عاشورا
۴۱.....	دومین سخنرانی امام(ع) در روز عاشورا
۴۴.....	خطاب به یاران هنگام شروع جنگ
۴۵.....	سخن امام(ع) هنگام شهادت یارانش
۴۵.....	سخنی با مسلم بن عوسجه
۴۶.....	خطاب به ابو ثمامه صائدی
۴۷.....	خطاب به سعید بن عبدالله حنفی
۴۷.....	خطاب به عمرو بن قرظہ
۴۷.....	به هنگام شهادت حبیب بن مظاهر
۴۸.....	با حرّ بن یزید ریاحی
۵۱.....	خطاب به زُهَیْر بن قَین
۵۳.....	شهادت عابس بن ابی شیب و شَوَدَب
۵۴.....	خطاب به سیف بن حارث و مالک بن عبد
۵۴.....	هنگام شهادت طفل صغیر
۵۵.....	شهادت حضرت ابوالفضل(ع)
۵۵.....	در شهادت عبدالله بن حسن(ع)
۵۶.....	امام علیه‌السلام در میدان شهادت
۵۷.....	آخرین مناجات حسین بن علی(ع)
۶۰.....	<b>پیوست ۱: مسلم بن عقیل در کوفه</b>

۶۰.....	وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت مردم با او.....
۶۱.....	سخترانی نَعمان بن بَشیر برای مردم کوفه.....
۶۲.....	انتصاب عبیدالله بن زیاد به حکومت کوفه.....
۶۳.....	تسلط ابن زیاد بر کوفه.....
۶۴.....	شناسایی محل مسلم و دستگیری هانی.....
۶۶.....	حرکت مسلم بن عقیل به سوی دارالحکومه.....
۶۸.....	اسارت مسلم بن عقیل.....
۷۰.....	گفتگوی مسلم بن عقیل با ابن زیاد.....
۷۱.....	شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه.....
۷۲.....	نامه‌ی ابن زیاد به یزید بن معاویه.....
<b>۷۵.....</b>	<b>پیوست ۲: پیام آوران عاشورا.....</b>
۷۵.....	ورود کاروان اسیران به کوفه و خطبه‌ی حضرت زینب(س) برای مردم.....
۷۷.....	زینب(س) در مجلس ابن زیاد.....
۷۸.....	امام زین العابدین(ع) در مجلس ابن زیاد.....
۷۸.....	شهادت عبدالله بن عقیف.....
۷۹.....	ورود کاروان اسیران به مجلس یزید.....
۸۱.....	زینب(س) در مجلس یزید.....
۸۶.....	مجموعه‌ای از حکمت‌ها و نیایش‌های امام حسین(ع).....
۹۹.....	فهرست منابع.....





## در روزگار معاویه

### نامه‌ای از امام حسین(ع) به معاویه<sup>۱</sup>

معاویه، در سال‌های آخر عمر خویش، پسرش یزید را به عنوان ولی عهد معرفی کرد و سعی داشت در زمان حیات خود از بزرگان آن زمان برای وی بیعت بگیرد. حسین بن علی علیه‌السلام از جمله مخالفان سرسخت این امر بود.

در همین روزها، عده‌ای به معاویه نامه نوشتند که کسانی از بزرگان عراق نزد حسین بن علی علیه‌السلام رفت و آمد دارند و بیم شورش وی می‌رود. پس معاویه، این نامه را به امام علیه‌السلام نوشت: «از طرف تو اخباری به من رسیده است که هرگز از تو انتظار نداشتم بدان گونه مطالب گرایش داشته باشی. شایسته‌ترین مردم در وفاداری، با کسی که همانند تو در شرافت و منزلت و بزرگی است بیعت کرده‌اند. پس برای جدایی نزاع مکن، و از خدا پروا کن و این امت را به فتنه مینداز و متوجه خود و دین خود و امت محمد باش، و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری و اندارند [سوره‌ی روم، ۶۰].»

امام حسین علیه‌السلام در پاسخ معاویه این نامه را نگاشت:

«اما بعد، نامه‌ات به من رسید. نوشته بودی که درباره‌ی من، خبرهایی به تو رسیده که هرگز از من انتظار نداشتی که بدان گونه مطالب گرایش داشته باشم. جز خداوند، کسی به سوی نیکی‌ها ره نمی‌نماید و از آن مانع نمی‌شود. اما آنچه گفتمی که درباره من به تو رسیده، آن را چاپلوسان سخن چین و تفرقه‌افکنان به تو رسانده‌اند؛ و گمراهان و از راه خارج شدگان دروغ گفتند. من سر جنگ با تو را ندارم، اما بی شک از خدا به خاطر ترک آن، در برابر تو و دار و دستة خروج کرده از حق و پیمان‌شکن تو بیم دارم، آن پیروان ستمکار و یاری‌گران شیطان رجیم.

آیا تو قاتل حُجر<sup>۲</sup> و یاران عابد و فروتن او نیستی؟ آنان که بدعت‌ها را ناروا می‌شمردند و به نیکی فرمان می‌دادند و از بدی باز می‌داشتند؟ پس تو آنان را از سر ستم و تجاوز کشتی، بعد از آنکه با

۱ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۱. این نامه با تغییراتی در انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۲۸ نیز آمده است.

۲ حُجر بن عدی، از یاران امام علی(ع) بود که در زمان خلافت معاویه توسط وی به شهادت رسید.

آنان پیمان‌های سخت و عهد‌های محکم بسته بودی، و این از گستاخی تو بر خدا و کوچک شمردن عهد او بود. آیا تو قاتل عمرو بن حَمَق نیستی؟ آن کس که عبادت چهره‌اش را شکسته و فرسوده ساخته بود. او را نیز بعد از آن کشتی که با او عهد و پیمان‌هایی بسته بودی که اگر با آهوان می‌بستی، از فراز کوه‌ها [با اطمینان] پایین می‌آمدند.

آیا تو، بر دین اسلام، درباره‌ی زیاد ادعا نکردی و او را پسر ابوسفیان به شمار نیاوردی؟<sup>۱</sup> در حالی که پیامبر خدا حکم کرده بود: فرزند از آن زوج است و مرد زناکار را هیچ بهره‌ای نیست.<sup>۲</sup> پس او را بر اهل اسلام مسلط کردی، و او آنان را کشت و دست و پاهایشان را یکی از راست و یکی از چپ قطع کرد و بر تنه‌های خرما به دارشان آویخت. منزّه است خدا، ای معاویه! گویی تو از این امت نیستی، و ایشان از تو نیستند.

آیا تو قاتل حَضْرَمی نیستی؟ آن کس که زیاد به تو نوشت که بر دین علی است، حال آنکه دین علی همان دین پسر عمویش است، همان دینی که [ظاهر فریبی به آن] تو را به جایگاهی که داری درآورد، و اگر آن [دین] نبود بزرگترین شرف تو و شرف پدرانت، برعهده داشتن [سختی] دو کوچ بود، کوچ زمستانی و تابستانی. پس خدا آن را به وسیله‌ی ما از شما برداشت، و این منتهی بر شما بود.

و گفתי در آنچه گفتم: این امت را در فتنه نینداز، همانا که من فتنه‌ای بزرگ‌تر از امارت تو بر

---

۱ دستاویز معاویه برای این کار، گفته‌ی ابوسفیان بود که زمانی ادعا کرده بود که زیاد، حاصل زنا‌ی او با مادر زیاد است. در واقع، این عمل معاویه را می‌توان رشوه‌ی او به زیاد تلقی کرد، چون زیاد از این طریق به بنی‌امیه که خاندانی محترم محسوب می‌شدند ملحق می‌شد. زیاد، که سیاست‌مداری کاردان و خطیبی ماهر بود و در عین حال طبعی بی‌رحم داشت، فردی ارزشمند برای معاویه به شمار می‌رفت، و معاویه از این طریق می‌توانست یاری او را تضمین کند.

۲ معنی ظاهری سخن پیامبر (ص) چنین است: «فرزند از آن بستر است و بهره‌ی مرد زناکار سنگ است»، که کنایه از این است که مرد زناکار را هیچ بهره‌ای نیست، و فرزند متولد شده، هر چند که از زنا هم باشد، به شوهر زن منتسب می‌شود. بعضی این سخن پیامبر (ص) را به مجازات سنگسار تعبیر کرده‌اند، ولی سید رضی این معنا را رد کرده و آن را خارج از حد فصاحت دانسته است. ابن اثیر نیز این سخن پیامبر (ص) را کنایه از جرمان دانسته است، این سخن را مثال آورده که: «ما لک عندی شیء غیر التراب و ما بیلک غیر الحجر».

(المجازات النبویة، ص ۱۴۰، النهایة، ج ۱، ص ۳۴۳)

ایشان نمی‌شناسم. و گفتمی در آنچه گفتمی که متوجه خود و دین خود و امت محمد باش، و همانا من، به خدا سوگند، چیزی افضل از جهاد با تو نمی‌بینم. پس اگر به آن دست زنی، نزدیکی ای به پروردگارم باشد، و اگر به آن نپردازی، پس از خدا برای دینم آموزش می‌طلبم، و از او توفیق را در راه آنچه که دوست دارد و می‌پسندد درخواست دارم.

و گفتمی در آنچه گفتمی که اگر با من مکر کنی، با تو مکر می‌کنم. پس، ای معاویه، هر چه می‌خواهی با من مکر کن. به جانم سوگند، از قدیم با صالحان مکر کرده‌اند، باشد که جز به خود زیان نرسانی، و جز عمل خود را تباه نکنی. پس هر چه می‌خواهی مکر کن!

از خدا پروا کن، ای معاویه، و بدان که خداوند را کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو نگذارد جز آنکه به شمارش آوزد. و بدان که خداوند آدم‌کشی‌ات بر اساس حدس و گمان، و دستگیر کردن بر اساس تهمت، و امارت دادن به کودکی که شراب می‌خورد و با سگان بازی می‌کند را نادیده نمی‌گیرد. و جز این نمی‌بینم که خود را هلاک کرده‌ای، دین خود را نابود ساخته‌ای و مردم را ضایع کرده‌ای. والسلام.»

## خطبه‌ی منّا

حدود یک سال پیش از مرگ معاویه، بسیاری از اصحاب پیامبر(ص) و علمای اسلام به درخواست امام حسین(ع) در ایام حج در منّا جمع شدند و امام(ع) برای ایشان سخنرانی فرمود: «ای مردم، از آنچه خدا با نكوهشی که بر عالمان یهود کرده، به دوستان واقعی خود اندرز داده عبرت گیرید، آنجا که فرموده: چرا الهیون و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه [آلود] باز نمی‌دارند؟<sup>۳</sup> [سوره‌ی مائده، ۶۳-۶۴] و فرموده: از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به

۱ این گفته‌ی معاویه در نامه‌ای که در الامامة و السياسة نقل شده نیامده، ولی در منابع دیگر، از جمله انساب الاشراف، جمله‌ای به این مضمون در نامه‌ی معاویه وجود دارد.

۲ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۳۵۹، تحف العقول، باب سخنان حسین بن علی(ع)

۳ سوره‌ی مائده، ۶۳-۶۴؛ و بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تعدی و حرام‌خواری خود شتاب می‌کنند؛ واقعاً چه بد اعمالی انجام می‌دادند. \* چرا الهیون و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه [آلود] و حرام‌خواری‌شان باز نمی‌دارند؟ راستی چه بد است آنچه انجام می‌دادند.

زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می‌کردند. [و] از کار زشتی که آن را مرتکب می‌شدند، یکدیگر را باز نمی‌داشتند. راستی، چه بد بود آنچه می‌کردند [سوره‌ی مائده، ۷۹-۷۸].

خداوند از آن جهت ایشان [=گروهی از بنی‌اسرائیل و عالمان‌شان] را مذمت کرد که از ستمگرانی که در میانشان بودند زشتی و فساد را می‌دیدند و نهی‌شان نمی‌کردند؛ به طمع آنچه از آن ظالمان به ایشان می‌رسید و از بیم آنچه از آن حذر می‌کردند، و [حال آنکه] خداوند فرموده: از مردم نترسید و از من بترسید [سوره‌ی مائده، ۴۴] و فرموده: مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده‌ی و امی‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند [سوره‌ی توبه، ۷۱].

خداوند از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان امری واجب از جانب خویش آغاز کرد، زیرا می‌دانست که اگر این [فریضه] ادا شود و بر پا گردد، همه‌ی فرایض، از آسان و دشوار، بر پا می‌شوند؛ چرا که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است، به همراه باز گرداندن حقوق ستمدیدگان و مخالفت با ستمگر و تقسیم [عادلان] ثروت‌های عمومی و غنایم و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در موارد بسزای خود.

[... شما] حقوق ضعیفان را تباه ساختید، و در طلب آنچه که حق خود می‌پنداشتید برآمدید. [در راه ادای این حقوق] نه مالی خرج کردید و نه جانی را به خاطر آن که خلقش کرده به خطر انداختید و نه در راه خدا با عشیره‌ای در افتادید. آیا شما از درگاه خداوند، بهشت او و همنشینی پیامبرانش و امان از عذابش را آرزو دارید؟

[...] می‌بینید که پیمان‌های خدا شکسته می‌شود و باکتان نیست. اگر پاره‌ای از پیمان‌های پدرانتان شکسته شود نگران [و پریشان] می‌گردید، و [حال آنکه] پیمان رسول خدا خوار و ناچیز شده است.

کوران و گنگان و بیماران زمینگیر در شهرها به حال خود رها شده‌اند و به آن‌ها ترحمی نمی‌شود. [با این حال]، شما به کاری که شایسته‌تان است بر نمی‌خیزید و دیگران را نیز در این راه مدد

نمی‌رسانید و با مسامحه و سازش با ستمکاران خود را آسوده می‌دارید.

[...] و اگر بر آزارها شکیبیا بودید و در راه خدا هزینه‌ها را تحمل می‌کردید، امور خدا بر عهده‌ی شما در می‌آمد و از جانب شما به جریان می‌افتاد و به شما بازمی‌گشت. ولی شما ظالمان را در جای خودتان نشاندید و امور خدا را به آنان سپردید تا بر اساس شبهه‌ها کار کنند و به راه شهوت‌ها روند. فرار شما از مرگ و خوش بودن شما به زندگی دنیا که [ناگزیر] ترکتان خواهد کرد، آنان را بر این [جایگاه] چیره کرد.

پس، ناتوانان را به دست ایشان تسلیم کردید که یا همچون برده مقهور باشند و یا همچون مستضعفی برای اداره امور زندگی [در دست ایشان] اسیر. در کشورداری به اندیشه خود هر چه می‌خواهند می‌کنند و در اقتدای به اشرار و گستاخی نسبت به خدای جبار، با پیروی هوای نفس، کار را به رسوایی می‌کشاند. بر منبر هر شهر از شهرهای ایشان خطیبی است که بانگ برمی‌دارد و آنچه می‌خواهد می‌گوید. کشور در برابر ایشان بی‌معارض است و دست‌های ایشان در آن گشاده. مردم بردگان آنانند و دست [ستمی] که به ایشان ضربه زند را از خود نرانند.

[...] خدایا! تو می‌دانی که آنچه از ما سر زد، نه برای رقابت در فرمانروایی بود و نه برای دستیابی به اندک مال دنیا؛ بلکه می‌خواهیم نشانه‌های آیین تو را بنمایانیم و اصلاح را در سرزمین‌هایت آشکار کنیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ی تو آسوده گردند و به فرائض و سنت‌های تو عمل شود.

[...] خدا ما را بس است، بر او توکل کرده‌ایم، به سوی او به انابه رو می‌کنیم، و بازگشت به سوی اوست.»

## از مدینه تا مکه

### خطاب به حاکم مدینه<sup>۱</sup>

با مرگ معاویه در نیمه‌ی ماه رجب سال ۶۰ هجری، یزید پسر وی به خلافت رسید. او بلافاصله طی نامه‌هایی که به حاکمان نقاط مختلف نوشت مرگ معاویه و جانشینی خویش را به اطلاع آنان رسانید و در ضمن ابقای هریک از آنان در پست خویش، به آن‌ها دستور داد که دوباره از مردم برای او بیعت بگیرند. اما برای حاکم مدینه، ولید بن عتبّه، نامه‌ی کوچک دیگری نیز فرستاد و در آن بر بیعت گرفتن از سه شخصیت معروف که در دوران معاویه حاضر به بیعت با یزید به عنوان ولی عهد نشده بودند، تأکید نمود که: «بر حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر سخت بگیر و هیچ رخصتی به آنها مده تا آنکه بیعت کنند، والسلام.»

ولید شبانه مأموری فرستاد و این سه نفر را به نزد خود دعوت نمود. حسین بن علی علیه‌السلام به عده‌ای از نزدیکان خود فرمود که خود را مسلح کنند و به همراه آن حضرت به سوی ولید حرکت نمایند و در بیرون مجلس آماده باشند که در صورت لزوم از آن حضرت دفاع کنند.

آنگاه که امام علیه‌السلام به مجلس ولید وارد شد مشاهده کرد که مروان بن حکم نیز نزد اوست. ولید پس از آنکه خبر مرگ معاویه را اعلام کرد موضوع بیعت یزید را مطرح نمود.

پس از گفتگویی، ولید به امام رخصت خروج داد و بیعت گرفتن را به بعد حواله کرد. در این هنگام، مروان گفت: «به خدا سوگند، اگر اینک حسین از تو جدا شود و بیعت نکند، دیگر چنین فرصتی به دست نخواهی آورد، مگر آن که کشته‌ها بین شما زیاد شوند. وی را حبس کن تا از نزد تو خارج نگردد مگر این که بیعت کند یا گردنش را بزنی.»

حسین علیه‌السلام فرمود: «تو - ای پسر زرقاء<sup>۲</sup> - می‌خواهی مرا بکشی یا او؟ به خدا دروغ گفتم و گناه کردی.» پس، از جا برخاست و از مجلس بیرون آمد.

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۲۰۴، ص ۲۰۹

۲ «زرقاء» نام مادر بزرگ مروان است که از زنان بدنام دوران خویش بود.

## در پاسخ مروان بن حکم<sup>۱</sup>

مروان بن حکم حسین (ع) را دید و گفت: «ای اباعبدالله! من خیر خواه توأم. به حرف من گوش بده تا نجات یابی.» حسین علیه السلام فرمود: «[نصیحت تو] چیست؟ بگو تا بشنوم.» مروان گفت: «با یزید، امیر مؤمنان، بیعت کن که در آن، خیر دنیا و آخرت توست.» حسین علیه السلام فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون، پس باید با اسلام وداع کرد آنگاه که امت به فرمانروایی چون یزید گرفتار شوند. به راستی که از جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است.»<sup>۲</sup>

گفتگو بین ایشان و مروان به درازا کشید، تا اینکه مروان با عصبانیت جدا شد.

## در کنار قبر رسول خدا(ص)<sup>۳</sup>

امام علیه السلام تصمیم گرفت که از مدینه خارج شود و به سوی مکه روان گردد. وی قبل از خروج از مدینه چند بار به زیارت جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله نایل گردید<sup>۴</sup>. در یکی از این دیدارها در کنار قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین دعا نمود: «خداها! این قبر پیامبر تو محمد صلی الله علیه و آله است و من فرزند دختر پیامبر توأم، و برای من پیشامدی

۱ شهادت نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۲۱۳

۲ در برخی منابع، سخنی به این مضمون به امام حسین (ع) منتسب شده است: «همانا من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است، پس اگر معاویه را بر منبر من دیدید شکمش را بشکافید. و مردم مدینه او را بر منبر [پیامبر] دیدند و شکمش را نشکافتند، پس خداوند آنان را به یزید فاسق گرفتار نمود.» (ر.ک. سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۳۹ و الفتح، ج ۵، ص ۱۷)

۳ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۴۳، ص ۴۵

۴ روایت شده که در یکی از دفعاتی که امام (ع) به مسجد پیامبر (ص) وارد شد، ابیات زیر از یزید بن مفرغ را خواند:

«لَا دَعَرْتُ السَّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ      مُغَيَّرًا وَلَا دُعِيْتُ يَزِيدًا  
يَوْمَ أُعْطِيَ مَخَافَةَ الْمَوْتِ كَفَأًا      وَالْمَنَابِيَا يَزُودُنِي أَنْ أَحْيَا»

«ستوران را در دمدام صبح شبیخون زنان رماندم، دیگر مرا یزید [بن مفرغ] نخوانند آن روز که از ترس مرگ دست در دست ظلم نهم، هرچند که مرگها در کمین من نشسته اند [و منتظرند] تا تنها بمانم.»

رخ داده است که خود می‌دانی. خدایا! من معروف و نیکی را دوست دارم و از بدی و منکر بیزارم، ای خدای با شکوه و ارجمند! به احترام این قبر و آن که در آن دفن شده، از تو می‌خواهم چیزی را برای من برگزینی که رضای تو و رضای رسول تو در آن است.»

### در پاسخ محمد حنفیه<sup>۱</sup>

پس از تصمیم امام علیه‌السلام به خروج از مدینه محمد حنفیه، یکی از فرزندان امیر مؤمنان علیه‌السلام، نزد حسین بن علی علیه‌السلام آمد و چنین گفت: «برادر! تو محبوب‌ترین و عزیزترین مردم نزد من هستی و من باید آنچه را که خیر و صلاح می‌دانم برای تو بگویم. به نظر من فعلاً تا آنجا که امکان‌پذیر است در شهر معینی اقامت نکن و خود و فرزندان در نقطه‌ای دور از یزید و دورتر از این شهرها قرار بگیر و از آنجا نمایندگانی به سوی مردم گسیل دار و حمایت آنان را به سوی خود جلب کن. پس اگر با تو بیعت کردند خدا را سپاس می‌گزاری و اگر دست بیعت به دیگران دادند باز هم لطمه‌ای به تو وارد نگردیده است [...]»

امام علیه‌السلام در پاسخ محمد حنفیه چنین فرمود: «برادر اگر در تمام این دنیای وسیع هیچ پناهگاه و ملجأ و مأوایی نباشد باز هم هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.»

چون سخن به اینجا رسید محمد حنفیه گریست و امام علیه‌السلام به او فرمود: «برادر! خدا تو را پاداش خیر دهد، خیرخواهی کردی و شایسته پند دادی. من آهنگ مکه دارم و خود و برادران و برادرزادگان و پیروان خود را برای رفتن مهیا کرده‌ام؛ امر آنان امر من و رأی آنان رأی من است. و اما تو، باکی نیست که در مدینه بمانی تا در میان این مردم چشم [و خبرسان] من باشی [پس] هیچ کار آنان را از من پوشیده مدار.»

### وصیت امام حسین (ع) به محمد حنفیه<sup>۲</sup>

امام علیه‌السلام پس از گفتگو با محمد حنفیه، این وصیت را نوشت و به وی سپرد: «بسم الله

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۵۲

۲ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۵۵. با وجود شهرت بسیار این وصیت‌نامه، در صحت انتساب آن به امام (ع) تردیدهایی وجود دارد؛ ر.ک. به معرفی و نقد منابع عاشورا، ص ۱۷۸



الرحمن الرحيم، اين وصيت حسين بن علي است به برادرش محمد حنفیه؛ همانا حسين شهادت می دهد که هیچ معبودی جز خدای یگانه ی بی انباز نیست، و محمد بنده و فرستاده ی اوست که حق را از جانب او آورده است. و [شهادت می دهد که] همانا بهشت حق است، و دوزخ حق است و قیامت بی هیچ تردیدی خواهد آمد و خدا هر که در قبرهاست را برانگیزد. من از روی هوس و سرکشی و تبهکاری و ستمگری قیام نکردم. من به طلب اصلاح در امت جد خود برخاستم، می خواهم به نیکی ها فرمان دهم و از بدی ها باز دارم و روش جد خود و پدرم علی بن ابی طالب را دنبال کنم. هر کس [دعوت] مرا از سر پذیرش حق پذیرفت، پس خداوند به حق سزاوارتر است، و هر کس نپذیرفت صبر می کنم تا خدا میان من و این مردم به حق داوری کند که او بهترین داوران است. برادرم! این وصیت من به توست و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست، بر او توکل کرده ام و به سوی او باز می گردم [سوره هود، ۸۸].»

### سخن امام(ع) هنگام خروج از مدینه و هنگام ورود به مکه<sup>۱</sup>

حسین بن علی علیه السلام روز یکشنبه، دو روز به آخر ماه رجب، به همراه فرزندان و افراد خانواده اش به سوی مکه حرکت کرد. آنگاه که شهر مدینه را پشت سر می گذاشت، این آیه شریفه، که توصیف وضع و سخن موسی علیه السلام به هنگام خروج از مصر است، را قرائت نمود: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» [موسی] ترسان و نگران از آنجا بیرون رفت [در حالی که می] گفت: پروردگارا مرا از گروه ستمکاران نجات بخش. [سوره قصص، ۲۱]

امام علیه السلام در مدت پنج روز فاصله ی مدینه تا مکه را پیمود و در شب جمعه سوم ماه شعبان به شهر مکه وارد گردید. به هنگام ورود به شهر، آن حضرت این آیه را که به نزدیک شدن موسی علیه السلام به مدین مربوط است قرائت نمود: «وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» [و چون به سوی [شهر] مدین رو نهاد گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند. [سوره قصص، ۲۲]]

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۵۸ و ص ۶۰

## در پاسخ عبدالله بن عمر<sup>۱</sup>

در همان روزهای نخستین ورود حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن عمر نزد وی آمد و امام علیه السلام را از عواقب مخالفت با یزید برحذر داشت و به آن حضرت صلح و سازش و بیعت با یزید را توصیه نمود.<sup>۲</sup>

امام علیه السلام در مقابل پیشنهاد عبدالله بن عمر این چنین پاسخ داد: «ای عبدالله، آیا ندانستی که از نشانه‌های حقارت دنیا نزد خدا این است که سر یحیی بن زکریا به شخص ناپاک و زناکاری از ناپاکان بنی اسرائیل هدیه شد؟ آیا ندانستی که بنی اسرائیل از هنگام فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیامبر را می‌کشتند و سپس به خرید و فروش مشغول می‌شدند، گویی که کاری نکرده‌اند؟ پس خداوند در عذاب آنها شتاب نکرد، بلکه [به ایشان مهلت داد و] پس از آن چون زبردستی مقتدر و صاحب انتقام آنان را فروگرفت.» امام علیه السلام، سپس فرمود: «ای ابوعبدالرحمان، پروای خدا پیشه کن و یاری مرا فرو مگذار [۱].»

---

۱ مثیر الاحزان، ص ۴۱، سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۶۲

۲ در الفتوح گفته شده که ابن عمر در ترغیب امام (ع) به بیعت با یزید چنین گفت: «اباعبدالله! خدا تو را رحمت کند، از خدا - که بازگشت به سوی اوست - پروا کن! تو از دشمنی و ظلم مردم این دیار با شما (خاندان پیامبر) آگاهی. این مردم با یزید بن معاویه بیعت کرده‌اند. من نگرانم به سبب این پول‌های زرد و سفید به او گرایش بیابند و تو را بکشند و به خاطر تو مردم زیادی کشته شوند. من از رسول خدا شنیدم که فرمود: حسین کشته می‌شود و اگر او را بکشند و تنها بگذارند و یاری نرسانند، خداوند تا قیامت آنان را به ذلت مبتلا خواهد کرد. اندرز می‌دهم همچون مردم سازش کنی. چنان‌که قبلاً برای معاویه صبر کردی، شکیبیا باش. امید است خدا میان تو و این قوم ستمگر داوری کند.» (الفتوح، ج ۵، ص ۲۴)

ولی ادامه‌ی این خبر حاوی مطالبی متعارض و ضعیف است، از این رو در صحت انتساب این سخن به ابن عمر تردید است.

## نامه‌ای به بنی هاشم<sup>۱</sup>

حسین بن علی علیه السلام از مکه برای برادرش محمد حنفیه و سایر افراد بنی هاشم این نامه را فرستاد: «بسم الله الرحمن الرحيم، از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد دیگر خاندان هاشم که نزد اویند. اما بعد، هر کس به من پیوندد به شهادت خواهد رسید، و هر که از همراهی من خودداری ورزد به فتح و پیروزی دست نخواهد یافت. والسلام.»

## نامه حسین بن علی (ع) در پاسخ نامه‌های مردم کوفه<sup>۲</sup>

چون شیعیان کوفه از مرگ معاویه آگاه شدند در منزل سلیمان بن صُرد گرد آمدند. سلیمان گفت: «معاویه مرده است و حسین (ع) از بیعت خودداری کرده و رهسپار مکه شده است. شما شیعیان پدر اویند، اگر مطمئنید که او را یاری می‌کنید و با دشمنش می‌جنگید به او نامه بنویسید [و او را به کوفه دعوت کنید]، اما اگر از ترس و سستی خود بیم دارید او را فریب ندهید.» گفتند: «نه، بلکه با دشمن او می‌جنگیم و خود را فدای او می‌کنیم.» پس نامه‌ای بدین مضمون برای حسین علیه السلام فرستادند: «بسم الله الرحمن الرحيم. از سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد، حبیب بن مظاهر و پیروان مؤمن و مسلمان کوفی او. سلام بر تو باد. در ستایش خدایی که هیچ معبود به حقی جز او نیست با تو همزبانیم. اما بعد، ستایش خدایی راست که دشمن بیدادگر کینه‌توز تو را در هم شکست. همان کسی که بر این امت چیره گشت و با نیرنگ امر [خلافت] آنان را ربود. بیت‌المال امت را غصب کرد و بدون رضایت آنان بر آنان فرمان راند، سپس نیکان امت را کشت و بدانشان را نگه داشت و مال خدا را به دست ستمگران و توانگران سپرد. خدایش از رحمت خویش دور دارد چنانکه قوم ثمود را دور داشت. اکنون ما مردم عراق پیشوایی نداریم. به سوی ما رهسپار شو، امید است خدای متعال به وسیله‌ی تو ما را به حق فراهم آورد. ما در نمازهای جمعه و عید با نعمان بن بشیر<sup>۳</sup> - که در قصر زمامداری خود است - کاری نداریم و اگر خبر یابیم که به سوی ما رهسپار شده‌ای بیرونش کرده، به خواست خدا تا شام

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۰

۲ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۵، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۲۲۳

۳ نعمان بن بشیر در آن زمان از جانب یزید حاکم کوفه بود.

تعقیبش می‌نماییم. سلام و رحمت خدا بر تو باد.»

این نامه به وسیله‌ی دو نفر به مکه فرستاده شد و دهم ماه رمضان به دست حسین بن علی علیهم السلام رسید. دو روز بعد نزدیک به پنجاه نامه که هر کدام از جانب یک یا چند نفر بود توسط سه نفر از کوفه به مکه آورده شد. در نامه‌ای چنین نوشته شده بود: «بسم الله الرحمن الرحیم. به حسین بن علی، از طرف پیروانش از مؤمنان و مسلمانان. اَما بعد، به سوی ما بشتاب. به راستی که مردم انتظار تو را می‌کشند و نظری به غیر تو ندارند. پس بشتاب، بشتاب. و سلام بر تو باد!» شَبَّ بن رِبِعی، حَجَّار بن أَبَجَر، یزید بن حارث و چند تن دیگر نیز این نامه را نوشتند: «اَما بعد، آستانه شهر، سرسبز است و میوه‌ها رسیده و آب‌ها فراوانند. پس هر گاه اراده کردی، بر لشکری آماده فرود آی. سلام بر تو باد!»

حسین (ع) نامه‌ها را خواند، از فرستادگان در مورد وضعیت کوفه و نظر مردم پرس‌وجو نمود، و در نهایت تصمیم گرفت مسلم بن عقیل را برای بررسی احوال کوفه به آنجا بفرستد.<sup>۱</sup> پس این پاسخ را برای مردم کوفه نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم. از سوی حسین بن علی به بزرگان مؤمنان و مسلمانان. اما بعد، هانی و سعید آخرین فرستادگان شما نامه‌های شما را آوردند و از مضمون این نامه‌ها آگاهی یافتم. سخن بیشتر شما این بود که ما پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا، امید است خدای متعال به وسیله‌ی تو ما را بر هدایت و حق فراهم آورد. اکنون برادر، پسرعمو و شخص مورد وثوق خاندانم را نزد شما می‌فرستم. از او خواسته‌ام تا احوال و امور و افکار شما را برایم بنویسد. اگر نوشت که بزرگان و اندیشمندان و خردمندان شما بر آنچه فرستادگان شما می‌گویند و در نامه‌هایتان خوانده‌ام همداستانند، به زودی نزد شما خواهیم آمد، ان شاء الله.

به جانم سوگند امام و پیشوا نیست مگر آن‌کس که به قرآن عمل کند و عدل را به پا دارد و حق را اجرا کند و خود را وقف راه خدا سازد. والسلام.»

۱ ماجرای مسلم در کوفه را می‌توانید در پیوست ۱ پیگیری نمایید.

## نامه حسین بن علی (ع) به مردم بصره<sup>۱</sup>

امام علیه السلام پس از ورود به مکه این نامه را به سران قبایل شهر بصره مانند مالک بن مسمع بکری، مسعود بن عمرو و مُنذر بن جارود نوشت: «اما بعد، خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را از میان خلائق خویش برگزید و او را به نبوت خود گرامی داشت و برای پیامبری خویش انتخاب کرد. سپس او را نزد خود برد در حالی که برای مردم خیرخواهی کرده و آنچه را که بدان فرستاده شده بود به درستی ابلاغ کرده بود. و ما خاندان و اولیا و اوصیا و وارثان او و سزاوارترین مردم به جانشینی او بودیم. پس دیگران بر ما پیشی جستند، و ما پذیرفتیم و تفرقه را نخواستیم و عافیت را [برای امت] پسندیدیم، در حالی که می دانستیم که ما بر این حق از متولیان آن سزاوارتریم. اکنون این نامه را توسط فرستاده‌ی خود نزد شما می فرستم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می خوانم، که همانا سنت میرانده شده و بدعت زنده گشته. اگر سخنم را بشنوید، شما را به راه راست هدایت کنم؛ و سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.» [۲]

## در پاسخ عبدالله بن زبیر<sup>۲</sup>

پس از مرگ معاویه و تلاش حکومت برای بیعت گرفتن از چند مخالف شاخص، عبدالله بن زبیر، که یکی از ایشان بود، از مدینه خارج شد و در مکه اقامت گزید. او پس از ورود امام علیه السلام به مکه گاهی هر روز و گاهی یک روز در میان - مانند بسیاری دیگر از مردم - به سکونتگاه آن حضرت رفت و آمد داشت.

آنچه دلخواه ابن زبیر بود این بود که امام علیه السلام از مکه خارج شود و حجاز را برای او بگذارد تا خود بتواند بر مردم فرمان براند، اما سعی او این بود که این خواسته را آشکار نکند. چون ابن زبیر از تصمیم امام برای سفر به عراق مطلع گردید نزد آن حضرت آمد و در سخنانی چنین گفت: «ای پسر رسول خدا! اگر من هم در عراق شیعیانی مانند شیعیان شما داشتم آنجا را به هر مکان دیگر ترجیح می دادم.» اما گویی که ترسید متهم شود، گفتارش را این چنین ادامه

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۲

۲ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۹۱

داد: «البته اگر شما در حجاز هم بمانید و بخواهید که حاکم شوید به خواست خدا کسی با شما مخالفت نخواهد کرد.»

سخنانی از امام علیه السلام در پاسخ وی نقل شده است، از جمله اینکه فرمود: «پدرم به من خبر داد که به سبب وجود قوچی در مکه احترام آن شهر درهم شکسته خواهد شد و نمی خواهم آن قوچ من باشم!» و اینکه فرمود: «اگر یک وجب بیرون از حرم کشته شوم برایم محبوب تر است تا درون آن، و اگر دو وجب خارج از آن کشته شوم در نزدم محبوب تر است تا یک وجب خارج از آن! به خدا سوگند، اگر در آشیانه‌ی جانوری نیز باشم آنان مرا بیرون آورند تا به مراد خود برسند، آنان همچون قوم یهود که حرمت روز شنبه<sup>۱</sup> را شکستند بر من تعدی خواهند نمود.»

در نقل دیگری است که امام علیه السلام فرمود: «پسر زبیر! اگر در کنار فرات دفن بشوم برایم محبوب تر است از اینکه در آستانه‌ی کعبه دفن شوم.»

### سرانجام ابن زبیر

اصرار ابن زبیر در استفاده از حرم خداوند به عنوان پناهگاه باعث شد در آینده‌ای نه چندان دور خانه‌ی خدا دو مرتبه سنگباران گردد.

سه سال از شهادت حسین بن علی علیه السلام گذشته بود. از آنجا که ابن زبیر حاضر نبود با یزید بیعت کند، یزید لشکریان خود را پس از جنگ «حَرّه» و کشتار و غارت مردم مدینه، در سال ۶۴ هجری به سوی مکه روانه کرد تا ابن زبیر را سرکوب کند. چون لشکریان یزید شهر را به محاصره‌ی خویش در آوردند، ابن زبیر برای حفظ جانش به کعبه پناهنده شد. لشکریان یزید از بالای کوه ابوقبیس داخل مسجدالحرام و خود کعبه را با منجنیق سنگباران نمودند و گوی‌های مشتعلی نیز به درون کعبه پرتاب کردند. در اثر این سنگباران قسمتی از خانه کعبه خراب شد. در گرماگرم این حمله خبر مرگ یزید به مکه رسید و لشکریانش متفرق شدند و ابن زبیر خانه‌ی کعبه را تجدید بنا نمود.

---

۱ ماجرای قوم یهود و سبت (روز شنبه) در سوره‌ی اعراف، آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶ آمده است.

پس از مرگ یزید ابن زبیر مردم مکه را به بیعت با خود دعوت کرد و گروهی نیز با او بیعت نمودند. در سال ۷۳ در دوران خلافت عبدالملک، حجاج بن یوسف مأمور سرکوبی ابن زبیر گردید و با چند هزار نفر شهر مکه را به محاصره خویش درآورد. در این محاصره، که چند ماه به طول انجامید، نیز ابن زبیر به کعبه پناهنده گردید. بالاخره کار به جایی کشید که به دستور حجاج از پنج نقطه‌ی شهر به وسیله منجنیق داخل مسجدالحرام سنگباران شد و قسمت‌هایی از کعبه ویران گردید. ابن زبیر در این جنگ کشته شد و حجاج بن یوسف کعبه را تجدید بنا کرد.

### خطبه حسین بن علی (ع) در مکه<sup>۱</sup>

با نزدیک شدن موسم حج مسلمانان و حاجیان گروه گروه وارد مکه می‌شدند. در اوایل ماه ذیحجه امام علیه‌السلام مطلع گردید که به دستور یزید بن معاویه، عمرو بن سعید بن عاص به ظاهر به عنوان امیر حاج وارد مکه شده، اما در نهان دستور گرفتن بیعت از امام یا قتل آن حضرت را دارد. آن حضرت تصمیم گرفت بدون شرکت در مراسم حج و با تبدیل اعمال حج به عمره‌ی مفرده در روز سه‌شنبه هشتم ذیحجه از مکه به سوی عراق حرکت کند.

امام قبل از حرکت افراد خاندان بنی هاشم و گروهی از شیعیان خویش را که در مدت اقامت آن حضرت در مکه بدو پیوسته بودند جمع کرد و در جمع آنان فرمود: «مرگ همچون گردنبند دختران آویزه‌ی گلوی بنی آدم است. دیدار گذشتگان خود را چه مشتاقم، اشتیاقی همچون اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف و برادرش! برای من شهادت‌گاهی برگزیده‌اند که آن را دیدار خواهم کرد. گویا به بندبندم می‌نگرم که درندگان بیابان‌ها، آنها را از هم می‌گسلند و شکم‌های خود را از آن می‌آکنند. خشنودی خدا خشنودی ما خاندان پیامبر است. بر بلای او شکیبایی می‌کنیم تا پاداش صابران را به ما عطا کند. حرم و خاندان رسول خدا از او جدا نیستند و در میان پیامبر و پاره‌های تن وی هرگز جدایی نخواهد افتاد. آنان در حریم قدس کبریایی نزد او گرد آیند، چشم او به

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۴۶، سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۸۱

۲ خوارزمی این خطبه را با اندکی تغییر و بدون ذکر جمله‌ی آخر در زمره سخنان امام (ع) خطاب به اصحاب خویش در روز عاشورا آورده است.

دیدارشان روشن شود و وعده‌ی خود را در حقشان وفا کند. هلا! هر کس خون خویش را در راه  
ما می‌دهد پس به راه افتد، که من فردا رهسپارم، ان شاء الله.»



[۱] پس از عثمان، که قریب به اتفاق مهاجرین و انصار با پیشنهاد خلافت به علی علیه‌السلام و اصرار به او، با وی بیعت نمودند، عبدالله بن عمر حاضر به بیعت با علی (ع) نشد. او در مورد این مخالفت گفت که هر وقت همه‌ی مسلمانان بیعت کردند، من نیز بیعت خواهم نمود و من باید آخرین کسی باشم که با علی بیعت می‌نماید. علی (ع) نیز او را مجبور به بیعت نکرد. اما پس از شهادت امام علی (ع)، ابن عمر با معاویه بیعت کرد و حکومت او را به رسمیت شناخت.

هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید از مردم بیعت می‌گرفت، عبدالله بن عمر به گروه مخالفان پیوست، ولی نه معاویه از مخالفت وی بیمناک بود و نه یزید. معاویه آنگاه که با پرسش درباره مخالفان سخن می‌گفت چون نام عبدالله بن عمر به میان آمد چنین گفت: «و اما عبدالله بن عمر، پس او با تو است، با او باش و او را از خود مران.» نیز در توصیه‌ای که پیش از مرگ به یزید کرد چنین گفت: «عبدالله بن عمر مردی است که عبادت او را به خود مشغول داشته و خواهان حکومت نیست مگر آنکه بی هیچ زحمتی برای او پیش آید.»

عبدالله پس از ملاقات با حسین علیه‌السلام - که ذکر آن رفت - راهی مدینه شد. در آنجا نامه‌ای به یزید نوشت و گفت که حکومت و خلافت او را با جان و دل می‌پذیرد. او در این بیعت آنچنان استوار بود که چون مردم مدینه پس از شهادت حسین بن علی علیه‌السلام بر ضد یزید شوریدند و حاکم وی عثمان بن محمد را بیرون راندند، عبدالله اقوام و عشیره و غلامان و فرزندان خویش را جمع کرد و سخنانی در پشتیبانی از حکومت یزید گفت و سپس تأکید کرد که: «من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: در روز قیامت برای هر فرد پیمان‌شکن پرجمی برافراشته خواهد شد که معرف پیمان‌شکنی او گردد. و من بالاتر از این غدیر و پیمان‌شکنی نمی‌دانم که با کسی بیعت کنند و سپس به جنگ او برخیزند. لذا اگر بدانم هریک از شما دست از بیعت یزید برداشته و از مخالفین او حمایت کرده‌اید رابطه‌ی خود را با او قطع می‌کنم.»

پس از یزید بن معاویه، عبدالملک مروان به خلافت رسید و برای سرکوبی ابن زبیر در مکه، حجاج بن یوسف را به مکه گسیل داشت. حجاج در راه مکه به مدینه وارد شد. عبدالله بن عمر شبانه دیر هنگام به منزلگاه حجاج رفت و گفت: «امیر! دستت را بده تا برای خلیفه بیعت کنم.» حجاج گفت: «عبدالله! این عجله برای چیست؟ می‌توانستی این بیعت را به فردا موکول کنی.» عبدالله گفت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که فرمود: هرکس بمیرد در حالی که امام و پیشوایی نداشته باشد مانند مردمان جاهلیت مرده است. ترسیدم که شب‌هنگام مرگم فرا رسد و به خاطر نداشتن امام مشمول گفتار پیامبر شوم و از مردگان جاهلیت محسوب گردم!» پس حجاج پای خود را از لحاف بیرون آورد و گفت: «بیا [به جای دست] با پایم بیعت کن.» و عبدالله بن عمر چنین کرد!

[۲] امام علیه‌السلام این نامه را به وسیله یکی از دوستانش به نام سلیمان به بصره فرستاد. سلیمان به نزد بزرگان بصره رفت و نامه‌ی امام علیه‌السلام را خواند و پیام را رساند. همه‌ی بزرگان این نامه را مخفی داشتند مگر منذر بن جارود. عبدالله بن زیاد در آن هنگام حاکم بصره بود و به تازگی فرمان یزید را برای امارت بر کوفه و کنترل ناراضیان و انقلابیون آن شهر دریافت کرده بود. دختر منذر بن جارود همسر عبدالله بود.

منذر که تصور می‌کرد دریافت این نامه دسیسه‌ای از جانب ابن زیاد است، فرستاده‌ی امام و نامه‌اش را نزد عبدالله

---

آورد. ابن زیاد چون نامه را خواند، فرستاده‌ی امام را به دار آویخت. سپس بر منبر شد و خطبه خواند و مردم را از مخالفت با یزید بر حذر داشت و بیم داد و چون صبح شد، برادر خود عثمان بن زیاد را بر جای خویش نشانند و خود شتابان رهسپار کوفه شد.

## در مسیر کربلا

### در پاسخ به عبدالله بن جعفر و عمرو بن سعید<sup>۱</sup>

عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> پس از حرکت امام علیه السلام از مکه طی نامه‌ای که به وسیله دو فرزندش، عون و محمد، به حضور امام ارسال داشت چنین نگاشت: «اما بعد، تو را به خدا، آنگاه که این نامه را دیدی، باز گرد که بیم دارم این سفری که در پیش داری، موجب مرگ تو و نابودی خاندانت گردد. اگر اینک نابود گردی، نور زمین خاموش می‌شود؛ زیرا تو راهنمای ره یافتگان و امید مؤمنانی. پس در رفتن شتاب مکن، که من در پی نامه [به سوی تو] رهسپارم. والسلام.»

عبدالله بن جعفر پس از ارسال این نامه بلافاصله با عمرو بن سعید که از سوی یزید بن معاویه به جای ولید حاکم معزول مدینه منصوب شده بود و دستور گرفتن بیعت از امام علیه السلام یا قتل آن حضرت را داشت، ملاقات کرد و از وی خواست امان‌نامه‌ای برای امام بنویسد. عمرو و این امان‌نامه را نوشت و حاضر شد برای جلب اطمینان بیشتر برادرش یحیی بن سعید را مأمور رساندن امان‌نامه‌ی امام علیه السلام نماید. پس عبدالله با یحیی به سوی قافله‌ی امام علیه السلام که راهی کوفه بود به راه افتاد و خود را به او رساند و امان‌نامه را به او تسلیم کرد.

آن حضرت درخواست آنان را نپذیرفت و در پاسخ امان‌نامه‌ی عمرو بن سعید این نامه را نگاشت: «اما بعد، به راستی که راه مخالفت با خدا و رسول او نپیموده است آن کس که به سوی خدای عزوجل بخواند و عمل صالح انجام دهد و سخن او این باشد که همانا من از تسلیم‌شدگانم. و تو به امان و نیکی و پیوند فراخوانده‌ای؛ همانا بهترین امان‌ها امان خدا است و کسی که در دنیا خوف خدا نداشته باشد در روز قیامت از جانب او امانی نخواهد داشت. پس، از خداوند خوفی در دنیا را خواستاریم که امان او را در روز قیامت برای ما موجب شود. و اگر منظور تو از این نامه ایجاد پیوند با من و نیکوکاری نسبت به من بوده، در دنیا و آخرت جزای خیر بینی. والسلام.»

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۱۱، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۵۵  
۲ عبدالله بن جعفر فرزند جعفر بن ابی طالب و پسرعموی امام حسین (ع) و همسر حضرت زینب (س) بود.

عبدالله چون از انصراف حسین بن علی علیه السلام ناامید شد به دو فرزندش گفت که با امام بمانند و خود با یحیی بن سعید به مکه بازگشت.

## با قَرَزْدَقِ

بعضی مورخین نقل کرده‌اند که چون حسین بن علی علیه السلام از مکه به سوی عراق روانه شد، در خارج از شهر با فرزدق، شاعر معروف عرب، برخورد کرد. ماجرای این ملاقات از زبان فرزدق این گونه روایت شده است:

”من در سال شصت با مادرم عازم مکه برای انجام مراسم حج بودم. به هنگامی که وارد محدوده‌ی حرم شدم در حالی که افسار شتر مادرم را به دست گرفته بودم و می‌کشیدم، به قافله‌ی حسین بن علی علیه السلام که از مکه به سوی عراق در حرکت بود برخوردم و به حضورش رفتم. پس از سلام و تعارفات گفتم: «یابن رسول الله! پدر و مادرم به فدای تو، چه چیز باعث خروج تو از مکه با این عجله، قبل از انجام مراسم حج، شده است؟» امام فرمود: «اگر شتاب نمی‌کردم دستگیر می‌شدم.» آنگاه از من پرسید: «تو کیستی؟» گفتم: «مردی از ملت عرب» و به خدا سوگند در شناسایی من به همین اندازه بسنده کرد و در این مورد چیز دیگری نپرسید.

سپس پرسید که نظر مردم [عراق] نسبت به اوضاع چگونه است. گفتم: «خبر را از خبره‌اش می‌خواهی؛ دل‌های مردم با تو و شمشیرهایشان بر علیه توست، و مقدرات در دست خداست و خدا هر چه بخواهد می‌کند.» امام در پاسخ من چنین فرمود: «راست گفتی! همه‌ی امور در دست خداست و او هر روز در کاری است. اگر قضا بدانگونه که دوست داریم و می‌پسندیم نازل شود، خدا را بر نعمت‌هایش سپاس می‌گوییم و هم اوست مددکار در ادای شکر، و اگر قضا بر خلاف انتظار فرود آید، آن کس که نیتش حق و در نهادش تقوی است ستم نکرده است.»

چون سخن امام بدینجا رسید، گفتم: «آری، خدا تو را به خواسته‌ات برساند و از زیان‌ها باز دارد.» آنگاه مسائلی درباره‌ی حج و غیر آن سؤال کردم. امام پس از پاسخ دادن به این سؤالها مرکب خود را حرکت داد و خداحافظی کرد و از همدیگر جدا شدیم.“

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۱۵

## دومین نامه به مردم کوفه<sup>۱</sup>

آنگاه که حسین بن علی علیه السلام در مسیر خود به سوی کوفه به منزلی به نام «حاجز»<sup>۲</sup> وارد گردید، نامه‌ای خطاب به مردم کوفه و در پاسخ به نامه‌ای از مسلم بن عقیل نگاشت و به وسیله قیس بن مُسَهر صیداوی<sup>۳</sup> به سوی آنان فرستاد. قسمتی از این نامه چنین است: «اما بعد، نامه‌ی مسلم بن عقیل به من رسید که مرا از اجتماع شما بر یاری ما و طلب حق ما خبر می‌داد. از خدا خواستم که کار ما را نیک گرداند و شما را بر این [کار] بالاترین پاداش دهد. من روز سه‌شنبه هشتم ذی‌حجه از مکه به سوی شما حرکت کرده‌ام. چون فرستاده‌ی من به کوفه رسید در [سر و سامان دادن به] کار خود هر چه بیشتر شتاب کنید که من همین روزها بر شما وارد می‌شوم، ان شاء الله.»

گفته شده که مسلم بن عقیل، حدود یک ماه پیش از آنکه به شهادت برسد برای حسین علیه السلام نامه‌ای نوشته بود و او را از همراهی مردم کوفه خبر داده بود. قیس بن مسهر با نامه حسین علیه السلام به سوی کوفه آمد تا به قادسیه رسید. در این محل حُصَین بن نُمَیر<sup>۴</sup>، او را دستگیر کرد و نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد. عبیدالله به او گفت: «بالای قصر برو و آن دروغگو، زاده‌ی دروغگو را نفرین کن». وی، بالا رفت و گفت: «ای مردم! به زودی حسین بن علی، بهترین آفریده خدا، فرزند فاطمه دختر پیامبر خدا، [به اینجا] می‌رسد. من، فرستاده‌ی او به سوی شما می‌روم و در منزلگاه حاجز، از او جدا شدم. دعوت او را اجابت گوید.» و سپس عبیدالله و پدرش را نفرین کرد و برای علی بن ابی طالب آمرزش خواست. عبیدالله، دستور داد او را از فراز قصر به زیر افکندند و به شهادت رساندند.

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۲۰، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۶۰

۲ یا «حاجر»

۳ عده‌ای این فرستاده را عبدالله بن یَقَطْر دانسته‌اند.

۴ در بعضی منابع نام وی «حُصَین بن تَمیم» ذکر شده است.

## در منزل زَرُود، دیدار با زُهَیر بن قَین<sup>۱</sup>

چون حسین بن علی علیه السلام به زَرُود رسید، خیمه‌ای برافراشته دید و در مورد صاحب آن سؤال کرد. گفتند که خیمه از آن زُهَیر بن قَین<sup>۲</sup> است. او به حج رفته بود و اکنون از مکه به کوفه می‌رفت. حسین علیه السلام شخصی را نزد او فرستاد تا او را به گفتگو دعوت نماید. عده‌ای از همراهان زهیر این ماجرا را چنین روایت کرده‌اند:

ما همراه زهیر بن قین بودیم و چون از مکه بیرون آمدیم با حسین هم‌مسیر شدیم، و چیزی برای ما ناخوشایندتر از آن نبود که در همان جایی که او منزل می‌کند منزل گزینیم، تا آن که در محلی ناگزیر با او هم‌منزل شدیم. پس حسین در یک‌سو فرود آمد و ما در سوی دیگر.

نشسته بودیم و غذا می‌خوردیم که مردی از جانب حسین آمد و سلام کرد و گفت: «ای زهیر بن قین، اباعبدالله الحسین مرا به سوی تو فرستاده تا نزد او بروی.» هر که با ما نشسته بود آنچه در دست داشت انداخت و خاموش نشستیم، [و هیچ حرکتی نمی‌کردیم] گویی که پرنده‌ای بر سر ماست.

همسر زهیر به او گفت: «سبحان الله! آیا پسر رسول خدا به سوی تو می‌فرستد و تو نزد او نمی‌روی که سخنش را بشنوی و بازگردی؟» پس زهیر برخاست و به سوی حسین علیه السلام رفت و چیزی نگذشت که با چهره‌ای درخشان بازگشت. دستور داد خیمه‌اش را بکنند و با اسباب و وسایل سفرش به نزد خیمه‌های حسین علیه السلام منتقل کنند. سپس به همسرش گفت: «تو را طلاق دادم. به خویشان خود ملحق شو، زیرا دوست ندارم به سبب من چیزی جز خیر به تو برسد.» آنگاه به همراهان خود گفت: «هر کس از شما که می‌خواهد مرا پیروی کند و با من بیاید، وگرنه این آخرین دیدار ماست ...»<sup>۳</sup>

۱ الارشاد، ج ۲، ص ۷۳

۲ زهیر بن قین، از شخصیت‌های مهم کوفه و زبانزد در شرافت و شجاعت بود و نیز گفته شده که از طرفداران و خون‌خواهان عثمان بوده است.

۳ در بعضی منابع گفته شده است که همسر زهیر هنگام وداع با او گریست و گفت: «خداوند یار و یاور تو باشد و خیر را برای تو فراهم آورد، از تو می‌خواهم که در قیامت مرا در نزد جدِّ حسین یاد کنی.» (ر.ک. اللهوف،

## در منزل ثعلبیه، خبر شهادت مسلم بن عقیل<sup>۴</sup>

قافله حسین بن علی علیه السلام پس از گذشتن از منازل خزیمیه و زُروُد، به منزل ثعلبیه وارد گردید. ابن سلیم که از مردم کوفه است می گوید: من و همراهم پس از انجام مراسم حج، همت خود را به کار بستیم که هرچه زودتر به کاروان حسین بن علی علیه السلام برسیم و سرانجام کار او را بدانیم. در منزل زُروُد به قافله‌ی آن حضرت رسیدیم. در همین محل به مسافری به نام بکیر که از کوفه می آمد برخوردیم و خبر شهر خود را از وی جویا شدیم. او گفت: «به خدا سوگند من از کوفه خارج نشدم مگر اینکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را به قتل رسانده بودند و با چشم خود دیدم که بدن های آن دو شهید را در بازار کوفه بر زمین می کشانند.»

پس از آگاهی از این خبر ما به قافله حسین بن علی علیه السلام پیوستیم و به هنگام غروب به منزل ثعلبیه وارد شدیم. در این منزل با امام علیه السلام ملاقات کردیم و خبر شهادت مسلم و هانی را به اطلاع وی رساندیم. امام با شنیدن این خبر گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و اشک بر صورتش جاری گردید. همراهان امام علیه السلام و بنی هاشم نیز گریستند. گفتیم: «شما را به خدا! خودت و خاندانت را حفظ کن و از همین جا برگرد که در کوفه یار و پیرو نداری. ما نگرانیم که کوفیان بر ضد تو باشند.» فرزندان عقیل گفتند: «نه، به خدا سوگند که ما از پای نمی نشینیم مگر اینکه انتقام خون مسلم را از کشندگان وی بگیریم یا همانند برادر خود به شهادت برسیم.» امام علیه السلام به ما نگرست و فرمود: «پس از اینها دیگر در زندگی خیر و سودی نیست.» ما دانستیم که آن حضرت بر ادامه‌ی راه مصمم است، پس گفتیم: «خدا آنچه خیر است نصیب شما کند.» فرمود: «خدا شما را رحمت کند.»

بنا به روایتی، پس از این گفتگو بعضی یاران حسین علیه السلام به وی گفتند: «به خدا سوگند، تو مانند مسلم بن عقیل نیستی. اگر به کوفه وارد شوی مردم به سوی تو می شتابند.» امام علیه السلام سخنی نگفت و در انتظار ماند و بامداد به جوانان فرمود تا آب فراوان بردارند و آنگاه به راه

ص ۴۵ و مثیر الاحزان، ص ۴۶)

۴ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۳۲، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۶۶

افتادند.

## در منزل زُبَّاله<sup>۱</sup>

قافله‌ی امام علیه‌السلام وارد منزل (زُبَّاله) گردید و در همین منزل بود که نامه‌ای از کوفه رسید که از شهادت مسلم، هانی و عبدالله بن یَقَطْر<sup>۲</sup> خبر می‌داد. امام همه‌ی کسانی که با او همراه شده بودند را فراهم آورد و چنین فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، خیر دردناک کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یَقَطْر [در نامه‌ای] به ما رسیده است. شیعیان ما، ما را بی‌یاور گذاشته‌اند. پس هر کس از شما که می‌خواهد باز گردد چنین کند، که ما حقی بر او نداریم.»

پس از این سخن، بسیاری از کسانی که در بین راه با امام علیه‌السلام همراه شده بودند پراکنده شدند.<sup>۳</sup>

## روبارویی با سپاه حر<sup>۴</sup>

کاروان امام علیه‌السلام پس از پشت سر گذاشتن منازل مختلف وارد منزلی به نام «شَرَف» گردید. سحرگاه، امام علیه‌السلام به جوانان فرمود که آب فراوان بردارند و سپس به راه افتادند. اوّل روز را با شتاب راه پیمودند تا روز به نیمه رسید. در این هنگام یکی از کاروانیان گفت: «اللّه اکبر!» حسین علیه‌السلام فرمود: «اللّه اکبر! برای چه تکبیر گفتی؟» گفت: «نخلستان دیدم.» دو مرد اسدی گفتند: «هیچ گاه در این جا حتّی یک نخل ندیده‌ایم.» حسین علیه‌السلام از آن دو

- ۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۴۴، شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۳۷۰
- ۲ عبدالله بن یَقَطْر را عده‌ای پیک مسلم به سوی امام(ع) دانسته‌اند که در بین راه دستگیر شد و به شهادت رسید. عده‌ای نیز او (و نه قیس بن مسهر) را پیک امام(ع) به سوی مسلم دانسته‌اند و ماجرای که پیش از این در مورد شهادت قیس بن مسهر گفته شد را در مورد او نقل کرده‌اند (ر.ک. به صفحه ۲۱).
- ۳ در ارشاد چنین آمده است: امام علیه‌السلام این کار را از آن رو کرد که می‌دانست بادیه‌نشینان به این پندار از پی او آمده‌اند که او به سوی شهری می‌رود که مردمش به اطاعت وی استوارند و نخواست با وی بپیایند و ندانند کجا می‌روند. (به نقل از شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۳۷۱)
- ۴ شهادت‌نامه امام حسین(ع)، ص ۳۷۶



پرسید: «پس به نظر شما چه دیده است؟» پاسخ دادند: «به نظر ما گردن اسبان و سر نیزه‌ها را دیده است.» فرمود: «به خدا، نظر من نیز همین است.»

سپس حسین علیه‌السلام سؤال کرد: «آیا پناهگاهی هست که به سوی آن برویم و آن را پشت سر خود قرار دهیم تا با این قوم، از یک سمت روبرو شویم؟» آن دو گفتند: «آری، ذوحُسم نزدیک توست. از سمت چپ، به سوی آن می‌پیچی. اگر زودتر از این قوم به آنجا برسی، چنان می‌شود که می‌خواهی.» پس کاروان با شتاب مسیر خود را به سوی ذوحُسم تغییر داد. سپاهسانی که می‌آمدند نیز وقتی تغییر مسیر کاروان را دیدند، راه خود را کج کردند. کاروان حسین علیه‌السلام توانست زودتر به ذوحسم برسد. چون فرود آمدند، سپاهسانی که حدود یک هزار سوار بودند به فرماندهی حُر بن یزید، در گرمای نیم‌روز، از راه رسیدند.

حسین علیه‌السلام به یارانش فرمود: «به این جماعت آب بدهید و سیرابشان کنید. اسبان را نیز سیراب کنید.» گروهی از جوانان برخاستند و به آنان آب دادند تا سیراب شدند.

از یکی از سپاهیان حُر نقل شده است که: با حُر بن یزید بودم و با آخرین دسته از یاران وی از راه رسیدیم. چون حسین علیه‌السلام دید که من و اسبم تشنه‌ایم، [نزدیک آمد و] گفت: «أَبِخِ الرَّأْوِيَةِ» (راویه را بخوابان.) من سخنش را نفهمیدم، چون راویه نزد [قبیله‌ی] ما، معنای مَشْک می‌داد. آن‌گاه فرمود: «يَا بَنَ أَخِ، أَبِخِ الْجَمَلِ» «برادرزاده! شتر را بخوابان.» و من، شتر را خوابانیدم. پس [مشک آبی به من داد و] گفت: «بنوش.» چون آغاز به نوشیدن نمودم، آب از مشک به رویم می‌ریخت. حسین علیه‌السلام فرمود: «إِخْنِثِ السَّقَاءَ» «لب مشک را برگردان» و من ندانستم چه کنم. حسین علیه‌السلام آمد و دهانه‌ی مَشْک را کج کرد و من آب نوشیدم و سپس اسبم را هم آب دادم.

### سخنرانی امام (ع) برای سپاهیان حُر<sup>۱</sup>

وقت نماز ظهر فرا رسید. حسین علیه‌السلام به حَجَّاج بن مَسْرُوق جُعْفی فرمود که اذان بگوید و او اذان گفت. چون وقت برپایی نماز رسید، حسین علیه‌السلام با ردا و عبا و نَعْلین، بیرون آمد.

۱ شهادت‌نامه حسین (ع)، ص ۳۷۷

خدا را ستایش کرد و او را سپاس گزارد و آن‌گاه فرمود: «ای مردم! این، عذری است در پیشگاه خداوند عزّ و جلّ و شما. من پیش شما نیامدم، مگر پس از آنکه نامه‌های شما به من رسید و فرستادگانتان آمدند که: به سوی ما بیا که پیشوایی نداریم، امید است که خدا به وسیله‌ی تو ما را بر هدایت فراهم آورد. اگر بر این قرارید، آمده‌ام و اگر عهد و پیمانی می‌سپارید که بدان اطمینان یابم، به شهر شما می‌آیم، اما اگر چنین نکنید و آمدن مرا خوش نمی‌دارید، از پیش شما باز می‌گردم و به همان جا می‌روم که از آن، به سوی شما آمده‌ام.» آنان در مقابل وی، خاموش ماندند و به مؤذّن خویش گفتند که: اقامه بگو. او نیز اقامه‌ی نماز را گفت. حسین علیه‌السلام به حُر فرمود: «آیا می‌خواهی با یاران خویش نماز بگزاری؟» گفت: «نه، تو نماز می‌گزاری و ما نیز به تو اقتدا می‌کنیم.» پس حسین علیه‌السلام با آنان نماز خواند. آن‌گاه به درون [خیمه] رفت و یارانش به گرد او جمع آمدند. حُر نیز به جای خویش رفت و وارد خیمه‌ای شد که برایش برپا کرده بودند. جمعی از یارانش، دور او جمع شدند و بقیّه سپاه نیز رفتند و از نو، صف بستند و هر کدام، عنان مرکب خویش را گرفته و در سایه آن نشسته بود.

### سخنرانی امام(ع) بعد از نماز عصر و گفتگو با حُر'

وقتی عصر شد، حسین علیه‌السلام به یارانش فرمود: «برای حرکت، آماده باشید.» پس از آن، بیرون آمد و مؤذّن خویش را خواند و او ندای نماز داد و اقامه گفت. سپس حسین علیه‌السلام پیش آمد و با یارانش و سپاهیان حُرّ نماز گزارد. آنگاه رو به جماعت کرد و خدا را ستایش نمود و او را سپاس گزارد و سپس گفت: «اما بعد، ای مردم! اگر پروا پیشه کنید و حق را از آن صاحبانش بدانید بیشتر مایه رضای خدا خواهد بود. ما اهل بیت، به ولایت این امر سزاوارتر از اینان هستیم که مدعی چیزی اند که از آن ایشان نیست و در میان شما به ستم و تجاوز عمل می‌کنند. و اگر ما را خوش ندارید و حق ما را نمی‌شناسید و رأی شما جز آن است که در نامه‌هایتان به من رسیده و فرستادگانتان به نزد من آورده‌اند، از نزد شما باز می‌گردم.»

حُرّ بن یزید گفت: «به خدا ما نمی‌دانیم این نامه‌ها که می‌گویی چیست!» حسین علیه‌السلام

۱ شهادت‌نامه امام حسین(ع)، ص ۳۷۸

فرمود: «ای عقیبة بن سَمعان! دو خورجینی را که نامه‌های آنها در آن است بیاور.» عقیبه، دو خورجین پُر از نامه آورد و پیش روی آنها ریخت. حُر گفت: «ما جزو این گروهی که به تو نامه نوشته‌اند نیستیم. به ما دستور داده‌اند که وقتی به تور رسیدیم، از تو جدا نشویم تا تو را نزد عبیداللّه بن زیاد ببریم.» حسین علیه‌السلام فرمود: «مرگ، از این کار به تو نزدیک‌تر است.» آنگاه به یاران خویش فرمود: «برخیزید و سوار شوید.»

پس یاران وی سوار شدند و منتظر ماندند تا زنان نیز سوار شدند. آنگاه حسین علیه‌السلام به یاران خود فرمود: «برمی‌گردیم!» چون خواستند که برگردند، سپاهیان حرّ مانع شدند. حسین علیه‌السلام به حُر گفت: «مادر به ماتمت بنشیند! چه می‌خواهی؟» حرّ گفت: «به خدا، اگر کسی از عرب جز تو این سخن را به من گفته بود و در این وضع بود که تو هستی، هر که بود، از آرزو کردن عزاداری مادرش دریغ نمی‌کردم. اما به خدا، از مادر تو نمی‌توان سخن گفت مگر به نیکوترین شکل.» حسین علیه‌السلام فرمود: «چه می‌خواهی؟» گفت: «به خدا، می‌خواهم تو را نزد عبیداللّه بن زیاد ببرم.» حسین علیه‌السلام فرمود: «در این صورت، به خدا که با تو نمی‌آیم.» حُر گفت: «در این صورت، به خدا که تو را وا نمی‌گذارم.»

چون سخن در میان آن دو بسیار شد، حُر گفت: «به من دستور جنگ با تو را نداده‌اند. فقط دستور داده‌اند که از تو جدا نشوم تا تو را به کوفه برسانم. اگر ابا داری، راهی را در پیش بگیر که تو را به کوفه نرساند و به سوی مدینه هم نبرد، که میان من و تو انصاف باشد، تا من برای ابن زیاد نامه بنویسم و تو نیز اگر می‌خواهی به یزید نامه بنویسی، بنویسی، یا اگر می‌خواهی به ابن زیاد بنویسی، بنویسی. شاید خدا تا آن وقت کاری پیش آورد که مرا از ابتلا به کار [جنگ با] تو معاف دارد.» به این ترتیب کاروان حسین علیه‌السلام با همراهی سپاهیان حر در مسیری، جز راه کوفه و مدینه، روانه شد.

روایت شده است که چون دو گروه حرکت کردند، حر به حسین علیه‌السلام گفت: «ای حسین، خدا را در مورد جانت به یادت می‌آورم، پس گواهی می‌دهم که اگر بجنگی کشته خواهی شد.» امام علیه‌السلام پاسخ داد: «آیا مرا با مرگ می‌ترسانی؟ و آیا بیش از کشتن من از شما کاری

ساخته است؟ من همان می‌گویم که که برادر اوسی آنگاه که می‌خواست به یاری پیامبر خدا بشتابد به پسرعمویش [که مخالف شرکت در جنگ بود] گفت:

من به این راه می‌روم و مرگ بر جوانمرد ننگ نیست، آنگاه که آهنگ حق کند و بجنگد در حالی که مسلمان باشد؛

با مردان صالح، با جان خویش، مواسات کند، و از هر ناشایستی جدا شده و با هر تبه‌کاری مخالفت کند.

اگر زنده بمانم سرزندی بر من نیست و اگر جان باختم ملامتی نمی‌شوم، اما تو را خواری همین بس که زنده بمانی به ننگ<sup>۱</sup>»

### در منزل بَیْضَه<sup>۲</sup>

کاروان امام علیه‌السلام و سپاهیان حر در مسیری به راه افتادند تا به منزلی به نام بَیْضَه رسیدند. امام علیه‌السلام در این منزل برای یاران خویش و سپاهیان حُر سخنرانی کرد. او نخست حمد و سپاس خدا را به جا آورد و سپس فرمود: «ای مردم! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که فرمانروایی ستمگر را ببیند که حرام‌های خدا را حلال می‌شمرد، پیمان خدا را می‌شکند، با سنت رسول خدا مخالفت می‌کند و در میان بندگان خدا بر اساس گناه و تجاوز رفتار می‌کند، آنگاه نه در عمل بر او بشورد و نه با گفتار، بر خداست که [در روز جزا] او را به همان جایگاهی در آورد که آن ستمگر را در می‌آورد.

بدانید، اینان به پیروی شیطان چسبیده‌اند و اطاعت رحمان را ترک گفته‌اند. تباهی‌ها را آشکار ساخته، حدود [خداوندی] را تعطیل کرده، ثروت‌ها را به خویش اختصاص داده و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته‌اند، و من از هر کس دیگر سزاوارترم که [بر ایشان] بشورم.

نامه‌های شما به من رسید و فرستادگانتان درآمدند که: مرا تسلیم نمی‌کنید و از یاری‌ام باز نمی‌مانید. اگر بر بیعت خود بمانید به رشد [و هدایت‌یافتگی] خود می‌رسید. اینک من حسین،

۱ «تُرغما» را چنین معنی کرده‌اند: زبون و خوار شوی و نتوانی از حق خود دفاع کنی، بینی‌ات را به خاک بمالند.

۲ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۶۱

پسر علی و پسر فاطمه دخت رسول خدایم، خود با شمایم و کسانم با کسان شمایند و برای شما در من اسوه‌ای [و الگویی] است.

و اگر چنین نکردید و پیمان شکستید و دست از بیعت خود برداشتید، به جانم سوگند که این رفتار از شما ناشناخته نیست، که قبلاً با پدر و برادر و پسرعمویم مسلم نیز چنین کردید. فریب‌خورده کسی است که فریب شما را بخورد. شما سعادت خود نشناختید و نصیب خود را ضایع کردید، و هر کس پیمان شکند همانا به زیان خود پیمان شکسته [سوره فتح، ۱۰]، و به زودی خدا [مرا] از شما بی‌نیاز خواهد ساخت. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.»

### سخنی با عبیدالله بن حرّ جعفی<sup>۲۱</sup>

کاروان امام علیه‌السلام به منزل بنی‌مُقَاتِل رسید و آنجا فرود آمد. حسین علیه‌السلام خیمه‌ای برافراشته دید و پرسید: «این خیمه از آن کیست؟» گفتند: «عبیدالله بن حرّ جعفی». امام علیه‌السلام نخست فرستاده‌ای را نزد او روانه کرد. فرستاده نزد عبیدالله آمد و گفت: «این حسین فرزند علی است و از تو می‌خواهد تا نزد او روی.» عبیدالله بن حر پاسخ داد: «به خدا سوگند من از کوفه خارج نشدم مگر به خاطر دیدن فراوانی کسانی که برای جنگ با او بیرون می‌شدند و واگذاشتن شیعیانش او را و [اینکه] دانستم او کشته می‌شود و من نمی‌توانم یاری‌اش کنم. پس، دوست ندارم که او مرا ببیند یا من او را ببینم.» فرستاده‌ی امام علیه‌السلام نزد وی بازگشت و سخن این‌حر را نقل کرد.

امام علیه‌السلام خود برخاست و به خیمه‌ی عبیدالله آمد و او را به یاری خویش خواند. عبیدالله گفت: «به خدا سوگند من می‌دانم که هر کس تو را همراهی کند در آخرت سعادت‌مند خواهد بود ولی گمان نمی‌کنم یاری من به حال تو سودی داشته باشد، و در کوفه کسی را ندیدم که مصمم به

۱ الاخبار الطوال، ص ۲۵۰

۲ عبیدالله بن حر از دلاوران کوفه بود. در زمان خلافت امام علی(ع) به شام رفت و به نام خون‌خواهی عثمان در جنگ صفین در سپاه معاویه قرار گرفت. اما پس از شهادت امام علی(ع) از معاویه کناره‌گرفت و در کوفه سکنی گزید. گزارش‌هایی از غارتگری اموال مردم توسط وی، بعد از مرگ یزید در منابع تاریخی نقل شده است.

یاری و پشتیبانی شما باشد. پس به خدا سوگندت می‌دهم که مرا به این کار نکشانی که من از مرگ سخت گریزانم ولی اسب خود، مُلحِقَه، را به تو می‌دهم، اسبی که با آن دشمنی را تعقیب نکرده‌ام جز اینکه به او رسیده‌ام و هیچ دشمنی مرا تعقیب ننموده است مگر اینکه از چنگال او نجات یافته‌ام.»

امام علیه السلام در پاسخ وی چنین فرمود: «اکنون که خود را از ما دریغ داشتی، ما را حاجتی به اسب تو نیست.»

### در پاسخ عمرو بن قیس و پسر عمویش<sup>۱</sup>

در همان منزل بنی مُقَاتِلِ عمرو بن قیس مشرقی به همراه پسر عمویش به حضور حسین علیه السلام آمد. جریان این ملاقات از زبان عمرو بن قیس این‌گونه نقل شده است:

من و پسر عمویم در [منزلگاه] بنی مقاتل بر حسین علیه السلام وارد شدیم و بر او سلام کردیم. پسر عمویم به وی گفت: «ای ابا عبدالله! آنچه می‌بینم، خضاب است، یا محاسنستان به چنین رنگ است؟» فرمود: «خضاب است. پیری در بنی هاشم زودرس است.» آن‌گاه به ما رو کرد و فرمود: «برای یاری من آمده‌اید؟»

گفتم: «من مردی سالمند، بدهکار و عیالوارم و در دستم امانت‌های مردم است و نمی‌دانم [اگر با شما بیایم] چه می‌شود و دوست ندارم که امانت‌ها از دست بروند.» پسر عمویم نیز همین سخن را گفت. امام علیه السلام به ما فرمود: «پس بروید تا فریاد [دادخواهی] ما را نشنوید و سیاهی [کاروان] ما را نبینید؛ چرا که هر کسی فریاد ما را بشنود و ما در دیدرسش باشیم و ما را پاسخ نگوید و به یاری ما نشتابد، خداوند به طور قطع او را به رو در آتش جهنم افکند.»<sup>۲</sup>

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۸۸

۲ در تاریخ طبری از شخص دیگری به نام ضحاک بن عبدالله شرقی نام برده شده است و گفتگوهایی مشابه گفتگوهای نقل شده از عمرو بن قیس به وی منتسب شده است. برخی محققین بر این عقیده‌اند که عمرو بن قیس مشرقی و ضحاک بن عبدالله شرقی در واقع یک شخصیت هستند. طبق متن تاریخ طبری، ضحاک بن عبدالله از پسر عمویش جدا شد و به امام (ع) پیوست، اما شرط کرد که فقط تا وقتی با امام (ع) بماند که به حال وی مفید باشد. ضحاک با شروع جنگ در روز عاشورا در صف یاران امام (ع) به دفاع از وی پرداخت، اما وقتی

## در نزدیکی کربلا<sup>۲</sup>

کاروان امام علیه السلام در اواخر شب از منزل بنی مقاتل حرکت کرد. در هنگام حرکت ناگهان صدای امام به گوش رسید که می گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» او این سخن را دو یا سه بار تکرار کرد. پسرش، علی اکبر علیه السلام، بر اسب خویش نزدیک آمد و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، پدر جان، جانم به فدایت، برای چه خدا را حمد نمودی و استرجاع گفتی؟» امام علیه السلام پاسخ داد: «پسرم، مرا خواب ربود، و سواری را بر اسبی دیدم که گفت: این قوم می روند و مرگ به سوی ایشان همی رود. پس دانستم که از مرگمان به ما خبر می دهند.»

علی اکبر علیه السلام گفت: «پدر جان، خدا برایت بد نیاورد، مگر ما برحق نیستیم؟»

امام علیه السلام پاسخ داد: «چرا، سوگند به آن که بازگشت بندگان به سوی اوست.»

علی اکبر گفت: «پدر جان، پس باکی نیست که بمیریم در حالی که بر حقیقیم.» امام علیه السلام گفت: «خدا، نیکوترین پاداشی را که به خاطر پدری به فرزندی داده، به تو بدهد.»

---

که حس کرد شهادت امام(ع) قطعی و نزدیک است، از امام(ع) اجازه رفتن گرفت و بر اسب خود سوار شد و

گریخت. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۴۶)

۳ شهادت نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۳۸۹

## در کربلا

### هنگام ورود به کربلا<sup>۱</sup>

قافله امام علیه‌السلام و سپاهیان حرّ به حرکت خود ادامه دادند تا در حدود نینوا به کربلا رسیدند. ناگاه سواری کمان بر دوش از جانب کوفه نمایان شد. هر دو گروه به انتظار او ایستادند. چون نزدیک شد به حرّ و سپاهش سلام کرد و بر امام علیه‌السلام و یارانش سلام نکرد. نامه‌ای از عبیدالله بن زیاد به حرّ داد که در آن چنین آمده بود: «چون نامه‌ام به تو رسید و فرستاده‌ام نزد تو آمد، بر حسین سخت گیر و او را جز در دشتی بی‌آب و گیاه فرود نیاور. به فرستاده‌ی خود دستور داده‌ام از تو جدا نشود تا خیر انجام فرمانم را بیاورد. والسلام.»

حر چون نامه را خواند، به امام(ع) علیه‌السلام نزدیک شد و گفت: «این نامه‌ای عبیدالله بن زیاد است که فرمانم داده در همین جا که نامه‌اش رسیده بر شما سخت گیرم و به فرستاده‌ی خود دستور داده از من جدا نشود تا فرمانش را اجرا کنم.»

یزید بن مهاجر کندی، که در سپاه امام علیه‌السلام بود، به فرستاده‌ی ابن زیاد نگریست و او را شناخت و گفت: «مادرت به عزایت نشیند، این چه کاری است که برای آن آمده‌ای؟»  
گفت: «از امام و پیشوای خود پیروی نمودم و به بیعتم وفا کردم.»

ابن مهاجر پاسخ داد: «بلکه پروردگار خود را نافرمانی کردی و از پیشوایت در هلاکت خود پیروی نمودی و ننگ و آتش به دست آوردی. چه بد پیشوایی است پیشوای تو. خداوند فرمود، و گرامی است گوینده: و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند گردانیدیم، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد [سوره‌ی قصص، ۴۱]. پیشوای تو از ایشان است.»

حرّ کاروان امام علیه‌السلام را در دشتی بی‌آب و آبدانی فرود آورد. امام علیه‌السلام گفت: «بگذار در آبادی‌های نینوا و غاضریّه یا شفیّه فرود آییم.» حر گفت: «به خدا سوگند نمی‌توانم، این مرد آمده تا مراقب من باشد.»

۱ الارشاد، ج ۲، ص ۸۴



زهیر بن قین به امام علیه السلام گفت: «ای پسر رسول خدا، به خدا که من آینده را سخت تر از حال می بینم. هم اینک جنگ با اینان آسان تر است از جنگ با کسانی که پس از این گرد خواهند آمد؛ به جانم سوگند که سپاهسانی [بسیار] خواهند آمد که با آنان برابری نتوانیم کرد.» امام علیه السلام فرمود: «من آغازگر جنگ نخواهم بود.» سپس فرود آمد.

فردای آن روز، در سوم محرم سال ۶۱ هجری، عمر بن سعد بن ابی وقاص با چهار هزار سوار از راه رسید و در کربلا اردو زد.

### خطبه‌ی امام پس از ورود به کربلا<sup>۱</sup>

حسین بن علی علیه السلام پس از توقیف کوتاه، در میان یاران و فرزندان و افراد خاندان خویش این خطبه را ایراد نمود:

«اما بعد، برای ما آن پیش آمده که می بینید. همانا دنیا دگرگون شده و زشتی آن آشکار گردیده و نیکی آن پشت کرده و از آن باقی نمانده جز اندکی، همانند اندکی [آب] که ته ظرفی باقی بماند، و زندگی ای پر از خواری در چراگاهی پرسنگلاخ. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل باز داشته نمی شود؟ [در این هنگام] شایسته است که مؤمن به دیدار پروردگار رغبت کند. همانا من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستم پیشگان را جز سختی و رنج نمی بینم. مردم بندگان دنیایند، و دین، بازچه‌ای بر سر زبان آن‌هاست؛ تا زمانی که زندگی شان بچرخد، حول دین می گردند، اما چون به بلاها آزموده شوند دینداران اندکند.»

### نامه‌ای به محمد حنفیه<sup>۲</sup>

روایت شده که حسین بن علی علیه السلام پس از ورود به کربلا خطاب به محمد حنفیه و افراد بنی هاشم که با امام علیه السلام همسفر نشده بودند، چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم.

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۵

۲ درباره‌ی محل این سخنرانی اختلاف است. در بعضی گزارش‌ها این محل ذُو حُسْم یا عُدیب هجانات دانسته شده است، ر.ک. به شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۸۲

۳ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۹

از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد بنی هاشم که نزد اویند، اما بعد، گویی دنیا هرگز نبوده است و گویی آخرت هرگز زوال نداشته است. والسلام.»

### در پاسخ نامه‌ی ابن زیاد<sup>۱</sup>

حرّ با نامه‌ای ورود حسین علیه‌السلام به کربلا را به ابن‌زیاد اطلاع داد و او این نامه را خطاب به امام نوشت: «اما بعد، من از ورود شما به سرزمین کربلا مطلع شدم و امیرمؤمنان یزید بن معاویه به من دستور داده که سر به بالین راحت نگذارم و شکم از غذا سیر ننمایم تا تو را به قتل برسانم یا اینکه به فرمان من و به حکومت وی گردن نهی. والسلام.»

امام علیه‌السلام چون نامه ابن‌زیاد را خواند، آن را بر زمین انداخت و چنین فرمود: «رستگار نشوند مردمی که خشنودی مخلوق را به بهای کسب غضب خالق خریدند.»

نامه‌رسان درخواست پاسخ نامه را نمود. امام علیه‌السلام در جواب او فرمود: «برای او در نزد من پاسخی نیست، همانا او مستحق عذاب خداوند گردید.» چون نامه‌رسان نزد ابن‌زیاد برگشت و عکس العمل امام را در مورد نامه‌اش به اطلاع وی رسانید، ابن‌زیاد شدیداً خشمناک شد.

### گفتار امام در عصر تاسوعا<sup>۲</sup>

عصر پنجشنبه نهم محرم لشکر عمرسعد تحرکاتی انجام داد و آماده برای حمله شد. امام علیه‌السلام به برادرش ابوالفضل علیه‌السلام فرمود: «برادرم، جانم به فدایت! سوار شو و با آنان دیدار کن و بپرس که در چه حالند؟ و چه شده است و برای چه [به حرکت در] آمده‌اند؟» ابوالفضل علیه‌السلام با حدود بیست تن، از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر، به سوی دشمن حرکت نمود و از انگیزه‌ی جنب و جوششان پرسید. لشکریان عمرسعد گفتند: «اینک از سوی امیر حکم تازه‌ای رسیده است که شما باید بیعت کنید وگرنه همین الان وارد جنگ خواهیم

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۰۱

۲ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۰۶

گردید.» ابوالفضل علیه السلام به سوی امام برگشت و آنچه گفته بودند را به امام رساند.<sup>۱</sup>

امام علیه السلام چنین فرمود: «نزد آنان بازگرد و اگر توانستی جنگ را به فردا بيفکن، و آنان را امشب از ما باز دار، که امید است در این شب برای پروردگاران نماز بگزاریم و او را بخوانیم و از وی آموزش بطلبیم، که خدا می‌داند که من به راستی نماز و تلاوت کتاب او و دعا و آموزش خواهی فراوان را دوست دارم.»

ابوالفضل علیه السلام برگشت و تقاضای یک شب مهلت نمود. عمر سعد چون در قبول این پیشنهاد مردد بود پس موضوع را با فرماندهان لشکر مطرح کرد و نظر آنان را جویا شد. یکی از فرماندهان به نام عمرو بن حجاج گفت: «سبحان الله! اگر اینها از ترک و دیلم بودند و چنین مهلتی را از تو درخواست می‌کردند شایسته بود که به آنان جواب مثبت می‌دادی، حال آنکه اینها فرزندان پیامبر(ص) هستند.»

قیس بن اشعث یکی دیگر از فرماندهان گفت: «به عقیده من هم باید به این درخواست حسین جواب مثبت داد، زیرا این درخواست وی نه برای عقب‌نشینی آنها از جبهه و نه برای تجدید نظر

---

۱ گفته شده که در همین فاصله گفتگویی بین یاران امام و سپاهیان عمر سعد صورت گرفت. حبیب بن مظاهر به آنان گفت: «بدانید که - به خدا سوگند -، فرای قیامت و نزد خدا، چه بد مردمی هستند که بر او در می‌آیند، در حالی که فرزندان پیامبرش صلی الله علیه و آله را، و خاندان و اهل بیت او، و نیز عابدان این سرزمین و سحرخیزان کوشا و فراوان یادکنندگان خدا را کشته‌اند!»

عزّره بن قیس به او گفت: «تا می‌توانی، خویشان را پاک بشمار [و از خودت تعریف کن!]»  
زُهیر به او گفت: «ای عزّره! خداوند او را پاکیزه نموده و هدایت کرده است. از خدا پروا کن - ای عزّره - که من، خیرخواه تو هستم! تو را به خدا سوگند می‌دهم - ای عزّره - که مبادا در کشتن جان‌های پاک، از یاوران گمراهی باشی!»

او گفت: «ای زهیر! تو نزد ما از پیروان این خاندان، به شمار نمی‌رفتی. تو عثمانی بودی!»  
زهیر گفت: «آیا تو از این جایگاه من، به این راه نمی‌بری که از آنها هستم؟! بدانید که - به خدا سوگند - من هیچ‌گاه نامه‌ای به او نوشته‌ام و پیکی روانه نساختم و به او وعده یاری نداده‌ام؛ اما راه، ما را با هم بگرد آورد و هنگامی که او را دیدم، به [واسطه‌ی] او، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آوردم و جایگاهش در نزد وی را، و آنچه را از دشمنش و گروه شما به او رسیده، دانستم. پس اندیشیدم که یاری‌اش کنم و در گروه او باشم و جانم را فدایش کنم تا حق خدا و پیامبرش را که شما تباه کرده‌اید، پاس بدارم.» (شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۴۳۲)

است، بلکه به خدا سوگند فردا اینها پیش از تو جنگ را شروع خواهند نمود.» عمر سعد گفت:  
«اگر چنین است پس چرا شب را به آنان مهلت بدهیم؟»

سرانجام پس از گفتگوی بسیار، عمر سعد به ابوالفضل علیه السلام گفت: «ما امشب را به شما مهلت می دهیم، اگر تسلیم شدید و به فرمان امیر گردن نهادید شما را به نزد او می بریم، اما اگر امتناع کردید ما شما را به حال خود باقی نخواهیم گذاشت و جنگ است که سرنوشت شما را تعیین خواهد نمود.»

### سخنان حسین بن علی (ع) در شب عاشورا<sup>۱</sup>

از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که حسین بن علی علیه السلام نزدیک غروب یاران خویش را گرد آورد و با آنان چنین سخن گفت: «خداوند را ثنا می گویم به بهترین ثنا، و او را در راحتی و سختی می ستایم. خداوند! تو را ستایش می کنم بر اینکه ما را به نبوت [محمد(ص)] کرامت بخشیدی و به ما قرآن آموختی و در دینمان نیک فهمی عطا نمودی و برای ما گوش ها و چشم ها و دل هایی آفریدی، پس ما را از جمله ی شکرگزاران قرار ده. اما بعد، من اصحابی باوفاتر و نیک تر از اصحاب خود و خاندانی نیکوتر و پیوندجوتر از خاندان خود سراغ ندارم. خدا شما را پاداش نیک دهد. بدانید، که گمان دارم که این آخرین روز ما در برابر ایشان خواهد بود. همانا من شما را اذن [رفتن] دادم، پس همگی با آسودگی رهسپار شوید، که از جانب من بیعتی بر شما نیست. این شب است که شما را پوشانده، آن را مرکب خود گیرید [و بروید].» و به روایتی این جملات را نیز اضافه نمود: «هر کدام از شما [یاران]، دست مردی از خاندانم را بگیرد و در دشت ها و شهرهایتان پراکنده شوید تا خداوند گشایشی دهد که این مردم در پی من هستند و اگر به من دست بیابند، در پی دیگران نمی روند.»

پس از این سخن امام علیه السلام، اصحاب به او پاسخ دادند. برادران، پسران و برادرزادگان وی و دو پسر عبدالله بن جعفر گفتند: «چرا چنین کنیم؟ برای اینکه پس از تو بمانیم؟! خدا نکند که هرگز چنین روزی را ببینیم!» عباس بن علی علیه السلام، آغازگر این سخن بود و سپس، بقیه ی

۱ الارشاد، ج ۲، ص ۹۳، شهادت نامه ی امام حسین (ع)، ص ۴۳۸ و ص ۴۴۲

آنها، همین سخن و مانند آن را بر زبان آوردند.

حسین علیه السلام فرمود: «ای فرزندان عقیل! کُشته شدن مُسلم، برای شما کافی است. بروید که من به شما اجازه دادم.» آنها پاسخ دادند: «سبحان الله، مردم چه خواهند گفت؟ می گویند که ما بزرگ و سرور خود را و بهترینِ عموزادگان خود را رها کردیم و همراه آنان، نه تیری انداختیم، و نه نیزه‌ای پُراندیم و نه شمشیری زدیم، و نمی دانیم که چه کردند! به خدا سوگند، چنین نمی کنیم؛ بلکه جان و مال و کسانِ خود را فدای تو می کنیم و همراه تو می جنگیم تا به سرانجام تو برسیم. خداوند، زندگی پس از تو را زشت گرداند!»

سپس، مسلم بن عَوْسَجَه اسدی برخاست و به حسین علیه السلام گفت: «آیا ما تو را تنها بگذاریم، در حالی که هنوز از عهده‌ی ادای حقّ تو در برابر خدا، بر نیامده‌ایم؟! بدان که - به خدا سوگند - با تو هستم تا آنجا که نیزه‌ام را در سینه‌هایشان بِشکنم! تا هر زمان که قبضه شمشیرم را به دست دارم، با آنان می جنگم و از تو، جدا نمی شوم؛ و اگر دیگر سلاحی نداشته باشم تا با آنان بجنگم، در دفاع از تو، به سوی آنان، سنگ پرتاب می کنم تا همراه تو بمیرم.»

سپس سعید بن عبدالله حَنَفی گفت: «به خدا سوگند، تو را تنها نمی گذاریم تا خدا بداند که ما در غیاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، تو را پاس داشتیم. به خدا سوگند، اگر می دانستم که کشته می شوم و سپس زنده می شوم، آنگاه زنده زنده سوزانده می شوم و خاکسترم را بر باد می دهند و این کار را هفتاد مرتبه با من می کنند، باز هم از تو جدا نمی شدم تا کشته شدن پیش روی تو را ببینم! پس اکنون چرا این کار را نکنم که تنها یک بار کُشته شدن است و آن هم با کرامتی جاویدان در پی آن؟!»

و زُهَیْر بن قَین گفت: «به خدا سوگند، دوست داشتم که کشته شوم و سپس زنده شوم و باز کشته شوم و تا هزار مرتبه مرا بکشند، اما خداوند با کشته شدن من، کشته شدن را از تو و از جانِ این جوانان خاندانت، دور بدارد!»

سایر یاران حسین علیه السلام نیز سخنانی از همین دست بر زبان آوردند و گفتند: «به خدا سوگند، از تو جدا نمی شویم؛ جان‌هایمان فدای تو باد! ما از تو با دل و جان و دست و سر

محافظة می کنیم و چون کشته شویم به عهد خویش وفا کرده ایم و آنچه وظیفه مان بوده است را انجام داده ایم.»

پس، حسین علیه السلام از خدا پاداش نیک برای ایشان طلب کرد و به خیمه‌ی خویش بازگشت.

### قرائت امام (ع) در شب عاشورا<sup>۱</sup>

در شب عاشورا، عده‌ای از اصحاب امام علیه السلام به عبادت مشغول بودند و عده‌ای نیز خود را برای نبرد فردا مهیا می‌کردند. نقل شده است که عده‌ای از سپاهیان عمر سعد، حین گشت‌زنی به خیمه‌های امام علیه السلام نزدیک شدند و یکی از آنها صدای حسین بن علی علیه السلام را شنید که این آیه را تلاوت می‌نمود: «و البته نباید کسانی که کافر شده‌اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می‌دهیم برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه [خود] پیفزینند، و [آنگاه] عذابی خفت‌آور خواهند داشت. خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، مگر آنکه پلید را از پاک جدا کند.» [سوره‌ی آل عمران، ۱۷۸-

[۱۷۷]

آن مرد با شنیدن این آیه گفت: «به خدا سوگند، این افراد نیک، ما هستیم که خدا ما را از شما جدا کرده است!»

### دعای امام در صبح عاشورا<sup>۲</sup>

در سحرگاه عاشورا حسین بن علی علیه السلام نماز صبح را به جای آورد و آنگاه اصحاب خود را مورد خطاب قرار داد و پس از حمد خداوند فرمود: «همانا خدای تعالی به کشته شدن شما و کشته شدن من در این روز اذن داد، پس بر شما باد شکیبایی و نبرد.»

آن حضرت پس از این بیان صفوف لشکر خویش را که بنا به روایت مشهور هفتاد و دو تن بودند منظم نمود. جناح راست سپاه را به زهیر بن قین و جناح چپ را به حبیب بن مظاهر و پرچم را به

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۲۳

۲ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۲۸ و ۲۳۱

برادرش عباس بن علی علیه السلام سپرد و خود و افراد خاندانش در قلب سپاه قرار گرفتند.

در این هنگام عمر بن سعد نیز به آرایش صفوف لشکر خویش مشغول بود. امام علیه السلام دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرد چنین دعا نمود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ. كَمْ مِنْ هَمٍّ يَصْعَقُ فِيهِ الْفُؤَادُ وَتَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَ يَحْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَ يَسْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلْتُهُ بِكَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنْي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَكَشَفْتَهُ وَفَرَجْتَهُ فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ» «خداوندا! در هر اندوهی تکیه‌گاه منی، و در هر سختی امید منی، در هر حادثه‌ی ناگواری که بر من آید پشت و پناه و ذخیره‌ی منی. چه بسا غمی که در آن دل ناتوان و چاره‌نایاب می‌شد، و دوست و امی‌گذاشت و دشمن زبان به شماتت می‌گشود، و من آن را نزد تو آوردم و شکوه به درگاه تو کردم، تا از جز تو گسسته و تنها به تو روی آورده باشم، و تو آن را رفع کردی و [در کارم] گشایش دادی. پس تو ولی هر نعمت و منتهای هر خواسته‌ای.»

### اولین سخنرانی امام (ع) در روز عاشورا'

امام علیه السلام پس از تنظیم صفوف لشکر خویش سوار بر اسب گردید و از خیمه‌ها قدری فاصله گرفت و با صدای بلند و رسا خطاب به لشکر افراد عمر سعد چنین فرمود: «هان ای مردم! به سخنم گوش فرا دهید و در پیکارم شتاب نکنید تا حتی اندرز شما را که بر من است ادا کنم و عذر آمدن خود را بیان کنم. اگر عذرم را پذیرفتید و گفتارم را تصدیق کردید و با من از راه انصاف در آمدید، برای شما نیکوتر است و شما را بر من راهی نیست. و اگر عذرم را نپذیرفتید و با من از راه انصاف در نیامدید، پس [در] کارتان با شریکان خود همداستان شوید، سپس در کارتان پرده‌پوشی نکنید، آنگاه کار مرا یکسره کنید و مهلتم ندهید [سوره‌ی یونس، ۷۱]، بپتدید سرور من آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاده و همو شایستگان را سرپرستی می‌کند [سوره‌ی اعراف، ۱۹۶].»

چون سخن امام علیه السلام بدینجا رسید، صدای گریه‌ی بعضی از زنان و دختران که سخنان آن

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۳۳

حضرت را می‌شنیدند بلند شد. امام علیه‌السلام سخن خویش را قطع کرد و به عباس علیه‌السلام گفت که آنها را به سکوت و آرامش دعوت کند.

آنگاه بنا به روایتی، امام از نو شروع به سخن کرد و پس از حمد و سپاس خداوند خطبه‌ی دیگری ایراد نمود:

«بندگان خدا! تقوای خدا پیشه سازید و از دنیا بر حذر باشید که اگر دنیا برای کسی می‌ماند و یا کسی در دنیا می‌ماند، پیامبران برای بقا سزاوارتر و جلب خشنودی آن‌ها بهتر و چنین حکمی خوشایندتر بود، ولی خدای تعالی دنیا را برای فنا شدن آفرید. پس تازه‌ی آن کهنه و نعمت‌های آن نابود و شادمانی آن مضمحل می‌شود، منزلی پرخطر و سرایی موقت است؛ پس توشه بگیرید و همانا بهترین توشه تقوی است [سوره‌ی بقره، ۱۹۷]، پس تقوای خدا پیشه سازید، باشد که رستگار شوید [سوره‌ی بقره، ۱۸۹].

مردم! خدای تعالی دنیا را خلق نمود و آن را خانه‌ی نیستی و زوال قرار داد که پیوسته اهل خود را از حالی به حالی دیگر در می‌آورد. پس فریب‌خورده کسی است که دنیا فریبش داده باشد و شوربخت و شقی کسی است که دنیا دچار فتنه‌اش کرده باشد، پس این دنیا شما را نفریبد که همانا امید آن کس که به آن تکیه کند بریده می‌شود و طمع آن کس که در آن طمع ورزد به نومیدی کشیده می‌شود. شما اینک بر کاری جمع شده‌اید که خشم خدا را برانگیخته و روی کریمش را از شما گردانده است و غضبش را بر شما فرستاده. چه نیکو پروردگاری است پروردگار ما، و چه بد بنده‌هایی هستیید شما! به طاعت خدا گردن نهاده‌ید و به رسول [او]، محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردید و سپس برای کشتن فرزندان و اهل بیتش هجوم کردید! شیطان بر شما چیره شده و یاد خدای عظیم را از یادتان برده، پس هلاکت [و نیستی] باد بر شما و بر آنچه می‌خواهید! ما از خداییم و به سوی او بازگردنده‌ایم. [خداوند!] اینان قومی‌اند که بعد از ایمانشان کافر شدند [سوره‌ی آل‌عمران، ۸۶]، پس دور باد [رحمت خدا از] گروه ستمگران [سوره‌ی هود، ۴۴].»

[...] آیا من کسی از شما را کشته‌ام که [تقاص] خونش را می‌خواهید؟ آیا مالی از شما را تباه



کرده‌ام؟ آیا کسی را زخمی کرده‌ام تا قصاص جویند؟»

آنگاه امام چند تن از افراد سرشناس کوفه را که از آن حضرت دعوت کرده بودند و در میان لشکر ابن سعد حضور داشتند خطاب کرد و چنین فرمود: «ای شبت بن ربیع، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث، ای یزید بن حارث، آیا شما نبودید که به من نوشتید: میوه‌ها رسیده و باغ‌ها سرسبز گردیده و چاه‌ها پر آب است و تو بر سپاهی آراسته در آی و به ما روی آر؟» آنان گفتند: «ما چنین نامه‌ای به تو نوشته‌ایم!» امام علیه‌السلام فرمود: «سبحان الله، چرا، به خدا سوگند شما نوشتید.» سپس فرمود: «ای مردم، اینک که [آمدنم را] نمی‌خواهید، بگذارید به جای دیگر بروم.» قیس بن اشعث با صدای بلند گفت: «حسین! چرا با پسرعمویت بیعت نمی‌کنی؟ در این صورت با تو به دلخواه رفتار خواهند کرد و کوچکترین ناراحتی متوجه تو نخواهد شد.»

امام در پاسخ وی فرمود: «به خدا سوگند، نه دست ذلت در دست آنان می‌گذارم و نه مانند بردگان از آنان می‌گریزم، ای بندگان خدا، من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از اینکه مرا سنگباران کنید» [سوره‌ی دخان، ۲۰]. از هر متکبری که به روز حساب عقیده ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام [سوره‌ی غافر، ۲۷].»

## دومین سخنرانی امام(ع) در روز عاشورا<sup>۲</sup>

پس از آن هر دو سپاه آماده گردیدند. پرچم‌های سپاه عمر سعد برافراشته شد و صدای طبل و شیپورشان طنین افکند و از دور خیمه‌های حسین بن علی علیه‌السلام را فراگرفتند. حسین بن علی علیه‌السلام از میان لشکر خویش بیرون آمد و در برابر صفوف دشمن قرار گرفت و از آنان خواست تا سکوت کنند و به سخنان وی گوش فرا دهند ولی آنها سر و صدا و همهمه می‌نمودند. پس حسین علیه‌السلام فرمود: «وای بر شما! چرا خاموش نمی‌شوید تا گفتارم را بشنوید؟ که همانا من شما را به راه رشد و راستی فرا می‌خوانم، هر که پیرویم کند از ره یافتگان است و هر که

۱ این آیه بیانگر سخن موسی علیه‌السلام در مقابل فرعون و بارانش است.

۲ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۵، -تحف العقول، باب سخنان امام حسین(ع)، مشیرالاحزان، ص ۵۴

سرپیچیم کند از هلاک‌شوندگان. و شما سرپیچی می‌کنید و سخن مرا نمی‌شنوید، چرا که هدایا و پاداش‌هایی به حرام گرفته‌اید و شکم‌هایتان از حرام پر شده و خدا بر دل‌های شما مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟ آیا گوش فرا نمی‌دهید؟»

بعضی از لشکریان عمر سعد یکدیگر را ملامت نمودند که چرا سکوت نمی‌کنند و همه‌می‌سپاه اندک اندک فرو نشست. پس امام علیه‌السلام چنین فرمود: «هلاکت و اندوه باد بر شما ای جماعت! آیا در حالی که سرگشته و حیران ما را به فریادخواهی خواندید و ما شتابان و آماده به فریاد شما رسیدیم، بر ما شمشیر می‌کشید و سرهای ما را نشانه گرفته‌اید؟ و آتش فتنه‌ها را - که دشمن شما و ما فراهم آورده - بر [علیه] ما برافروخته‌اید؟ و همه با هم دشمن دوستان خود و یکدست بر علیه آنان شدید تا دشمنان خود را خرسند کنید؟ بدون آنکه آنان عدلی را در میان شما آشکار کرده یا آرزویی از شما برآورده باشند، به جز [مال] حرام دنیا و زندگی بی‌مقداری که در دنیا خواهانش هستید، و بدون اینکه از ما گناهی سر زده یا اندیشه‌ی ناصوابی داشته باشیم؟

وای بر شما! اگر ما را ناخوش می‌داشتید و تنها می‌گذارید پس چرا در حالی که شمشیرها در نیام و سینه‌ها آرام بود و اندیشه‌ها پا نگرفته بود فتنه‌ها فراهم کردید؟ [...] پس زشت بادید، که شما یید سرکشان امت و دسته‌های جدا شده از آن و دورافکنان قرآن و بارورشندگان شیطان و هواداران گناه! و [شما یید] تحریف‌کنندگان قرآن و خاموش‌گران سنت‌ها و کشتندگان اولاد انبیا و نابودکنندگان خاندان اوصیا! و سازندگان نَسب برای زنازادگان و آزاردهندگان مؤمنان و صدای سران استهزاگر؛ آنان که قرآن را جزء جزء کردند!

«شما بر پسر حرب (یزید) و پیروانش تکیه می‌کنید و ما را وامی‌نهیید. آری، به خدا سوگند و انهدان شما از دیرباز شناخته شده است و ریشه‌های شما به آن آمیخته و شاخ و برگ شما از آن ارث برده و دل‌های شما بر آن روئیده و سینه‌های شما با آن پوشیده است. پس شما ناپاک‌ترین درختید، که [میوه‌ی آن] برای باغبانش لقمه‌ای گلوگیر و برای غاصب آن شیرین و گواراست. لعنت خدا بر پیمان‌شکنانی که پیمان‌ها را پس از استوار داشتن آن می‌شکنند، و شما خدا را بر

---

۱ در تحف‌العقول این بخش از سخنان امام(ع) با تغییراتی به عنوان نامه‌ای به مردم کوفه ذکر شده است.

پیمان خود ضامن گرفتید، و به خدا سوگند که شما از آن پیمان‌شکنانید.

آگاه باشید بی‌نسب فرزند بی‌نسب<sup>۱</sup>، میان دو چیز پای فشرده است: شمشیر یا ذلت. هیهات که ما ذلت را بپذیریم! خداوند، آن را برای ما نمی‌پذیرد، و نیز پیامبرش و مؤمنان، و دامن‌هایی پاک و پاکیزه، و جان‌هایی غیرتمند و خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه مقدم نمی‌دارند. آگاه باشید که من حجت را تمام کردم و شما را انذار دادم! بدانید که من با این یاران<sup>۲</sup>، و با وجود کمی نفرت و نبود یاور، به سوی نبرد می‌شتابم.»

آنگاه امام علیه‌السلام این اشعار را خواند:

«اگر دشمن را بشکنیم [و بر او پیروز شویم] از دیرباز شکست‌دهنده بوده‌ایم، و اگر [هم‌به‌ظاهر] مغلوب شویم هرگز شکست خورده نیستیم، که در خوی ما ترس نیست [که ما را بشکند] بلکه این اجل و نوبت و دولت واپسین ماست [که چنین در رسیده است...].»

سپس فرمود: «آگاه باشید! به خدا سوگند پس از این [جنگ] جز به اندازه‌ای که پیاده سوار اسب شود درنگ نخواهد کرد تا چرخش آسیاب بر سر شما باز آید و گردش محور [آسیاب] آرامش را از شما بستاند. این آگاهی و عهدی است که پدرم از جدم رسول خدا به من سپرده است. پس [در] کارتان با شریکان خود همدستان شوید، سپس در کارتان پرده‌پوشی نکنید، آنگاه کار مرا یکسره کنید و مهلتم ندهید [سوره‌ی یونس، ۷۱]، در حقیقت من بر خدا، پروردگار خودم و پروردگار شما توکل کردم. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او مهار هستیاش را در دست دارد به راستی پروردگار من بر راه راست است [سوره‌ی هود، ۵۶].»

---

۱ «دعی»، به معنی کسی است که در نسب مشکوک باشد، یا کسی که غیر از پدر یا قوم خود را در نسب خود ادعا کند. در اینجا مقصود، عبیدالله بن زیاد است. زیاد، پدر مشخصی نداشت و معاویه، بر خلاف شریعت اسلام، او را برادر خود و فرزند ابوسفیان اعلام کرد (ر.ک. پاورقی صفحه‌ی ۲). در نسب خود عبیدالله نیز تردید بوده، و به همین علت در همان زمان هم بعضی او را به مادرش منتسب می‌کردند و «ابن مرجانه» می‌خواندند.

۲ «اسره» که در اینجا «یاران» ترجمه شده است، به معنی خانواده و عشیره فرد است، و نیز جماعتی که امری مشترک آن‌ها را گرد آورده باشد.

## خطاب به یاران هنگام شروع جنگ<sup>۱</sup>

چون عمر سعد تصمیم به شروع نبرد گرفت، از میان صفوف لشکریانش بیرون آمد و تیری به سوی خیمه‌های حسین بن علی رها کرد و خطاب به سپاهیانش چنین گفت: «در نزد امیر گواهی بدهید که من اول کسی بودم که تیر انداختم.»

به دنبال او، سپاهیان تیرها را به سوی خیمه‌ها رها کردند.

در این هنگام که تیرهای دشمن همچون قطرات باران به خیمه‌ها سرازیر بود، امام علیه‌السلام به یاران خویش فرمود: «برخیزید ای بزرگ‌منشان به سوی مرگی که از آن چاره نیست، که همانا این تیرها فرستادگان این مردم به سوی شما هستند. به خدا سوگند که بین شما [دو گروه] بهشت و آتش فاصله‌ای جز مرگ نیست که شما را به بهشتتان و آنان را به دوزخشان می‌رساند.»

به این ترتیب جنگ آغاز شد. یاران حسین بن علی علیه‌السلام یک یک به میدان می‌رفتند و مبارز می‌طلبیدند و پس از نبردی جانانه به شهادت می‌رسیدند. گفته شده است که در نبرد تن به تن پیروزی با یاران امام علیه‌السلام بود، زیرا که قوتشان بیشتر بود و دست از جان شسته بودند. از این رو، یکی از فرماندهان عمر بن سعد به او پیشنهاد داد که دیگر نبرد تن به تن نکنند. این چنین شد که وقتی فردی از یاران امام علیه‌السلام به میدان می‌آمد، او را تیر باران و سنگ باران می‌کردند و گروهی از افراد به او حمله می‌نمودند.

چون کار جنگ بالا گرفت، امام (ع) یاران خویش را این چنین مورد خطاب قرار داد: «صبر و شکیبایی، ای بزرگ‌زادگان! همانا مرگ جز پلی نیست که شما را از سختی و رنج به بهشت پهن‌آور و نعمتهای جاودان آن می‌رساند. کدام یک از شماست که دوست نداشته باشد از زندانی به قصری منتقل شود؟ و آن [=مرگ] برای دشمنان شما همانند [وضع] کسی است که از قصری به زندان و [محل] عذاب شکنجه برده شود. پدرم از رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ نقل نمود که: همانا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، و مرگ پلی است که این گروه را به بهشتشان و آن گروه را به دوزخشان در می‌آورد. آری، نه دروغ شنیده‌ام و نه دروغ می‌گویم.»

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۷۰ و ۲۲۸، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۴۸۷

## سخن امام(ع) هنگام شهادت یارانش<sup>۱</sup>

حسین بن علی علیه السلام پیش از شهادت بعضی یارانش بر بالین آنان حاضر می شد و با ایشان سخن می گفت.

همچنین، بنا به نقل بعضی مورخین، هر گاه یکی از صحابه و یاران به سوی میدان حرکت می کرد با این جمله از آن حضرت خداحافظی می نمود: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ» امام در پاسخ وی نخست می فرمود: «و درود بر تو، و ما نیز از پی تو روانیم» و سپس این آیه را می خواند: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» «برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده‌ی خود را] تبدیل نکردند.»<sup>۲</sup> [سوره‌ی احزاب، ۲۳]

## سخنی با مسلم بن عوسجه<sup>۳</sup>

یکی از افرادی که امام علیه السلام به هنگام شهادت نزد او حاضر شد مسلم بن عوسجه بود. حسین بن علی علیه السلام به همراه حبیب بن مظاهر به بالین او آمد، در کنارش نشست و چنین گفت: «خدا تو را رحمت کند ای مسلم.» سپس این آیه را خواند: «برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده‌ی خود را] تبدیل نکردند» [سوره‌ی احزاب، ۲۳] حبیب بن مظاهر خطاب به مسلم گفت: «مسلم، کشته شدن تو بر من دشوار است، اما مژده باد تو را که به زودی به بهشت وارد شوی.» مسلم در پاسخ گفت: «خدا تو را جزای خیر دهد.» حبیب گفت: «اگر چنین نبود که پس از تو بلافاصله به میدان خواهیم رفت، دوست داشتم که اگر وصیتی داری به انجامش رسانم.»

مسلم با صدایی ضعیف در حالی که به حسین بن علی علیه السلام اشاره می نمود به حبیب گفت: «اوصیکَ بِهَذَا اَنْ تَمُوتَ دُونَہِ» «تو را به او سفارش می کنم، که پیش روی او بمیری!»

۱ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۷۴

۲ سوره‌ی احزاب، ۲۳: از میان مؤمنان مردانی اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده‌ی خود را] تبدیل نکردند.

۳ سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۷۴

حبیب گفت: «به خدا سوگند که بدین وصیت تو عمل خواهم کرد.» در همین گفتگو بودند که مسلم بن عوسجه جان به جان آفرین تسلیم کرد.

### خطاب به ابو ثمامه صائدی<sup>۱</sup>

عمر و بن کعب معروف به ابو ثمامه صائدی چون متوجه شد که هنگام ظهر است، به آن حضرت گفت: «ای اباعبدالله! جانم به فدایت! می بینم که اینان، به تو نزدیک شده‌اند. نه، به خدا سوگند، کُشته نمی شوی تا من، به خواست خدا، پیش از تو کُشته شوم! دوست دارم که پروردگارم را در حالی ملاقات کنم که این نمازی را که وقتش فرا رسیده، بخوانم.»

امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: «از نماز یاد کردی، خدا تو را از نمازگزاران ذکرگو قرار دهد. آری، این اول وقت آن است.» سپس گفت: «از آنان بخواهید دست از جنگ بدارند تا نماز بگزاریم.»

چون به لشکر کوفه پیشنهاد توقف جنگ برای خواندن نماز داده شد، حُصَین بن تمیم، یکی از سران آنان، گفت: «آن [نماز] پذیرفته نیست» و بدین ترتیب جنگ ادامه یافت. ابو ثمامه به جنگ ادامه داد، و سپس برای نماز بازگشت. امام علیه السلام با او و عده‌ای دیگر نماز را به صورت نماز خوف<sup>۲</sup> خواند.

ابو ثمامه پس از ادای فریضه‌ی ظهر نزد امام علیه السلام آمد و گفت: «ابا عبدالله، جانم به فدایت، عزم دارم که به یاران [شهید] تو بپیوندم و خوش ندارم که باقی بمانم و تو را در میان خانواده‌ات تنها ببینم که کشته می شوی.» امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: «قدم پیش بگذار، که ما نیز به زودی به تو خواهیم پیوست.» پس ابو ثمامه به سوی سپاه دشمن حرکت کرد

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۸۱، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۴۹۴

۲ در بیشتر نقل‌ها آمده که امام علیه السلام نماز ظهر عاشورا را با جماعت و به شکل نماز خوف خوانده‌اند. نماز خوف، مانند نماز مسافر شکسته است. بنا به مشهور، در صورتی که نماز به جماعت برگزار شود، عده‌ای از مجاهدان رکعت اول را با امام می‌خوانند، و امام پس از اتمام این رکعت صبر می‌کند تا این گروه رکعت دوم را به سرعت و فرادا بخوانند و جای خود را با گروه دیگری عوض کنند. گروه دوم رکعت اول خود را با رکعت دوم امام به جا می‌آورند. (شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۴۹۶)

و جنگید تا به دست پسرعمویش قیس بن عبدالله صاندی به شهادت نایل گردید. [۱]

### خطاب به سعید بن عبدالله حنفی<sup>۱</sup>

سعید بن عبدالله حنفی از جمله کسانی بود که از نمازگزاران در مقابل حملات دشمن دفاع می کرد. بعد از نماز ظهر، جنگ بالا گرفت و سپاهیان دشمن به حسین علیه السلام نزدیک شدند. سعید در این موقعیت از امام علیه السلام دفاع می کرد و خود را سپر تیرهایی می نمود که به جانب امام می آمد. او آن قدر در برابر تیرهایی که از چپ و راست می آمدند ایستاد تا از پای درآمد.

گفته شده که چون سعید بن عبدالله به زمین افتاد، این گونه دعا نمود: «خدایا! چیزی تو را از آنچه بخواهی باز نمی دارد. پس یاری و دفاع مرا از حسین علیه السلام، به محمد صلی الله علیه و آله برسان و همراه شدن با او در سرای جاودان را روزی من بگردان.»

### خطاب به عمرو بن قرظه<sup>۲</sup>

عمرو بن قرظه یکی دیگر از یاران امام علیه السلام بود که بعد از نبردی جانانه، در حالی که به سختی زخمی شده بود بر خاک افتاد. حسین بن علی علیه السلام خود را به بالین او رساند. عمرو خطاب به امام علیه السلام گفت: «آیا وفا کردم، ای پسر رسول خدا؟» امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «آری، تو پیشاپیش من در بهشت هستی. سلام مرا به رسول خدا برسان و او را مطلع کن که من نیز در پی تو می آیم.» [۲]

### به هنگام شهادت حبیب بن مظاهر<sup>۳</sup>

همچنان که پیشتر گفته شد، آنگاه که امام علیه السلام برای ادای نماز ظهر درخواست توقف جنگ را نمود، حُصَین بن تمیم با فریاد گفت: «این نماز پذیرفته نیست!» حبیب بن مظاهر به حُصَین پاسخ داد: «گمان می کنی نماز خاندان پیامبر پذیرفته نیست و نماز تو پذیرفته است، ای

۱ شهادت نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۵۳۲

۲ شهادت نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۵۴۲، سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۸۶

۳ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۹۰

حمار؟!« حصین با شنیدن این جمله به حبیب حمله نمود و یاران وی نیز به یاریش آمدند و چند تن هم به یاری حبیب شتافتند. حبیب با اینکه سالخورده بود به خوبی جنگید و تعدادی از دشمن را به هلاکت رسانید تا آنکه از پا درآمد و دشمن سر از تنش جدا نمود.

امام در کنار پیکر بی سر او فرمود: «[وجود و جان] خود و یاران حمایتگرم را برای رضای خدا می‌دهم و به او تقدیم می‌کنم.»

### با حرّ بن یزید ریاحی<sup>۱</sup>

درست پیش از شروع جنگ، حرّ بن یزید نزد عمر بن سعد رفت و گفت: «ای عمر، آیا تو با این مرد وارد جنگ می‌شوی؟» عمر گفت: «آری، به خدا سوگند؛ جنگی که ساده‌ترین حادثه آن افتادن سرها و قطع شدن دست‌ها باشد.» حرّ گفت: «آیا شما به آنچه حسین پیشنهاد کرد راضی نبودید؟» عمر پاسخ داد: «اگر کار به دست من بود می‌پذیرفتم، ولی امیر تو [عبیدالله] نپذیرفت.»

پس حرّ کمی از لشکر فاصله گرفت، و مردی از قبیله‌ی او به نام قرّة بن قیس نیز همراهش بود. حرّ به قرّة گفت: «ای قرّة، آیا امروز اسب خود را آب داده‌ای؟» قرّة گفت: «نه.» حرّ گفت: «نمی‌خواهی آبش دهی؟»

از قرّة نقل شده است که: «به خدا من گمان کردم می‌خواهد از جنگ کناره بگیرد و خوش ندارد که من او را در آن حال ببینم. به او گفتم: اسبم را آب نداده‌ام و اکنون می‌روم تا آبش دهم. پس از آنجایی که بودم دور شدم. و به خدا اگر بدانچه می‌خواست انجام دهد مرا نیز آگاه کرده بود، من نیز با او به نزد حسین می‌رفتم.»

حرّ اندک اندک از سپاه فاصله می‌گرفت و به اصحاب حسین علیه‌السلام نزدیک می‌شد. یکی از سپاهیان عمر سعد، به نام مهاجر بن اوس او را خطاب قرار داد و گفت: «ای پسر یزید! می‌خواهی چه کنی؟ آیا می‌خواهی حمله کنی؟» حرّ پاسخی نداد، و لرزه اندامش را گرفته بود.

۱ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۲، شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۵۱۹



مهاجر گفت: «کار تو مشکوک است! به خدا سوگند، هرگز در هیچ جنگی، آنچه اکنون از تو می بینم، ندیده بودم. اگر از من می پرسیدند که شجاع ترین مرد کوفه کیست، از تو نمی گذشتم. پس این چیست که از تو می بینم؟!»

حرّ پاسخ داد: «همانا که من، به خدا سوگند، خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می بینم و - به خدا سوگند -، هیچ چیز را بر بهشت بر نمی گزینم، حتی اگر تگّه تگّه یا سوزانده شوم.» پس اسب خود را به تاخت در آورد و به سوی حسین علیه السلام شتافت.

چون حرّ نزد حسین علیه السلام رسید، گفت: «جانم به فدایت، ای پسر رسول خدا! من، همان کسی هستم که تو را از برگشتن، باز داشتم و چشم از تو برنگرفتم و همراهت آمدم تا تو را مجبور به فرود آمدن در این جا کردم. گمان نمی کردم که این گروه، پیشنهاد تو را نپذیرند و کار تو را به این جا برسانند<sup>۱</sup>. به خدا سوگند، اگر گمان می کردم که کار تو را به اینجا می کشانند، آنچه با تو کردم را انجام نمی دادم. و اکنون، از آنچه کرده ام، به سوی خدای تعالی توبه می برم، آیا برای من توبه ای [را ممکن] می بینی؟» حسین علیه السلام پاسخ داد: «آری. خداوند، توبهات را می پذیرد، فرود آی.»

حر گفت: «سواره باشم، برایت سودمندترم تا اینکه پیاده باشم. ساعتی برای تو با ایشان سواره می جنگم، پایان کارم [خواهی نخواهی] به فرود آمدن خواهد انجامید.» حسین علیه السلام گفت: «خدا رحمت کند، هر چه به نظرت می رسد، همان گونه عمل کن.»

پس حر آمد و روبروی سپاهیان عمر سعد ایستاد و آغاز به سخن کرد: «ای مردم کوفه! مادران به عزایتان بنشینند و گریان شود! آیا این بنده ی صالح را دعوت کردید و چون آمد، تسلیمش کردید؟ ادعای جان دادن در راهش را نمودید و سپس بر او تاخته اید تا او را بکشید؟ او را بازداشتید و اختیار را از کفش رُبوده و از همه سو محاصره اش کرده اید و از روی آوردن به این همه

---

۱ بنا به یک روایت، حر چنین سخنانی را نیز در اینجا می گوید: «به خود می گفتم: چه اشکالی دارد که در برخی امور، از آنان، اطاعت کنم تا آنان، مرا بیرون رفته از اطاعتشان نبینند؟ آنها نیز این پیشنهادهای حسین را می پذیرند [و کار به خوشی خاتمه می یابد.]» (شهادت نامه ی امام حسین (ع)، ص ۲۱)

سرزمین‌های پهناور خدا برای در امان ماندن خود و خانواده‌اش، باز داشته‌اید؟ اینک، اسیرِ دست شماس و اختیارِ سود و زبانی برای خود ندارد. او و خانواده و یارانش را از آب جاری فرات، محروم نموده‌اید؛ آبی که یهود و مسیحی و مجوس، از آن می‌نوشتند، و خوک و سگ صحرا در آن می‌غلطند، آن‌گاه، ایشان از تشنگی، در حال جان سپردن هستند. چه بد رعایت محمد را در باره‌ی فرزندان‌ش کردید! خداوند، در روز تشنگی بزرگ (قیامت) سیرابتان نکند!»

پیادگان لشکر، به او حمله بردند و به او تیراندازی کردند. حر بازگشت و پیش روی امام علیه‌السلام، آماده‌ی نبرد، ایستاد.<sup>۱</sup>

حرّ بن یزید، از نخستین کسانی بود که به مبارزه شتافت، و پس از نبردی سخت، به زمین افتاد. او را در حالی که هنوز رمقی در تن داشت از صحنه‌ی نبرد بیرون آوردند.

حسین بن علی علیه‌السلام، بر بالین او حاضر شد و در حالی که غبار از چهره‌اش می‌زدود، گفت: «تو حرّ [= آزاده] هستی، همانگونه که مادرت تو را چنین نام نهاد؛ در دنیا آزاده‌ای و در آخرت آزاده.»<sup>۲</sup>

---

۱ در کتاب‌های تاریخی، جز حرّ بن یزید از افراد دیگری هم به عنوان کسانی که در روز عاشورا به امام علیه‌السلام پیوستند یاد شده است، مثلاً سعد بن حارث و ابوالحنوف برادر وی، که گفته شده است که پیشتر بر عقیده‌ی خوارج بودند.

۲ در بعضی منابع این سخن امام(ع)، به هنگام خروج حر از لشکر عمر سعد و پیوستن به امام و در گفتگوی ابتدایی بین امام(ع) و حر نقل شده است.

همچنین در بعضی منابع، گفته شده که امام(ع) هنگام شهادت حر این شعر را سرود:

لَيْعَمَ الْحُرُّ حُرٌّ بَنِي رِيحٍ      وَ نِعَمَ الْحُرُّ مُخْتَلَفَ الرِّيحِ

وَنِعَمَ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا      فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ

«بهبترین آزاده، حُرّ ریاحی است؛ و چه آزاده‌ای، که [تن او] جایگاه آمد و شد نیزه‌هاست! و چه خوب آزاده‌ای که چون حسین ندا داد، در نخستین ساعات صبح [بی‌درنگ] جان خود را فدا کرد.»

اما منابع معتبر انتساب این شعر به امام را تأیید نمی‌کنند و احتمالاً این شعر سروده‌ی شاعری دیگر است. بعضی منابع این شعر را از زبان یکی از اصحاب امام(ع) در روز عاشورا نقل کرده‌اند.

## خطاب به زهیر بن قین<sup>۱</sup>

روز عاشورا زهیر بن قین بعد از خطبه‌ی حسین بن علی علیه‌السلام، خطاب به سپاهیان عمر سعد چنین گفت: «ای مردم کوفه، شما را از عذاب الهی بیم میدهم. بر مسلمان واجب است که خیرخواه برادر مسلمانش باشد. ما تا این هنگام که جنگی بین ما درگرفته است، برادریم، دارای یک آیین و مذهبیم و شما سزاوار نصیحت هستید. با وقوع جنگ، پیوند ما گسسته خواهد شد و دو امت جداگانه خواهیم بود. اینک پروردگار متعال ما و شما را به وسیله فرزندان پیامبرش محمد می‌آزماید، تا ببیند با آنها چگونه رفتار می‌کنیم و ما شما را به یاری آنها و رها کردن عبیدالله بن زیاد بیدادگر دعوت می‌کنیم. زیرا شما در تمام دوران حکومت این دو نفر [عبیدالله و پدرش] جز بدی از آنان چیزی ندیده‌اید: چشم‌هاتان را میل می‌کشیدند، دست و پایتان را می‌بریدند، به سختی شکنجه‌تان می‌دادند و بر ساقه‌های درخت خرم‌ما به دارتان می‌کشیدند. ایشان خوبان شما و قاریان قرآن را میکشند؛ همچون حجر بن عدی و یارانش و هانی بن عروه و مانند او را.»

سپاهیان عمر سعد، زهیر را دشنام دادند و عبیدالله را ستایش کردند و گفتند: «از اینجا نمی‌رویم تا اینکه رفیقت و همراهانش را بکشیم، یا اینکه تسلیم شوند و آنان را نزد ابن‌زیاد بفرستیم.»

زهیر گفت: «ای بندگان خدا، فرزندان فاطمه، که رضوان خدا بر او باد، به دوستی و یاری، از فرزند سمیه سزاوارترند. اگر به آنان کمک نمی‌کنید، شما را به خدا مبادا آنان را بکشید. او را با پسر عمویش یزید واگذارید. به جانم سوگند، بدون کشتن حسین نیز، یزید از فرمانبرداری شما خشنود خواهد بود.»

در این هنگام، شمر تیری به سوی او افکند و گفت: «ساکت شو، خدا صدایت را خاموش کند. با پُرحرفی‌ات ما را خسته کردی.»

زهیر گفت: «ای پسر کسی که ایستاده ادرار می‌کند! با تو حرف نمی‌زنم. تو حیوانی بیش نیستی. به خدا سوگند، گمان نمی‌کنم دو آیه از قرآن را درست بدانی! تو را بشارت میدهم به خواری و

۱ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۳، سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۹۶

رسوایی در روز قیامت و عذاب دردناک.»

شمر گفت: «تا ساعتی دیگر، خداوند تو و رفیقت را خواهد کُشت.»

زهیر پاسخ داد: «مرا از مرگ می ترسانی؟! به خدا سوگند، مردن در کنار او از زندگی جاودانه با شما نزد من محبوب تر است!» آن گاه رو از او برگردانید و خطاب به دیگران با صدای بلند گفت: «بندگان خدا، این نادان خشن و امثال او، شما را درباره دینتان فریب ندهند. به خدا سوگند، شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم به کسانی که فرزندان و اهل بیت او و یاوران و مدافعان آنها را کشته اند، نمیرسد!»

در این هنگام، کسی زهیر را صدا زد و گفت: اباعبدالله علیه السلام می فرماید: «برگرد. به جانم سوگند، چنان که مؤمن آل فرعون مردمش را نصیحت کرد، تو نیز اینها را نصیحت کردی، اگر نصیحتشان فایده‌ای داشته باشد.»

با شروع جنگ، زهیر و حرّ بن یزید با کمک هم به نبرد شتافتند. هر گاه یکی از آنها به محاصره می افتاد، دیگری نجاتش می داد تا اینکه حر به شهادت رسید. در هنگام نماز ظهر، زهیر از جمله مدافعان نمازگزاران بود.

نقل شده که زهیر بن قین پس از یک حمله و جنگ شدید، به خیمه‌ها و به حضور امام برگشت و در حالی که دستش را روی شانه‌ی امام گذاشت و برای دومین بار اذن جهاد می خواست، این دو بیت شعر را خواند: «جانم به فدای تو که هدایت یافتی و هدایت کردی؛ امروز روزی است که جد تو پیامبر را ملاقات می کنم، و حسن و علی مرتضی را و جعفر طیار، آن جوانمرد سلاح به تن را ملاقات می کنم، و اسدالله حمزه، آن شهید زنده را ملاقات می کنم.»

امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: «من نیز در پی تو به دیدار آنان خواهم آمد.» زهیر به میدان نبرد بازگشت و جنگید تا به شهادت رسید.

## شهادت عابِس بن ابی شیبب و شوذب<sup>۱</sup>

عابِس بن ابی شیبب شاکری [۳]، همراه با شوذب، هم‌پیمان قبیله‌اش، از سپاهیان امام علیه‌السلام بودند. پس از آغاز نبرد، عابِس به شوذب گفت: «قصدم داری چه کنی؟»

شوذب پاسخ داد: «چه کنم؟! همراه تو در دفاع از فرزند فاطمه، دختر رسول خدا، می‌جنگم تا کشته شوم.»

عابِس گفت: «همین گونه هم به تو گمان می‌رفت؛ اما نه! پیش روی اباعبدالله برو، تا همان‌گونه که شهادت دیگر یارانش را دیده، شهادت تو را نیز ببیند و پاداش شکیبایی بر آن را ببرد، و من نیز پاداش شکیبایی بر تو را ببرم. اگر در این لحظه، کس دیگری از تو نزدیک‌تر داشتم، خوش داشتم که او را پیش بیندازم تا برای کسب رضای خدا بر شهادت او شکیبایی کنم که امروز، برایمان سزاوار است با هر چه می‌توانیم، کسب پاداش کنیم؛ که پس از امروز، دیگر عملی نیست و تنها حساب است.»

آنگاه شوذب آمد و بر حسین علیه‌السلام سلام داد و روانه میدان شد و جنگید تا به شهادت رسید.

پس از آن، عابِس نزد امام علیه‌السلام آمد و گفت: «یا اباعبدالله! به خدا سوگند که در روی زمین، هیچ کس، چه دور و چه نزدیک، نزد من عزیزتر و محبوب‌تر از تو نیست. اگر می‌توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، ستم و کشته شدن را از تو دور کنم، چنین می‌کردم. درود بر تو، یا اباعبدالله! خداوند را گواه می‌گیرم که بر مسیر هدایت از جانب تو و از جانب پدرت هستم.» پس به میدان رزم شتافت.

گفته شده که چون سپاهیان عمر سعد، عابِس را دیدند، او را شناختند و به خاطر شهرت او به دلآوری هیچ کس حاضر به مبارزه‌ی تن به تن با وی نشد. تعداد زیادی از سپاهیان عمر سعد به سوی او سنگ پرتاب کردند و سپس او را احاطه کردند و به شهادت رساندند.

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، صص ۵۳۶-۵۳۵، تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۴۳

## خطاب به سیف بن حارث و مالک بن عبد<sup>۱</sup>

بنا به نقلی، دو نفر از قبیله‌ی «همدان» به نام «سیف بن حارث» و «مالک بن عبد» که با هم پسرعمو و از یک مادر بودند در روزهایی که هنوز رفت و آمد در میان کربلا و کوفه ممکن بود خودشان را به کربلا رساندند و به لشکریان حسین بن علی علیه السلام پیوستند. آن دو عموزاده در روز عاشورا در حالی که اشک می ریختند نزد آن حضرت آمدند. چون حسین بن علی علیه السلام گریه‌ی آنها را دید فرمود: «فرزندان برادر! چه چیز شما را به گریه درآورده؟ که به خدا سوگند امیدوارم ساعتی دیگر چشم روشن [و شادمان] شوید.»

گفتند: «خدا ما را فدای تو کناد! ما بر خود گریه نمی کنیم، بلکه گریه‌ی ما بر توست که می بینیم دشمن تو را در میان گرفته و ما نمی توانیم به چیزی بیش از جان خود پاست بداریم.»

امام علیه السلام در پاسخ ایشان فرمود: «فرزندان برادر! خدا در برابر این همدردی و یاری شما بهترین پاداش تقوی پیشگان را عطایان کند.»

پس آن دو جوان رو به میدان گذاشتند در حالی که گویی در رفتن بر یکدیگر سبقت می گیرند. در همین حال رو به سوی خیمه‌ها کردند و اینچنین با صدای بلند وداع نمودند: «السلام علیک یا بن رسول الله» و امام فرمود: «وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهَا» آنگاه به همراه هم وارد کارزار شدند و در مبارزه از یکدیگر حمایت می نمودند تا آنکه هر دو به شهادت رسیدند.

## هنگام شهادت طفل صغیر<sup>۲</sup>

در اواخر نبرد، حسین علیه السلام نزدیک خیمه‌ها آمد و نشست. فرزندش را - که خردسال بود - [برای خداحافظی] نزد وی آوردند. امام علیه السلام، او را در آغوش گرفت که ناگاه تیری که مردی از بنی اسد به سوی حسین علیه السلام افکنده بود به کودک اصابت نمود. دست حسین علیه السلام از خون کودک پر شد. آن حضرت خون را به زمین ریخت و چنین دعا کرد:

۱ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۳۰۰

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۵۷۱. در مورد نام این کودک و کیفیت شهادت وی اختلاف نظرهایی وجود دارد. برای اطلاعات بیشتر به صفحه ۵۶۷ همین منبع رجوع کنید.

«پروردگارا! اگر یاری آسمانی را از ما دریغ داشتی، آن را برای چیزی بهتر قرار ده و انتقام ما را از این مردم ستمکار بگیر.» سپس آن کودک را آورد و کنار کشتگان خاندانش قرار داد.

### شهادت حضرت ابوالفضل (ع)<sup>۱</sup>

چون بسیاری از یاران حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسیدند، عباس بن علی علیه السلام، به برادرانش عبدالله، جعفر و عثمان، فرزندان علی علیه السلام که مادر همگی آنها ام البنین عامری بود، گفت: «قدم پیش نهید، جانم به فدایتان، و از آقایان حمایت کنید تا به پای او جان دهید.»

آنان همگی به میدان نبرد شتافتند و از حسین بن علی علیه السلام دفاع کردند تا به شهادت رسیدند. پس عباس خود به یاری حسین بن علی علیه السلام شتافت و هر کجا حسین علیه السلام می‌رفت با او بود و همراه وی می‌جنگید.

گفته شده که در حین نبرد، تشنگی بر حسین بن علی علیه السلام شدت گرفت و او تصمیم گرفت خود را به فرات برساند، سپاهیان ابن‌سعد از راه رسیدند و راه را بر امام علیه السلام بستند و یکی از آنان، که مردی از بنی‌دارم بود فریاد زد: «وای بر شما! میان او و فرات حائل شوید و آب را در اختیارش نگذارید.»

در آن سو، عده‌ای از دشمنان که عباس علیه السلام را از حسین علیه السلام جدا کرده بودند، از هر طرف بر او حمله بردند و عباس با ایشان جنگید تا به شهادت رسید.

شرکت کنندگان در قتل او، زید بن ورقاء و حکیم بن طفیل بودند که پس از آنکه زخم‌هایش افزون شد و دیگر نتوانست حرکت کند، او را به شهادت رساندند.

### در شهادت عبدالله بن حسن (ع)<sup>۲</sup>

گروهی از پیادگان سپاه عمر بن سعد، به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن، پیشروی کردند و به

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۵۸۴ و ۵۸۵

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۶۳۴، ۶۰۴، تاریخ طبری، ص ۴۶۸

سوی خیمه‌ای که خانواده حسین علیه‌السلام در آن بود، رفتند و میان او و خیمه‌هایش، مانع شدند. حسین علیه‌السلام رو به آنان گفت: «وای بر شما! اگر دین ندارید و از روز معاد نمی‌هراسید، دست کم در دنیایتان آزاده و بزرگ منش باشید. خیمه و خانواده‌ام را از دستبرد اراذل و اوباشتان دور بدارید.» شمر گفت: «این [حق] برای تو هست، ای پسر فاطمه!»، پس به سمت حسین علیه‌السلام آمدند.

حسین علیه‌السلام به آنها حمله می‌برد و آنها را از هم می‌شکافت، تا آنکه آن‌ها به طور کامل، گرد او را گرفتند. در این هنگام عبدالله بن حسن (ع)، که پسر بچه‌ای بود، به سوی او آمد. زینب علیها‌السلام او را گرفت تا نگاه دارد، حسین علیه‌السلام نیز به خواهرش گفت: «او را نگاه دار!» اما عبدالله تسلیم نشد و به سوی حسین علیه‌السلام دوید و در کنارش ایستاد.

یکی از دشمنان با شمشیر به سوی حسین علیه‌السلام حمله کرد. عبدالله گفت: «ای خبیث! آیا عمویم را می‌کشی؟» آن مرد، شمشیرش را بر او زد. عبدالله، دستش را سپر کرد و شمشیر، آن را از آرنج، قطع کرد و فقط به پوست آویزان ماند. عبدالله، مادرش را صدا زد. حسین علیه‌السلام او را گرفت و به سینه‌اش چسباند و گفت: «ای فرزند برادرم! بر آنچه به تو رسیده، شکیبایی کن و آن را خیر به شمار آور، که خداوند، تو را به پدران شایسته‌ات ملحق می‌کند؛ به پیامبر خدا، علی بن ابی طالب، حمزه، جعفر و حسن بن علی، که خداوند بر همه آنان درود فرستد.»

گفته شده است که حرمه بن کاهل تیری به عبدالله بن حسن (ع) زد و وی را به شهادت رساند.

### **امام علیه‌السلام در میدان شهادت!**

سرانجام همه‌ی یاران امام علیه‌السلام به شهادت رسیدند، و آن حضرت به تنهایی، در حالی که از زخم‌های بسیار برداشته بود، شمشیر می‌زد و سپاهیان را می‌راند. پیادگان بر او یورش می‌بردند و او نیز به آن‌ها یورش می‌برد و آن‌ها را از چپ و راست می‌تاراند.

آنگاه حسین علیه‌السلام را تیرباران کردند. امام علیه‌السلام از جنگیدن باز ماند و آنان در برابرش

---

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۶۲۱، ۶۲۶، ۶۳۷



صف کشیدند.

سپاهیان عمر سعد از این ابا داشتند که به امام علیه السلام نزدیک شوند. گویی که هر گروهی می خواست گروه دیگر کار را تمام کند. شمر بن ذی الجوشن، سواران و پیادگانش را ندا داد و گفت: «وای بر شما! مدرانتان به عزایتان بنشینند! چه چیزی را از او انتظار می کشید؟» پس، از هر سو به حسین علیه السلام حمله شد. هر کس ضربه ای به وی می زد، تا آنکه امام علیه السلام به زمین افتاد.

خولی بن یزید اصبیحی، بی درنگ، از اسب پیاده شد تا سر حسین بن علی علیه السلام را از تن جدا کند؛ اما لرزه بر اندامش افتاد و نتوانست این کار را انجام دهد. شمر به او گفت: «خدا بازوانت را بشکند! چرا می لرزی؟» سپس خود شمر پیاده شد و سر امام علیه السلام را قطع کرد و آن را به خولی بن یزید داد و گفت: «آن را برای امیر عمر بن سعد ببر.»

### آخرین مناجات حسین بن علی (ع)<sup>۱</sup>

گفته شده که آخرین دعای حسین بن علی علیه السلام، هنگامی که او را در میان گرفتند و مغلوب شد، این بود: «اللَّهُمَّ [أَنْتَ] مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمُ الْجَبَرُوتِ، شَدِيدُ الْمِحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِغُ النُّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَتْ، مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أُرِدْتَ، وَمُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ، وَشَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجًا، وَأَرْغَبُ إِلَيْكَ فَكَيْفًا، وَأَفْرَعُ إِلَيْكَ خَائِفًا، وَأَبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوبًا، وَأَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفًا، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِيًا؛ أَحْكَمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا، فَإِنَّهُمْ عَرَّوْنَا وَخَدَعُونَا وَخَدَلُونَا، وَغَدَرُوا بِنَا وَقَتَلُونَا، وَنَحْنُ عِتْرَةُ نَبِيِّكَ، وَوُلْدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرِّسَالَةِ، وَانْتَمَنَّتْ عَلَيَّ وَحَيْكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجًا وَمَخْرَجًا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» «خداوند! تو والا مکان، سترگ اقتدار، سخت کیفر و بی نیاز از آفریده هایی؛ بزرگی ات فراگیر است و به آنچه بخواهی توانایی؛ رحمتت نزدیک و وعده ات صادق است؛ فرو ریزنده ی نعمت، نیکو آزمون، و چون خوانده شوی نزدیکی؛

۱ شهادت نامه ی امام حسین (ع)، ص ۴۹۹

بر آنچه آفریده‌ای احاطه داری؛ توبه‌ی آن کس را که به سویت توبه کند پذیرایی؛ بر آنچه اراده کنی توانایی؛ آنچه را که بخواهی درخواهی یافت؛ کسی را که شکرگزار تو باشد شکرگزاری؛ یادکننده‌ات را یادکننده‌ای. من تو را خوانم که نیازمندم، و به سوی تو روی آرم که درمانده‌ام. از تو فریاد خواهم که ترسانم، و در برابرت می‌گیرم که غمگینم، از تو مدد می‌طلبم که ناتوانم، و بر تو توکل می‌کنم که بسنده‌ای. در میان ما و قوم ما داوری کن که آنان ما را فریفتند و نیرنگ زدند و ما را وا نهادند و به ما خیانت کردند و به قتل‌مان رسانیدند، و ما خاندان پیامبر تو و فرزندان حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله هستیم. آن کس که به رسالت انتخاب نمودی و امین وحیش قرار دادی. پس در کار ما برای ما گشایش و راه بیرون شدنی [از تنگنا] قرار ده، به رحمتت ای مهربان‌ترین مهربانان.»

[۱] ابو ثمامه از شجاعان عرب و از افراد سرشناس شیعه و از اصحاب و یاران امیر مؤمنان علیه‌السلام بوده و در همه‌ی جنگها آن حضرت را همراهی کرده است. او پس از شهادت آن بزرگوار نیز جزو صحابه و یاران امام مجتبی علیه‌السلام بود و پس از انتقال آن حضرت به مدینه، در کوفه ماندگار گردید. ابو ثمامه از افرادی بود که پس از مرگ معاویه به حسین بن علی علیه‌السلام نامه نوشت و از وی دعوت نمود که به عراق و به سوی کوفه حرکت نماید. مسلم بن عقیل پس از ورود به کوفه مسئولیت جمع‌آوری اموال و اجناس از شیعیان و خرید سلاح را بر عهده‌ی ابو ثمامه گذاشت. پس از شهادت مسلم بن عقیل، ابو ثمامه متواری و مخفی شد و تلاش فراوان این‌زیاد در پیدا کردن وی به جایی نرسید تا اینکه برای یاری رساندن به حسین بن علی علیه‌السلام حرکت نمود و بدو ملحق شد.

[۲] عمرو پسر «قرظة بن کعب» است. قرظة از صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و از راویان حدیث و از یاران امیر مؤمنان علیه‌السلام بوده است. او در جنگ صفین یکی از پرچم‌داران لشکر امام علی علیه‌السلام بود و از طرف امیر مؤمنان علیه‌السلام به عنوان حاکم فارس منصوب شد. وی در سال ۵۱ هجری درگذشت و از او چند فرزند به جا ماند که در میان آنها عمرو و علی از شهرت برخوردارند؛ عمرو به خاطر ایشار و فداکاریش در دفاع از حسین علیه‌السلام و علی به جهت دشمن و کین‌توزی‌اش با امام.

عمرو هم‌زمان با حسین بن علی علیه‌السلام به کربلا وارد گردید و مأموریت مذاکره با عمر بن سعد به وی محول شد. و او مسئولیتش را، تا ورود شمر به کربلا و قطع مراوده و گفتگو، به نحو احسن انجام داد. او از اولین کسانی بود که در روز عاشورا از حسین بن علی علیه‌السلام اجازه‌ی جهاد گرفت و در مقابل صفوف دشمن رجز خواند. اما از آن سو علی بن قرظہ، به همراه عمر سعد و با لشکریان کوفه برای جنگ با حسین بن علی علیه‌السلام وارد کربلا گردید. وی در روز عاشورا چون از شهادت برادرش مطلع گردید از میان صفوف بیرون آمده و امام علیه‌السلام را این چنین مورد خطاب قرار داد: «حسین! ای دروغگو و پسر دروغگو! برادر مرا فریب دادی و گمراه کردی و او را به قتل رساندی!» امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «من برادر تو را فریب ندادم و گمراه نکردم، بلکه خدا او را هدایت کرد و تو را بیراه گذارد.» علی بن قرظہ گفت: «خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم!» و به آن حضرت حمله نمود. نافع بن هلال سر راه او قرار گرفت و نیزه‌ای به او زد و او به زمین افتاد. دوستان علی بن قرظہ او را نجات دادند و به سوی لشکر کوفه بازگرداندند و معالجه‌اش نمودند.

[۳] عابس، یکی از دلاورترین و کوشاترین یاران امام حسین (ع) بوده است. وی، نخستین کسی است که وقتی مسلم، نامه‌ی امام (ع) را برای جمعی از شیعیان کوفه قرائت کرد، از جا برخاست و در حمایت از او سخن گفت (ر.ک. به ص ۶۰). عابس، نامه‌ی مسلم را به سوی امام (ع) برد و از آن پس ملازم وی بود تا در کربلا به شهادت رسید.

## پیوست ۱: مسلم بن عقیل در کوفه<sup>۱</sup>

### وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت مردم با او<sup>۲</sup>

**تاریخ الطبری:** مسلم آمد تا وارد کوفه شد و در خانه مختار بن ابی عبید فرود آمد. شیعیان به رفت و آمد با مسلم پرداختند. چون گروهی از کوفیان در آن جا اجتماع کردند، مسلم، نامه حسین علیه السلام را برایشان خواند و آنان به شدت گریستند. آن گاه عابس بن ابی شیبب شاکری برخاست و حمد خدا کرد و او را سپاس گزارد و گفت: «اَما بعد، من از طرف مردم، سخن نمی گویم و نمی دانم در درون آنها چه می گذرد و تو را در باره آنان نمی فرییم. به خدا سوگند، از آنچه خودم را برای آن آماده کرده ام، سخن می گویم. به خدا سوگند، هر گاه مرا فرا بخوانید، شما را اجابت می کنم و به همراه شما با دشمنانتان می جنگم و با شمشیرم از شما دفاع می کنم تا خدا را ملاقات کنم و از این کار، چیزی جز رضای خدا نمی خواهم.»

سپس حبیب بن مظاهر فَقَعَسی برخاست و گفت: «خدا تو را رحمت کند! با جملاتی کوتاه، آنچه در دل داشتی، گفتم.» سپس گفت: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، من نیز مانند عابس هستم.» سپس حَنَفی، مانند همین سخنان را بر زبان راند. حَجَّاج بن علی گفت: «به مُحَمَّد بن بِشْر گفتیم: تو هم سخنی داری؟» گفت: «دوست دارم خداوند، اصحابم را با پیروزی، عزیز گرداند ولی دوست ندارم کشته شوم و خوش نمی دارم که دروغ بگویم.»

شیعیان به نزد مسلم رفت و آمد داشتند، تا این که محل اقامت او شناسایی شد و خبر به نُعمان بن بشیر رسید.

**الإرشاد:** مسلم بن عقیل آمد تا وارد کوفه شد و در منزل مختار بن ابی عبید، سُکَنی گزید. شیعیان به رفت و آمد نزد او رو آوردند. هر گاه گروهی از شیعیان نزد او اجتماع می کردند، نامه ی حسین بن علی علیه السلام را برایشان می خواند و آنان می گریستند. مردم با او بیعت کردند و این

۱ این بخش شامل مجموعه ای از گزارش ها، از منابع مختلف، است. در ابتدای هر گزارش نام منبع آن آمده است.

۲ شهادت نامه ی امام حسین (ع)، ص ۲۳۸

بیعت، ادامه یافت تا [شمار بیعت کنندگان] به هجده هزار<sup>۱</sup> نفر رسید. آن‌گاه مسلم — که خدا رحمتش کند — برای حسین علیه‌السلام نامه نوشت و به ایشان خبر داد که هجده هزار نفر بیعت کرده‌اند و از او خواست به کوفه بیاید. رفت و آمد شیعیان به نزد مسلم، ادامه داشت تا این که محل اقامتش شناسایی شد و خبر به نعمان بن بشیر رسید. او والی کوفه از جانب معاویه بود و یزید هم او را ابقا کرده بود.

### سخنرانی نعمان بن بشیر برای مردم کوفه<sup>۲</sup>

**تاریخ الطبری:** نعمان بن بشیر، نزد مردم آمد و بر منبر رفت. حمد خدا کرد و او را سپاس گزارد و گفت: «اَما بعد، — بندگان خدا — از خدا پروا کنید و در تفرقه و فتنه و آشوب، شتاب مکنید؛ چرا که در فتنه و تفرقه است که مردان هلاک می‌شوند و خون‌ها ریخته می‌شود و اموال به غارت می‌رود.» نعمان مردی بردبار، اهل عبادت و آرامش طلب بود. آن‌گاه گفت: «من با کسی که با من نجنگد، نمی‌جنگم و بر کسی که به من هجوم نیاورده، هجوم نمی‌برم و به شما دشنام نمی‌دهم، متعرض کسی نمی‌شوم، و به صرف اتهام و گمان، کسی را نمی‌گیرم؛ لیکن اگر شما از ثبات خود، پرده برداشتید و بیعت خود را شکستید و با پیشوای خود به مخالفت برخاستید، سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، با همین شمشیر، تا در دست من است، با شما خواهم جنگید، گرچه از میان شما، کسی یاری‌ام نکند؛ لیکن امیدوارم در میان شما، آن که حق را می‌شناسد، بیشتر باشد از کسی که باطل، او را گمراه کرده است.»

آن‌گاه عبد الله بن مسلم، پسر سعید حضرمی و هم پیمان بنی امیه، برخاست و گفت: «این وضعیت را جز ستمگری [به زور] اصلاح نمی‌کند. این رویه‌ای که تو با دشمنت در پیش گرفته‌ای، شیوه ناتوان‌هاست!» نعمان گفت: «اگر من جزو ناتوان‌ها، ولی در مسیر اطاعت خدا

---

۱ هر چند این تعداد در بسیاری از منابع کهن آمده، اما بعید به نظر می‌رسد که افرادی که مسلم از بیعت ایشان مطمئن بوده به این تعداد رسیده باشند. احتمالاً این تعداد تخمینی است و با توجه به استقبال ظاهری افراد و ادعاهای ایشان حاصل شده است. برای تحلیل بیشتر، ر.ک. به نهضت امام حسین (ع) و قیام کربلا، صص ۱۳۹-۱۳۳.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، صص ۲۴۵ و ۲۴۷

باشم، برایم دوست‌داشتنی‌تر است از این که جزو عزیزها، ولی در مسیر نافرمانی خدا باشم.»  
آن‌گاه از منبر فرود آمد.

**تاریخ الطبری:** عبد الله بن مسلم [از مجلس نعمان] بیرون آمد و برای یزید بن معاویه چنین نامه‌ای نوشت: «اما بعد، مسلم بن عقیل، وارد کوفه شده است و پیروان حسین بن علی، با او بیعت کرده‌اند. اگر کوفه را می‌خواهی، مردی نیرومند به کوفه بفرست که بتواند دستورات تو را اجرا کند و با دشمنت، مانند تو رفتار کند. به راستی که نعمان بن بشیر، مردی ناتوان است و یا خود را به ناتوانی می‌زند». او نخستین کسی بود که برای یزید نامه نوشت. سپس عماره بن عقبه و عمر بن سعد بن ابی وقاص، نیز چنین کردند.

### **انتصاب عبیدالله بن زیاد به حکومت کوفه<sup>۱</sup>**

**تاریخ الطبری:** چون نامه‌های بسیاری در فاصله دو روز به دست یزید رسید، وی سرجون، غلام معاویه، را خواست و از او پرسید: «نظر تو چیست؟ به درستی که حسین، قصد کوفه کرده و مسلم بن عقیل در کوفه برایش بیعت می‌گیرد. از ناتوانی نعمان و سخنان نابجای او نیز گزارش‌هایی به من رسیده است.» آن‌گاه نامه‌ها را برایش خواند [و گفت: «رأی تو چیست؟ چه کسی را بر کوفه بگمارم؟»] البته یزید، همیشه عبید الله بن زیاد را سرزنش می‌کرد.

سرجون گفت: «اگر معاویه اینک زنده شود، آیا به نظر او تن می‌دهی؟» یزید گفت: «آری.» سرجون، فرمان معاویه در باره حکومت عبیدالله بر کوفه را بیرون آورد و گفت: «این، نظر معاویه است. او از دنیا رفت و دستور داده بود که این فرمان نوشته شود.» یزید، این رأی را پذیرفت و کوفه را به عبید الله واگذار کرد و حکم زمامداری آن شهر را برایش فرستاد.

**مقتل الحسین (ع) خوارزمی:** یزید نوشت: «از بنده‌ی خدا یزید، امیر مؤمنان، به عبید الله بن زیاد. درود بر تو! اما بعد، هر ستوده‌ای، روزی نکوهیده می‌شود و هر نکوهیده‌ای، روزی ستوده. گذشته‌ها گذشته و تو رشد کرده‌ای و به منصب‌هایی ارتقا یافته‌ای، چنان که شاعری قدیمی گفت:

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۲۴۸، ص ۲۵۰

بالا رفتی تا از ابرها بالاتر شدی،

اکنون جایی جز نشیمنگاه خورشید نداری.

از میان همهی زمان‌ها این زمان، و از میان همه شهرها شهر تو، به حسین دچار شده و از میان همه کارگزاران، تو به او دچار گشته‌ای و در این آزمون، یا آزاده خواهی بود و یا بنده‌ای که مانند بردگان، بندگی می‌کند.

طرفدارانم از کوفیان، به من خبر داده‌اند که مسلم بن عقیل در کوفه نیرو جمع می‌کند و می‌خواهد میان مسلمانان، اختلاف بیفکند و جمع بسیاری از شیعیان ابو تراب (علی)، دور او گرد آمده‌اند. هر وقت نامه‌ام به دستت رسید و آن را خواندی، حرکت کن تا به کوفه وارد شوی و مرا از آن ناحیه خاطر جمع کنی؛ که آن جا را به تو سپرده و ضمیمه حکمرانی‌ات کرده‌ام<sup>۱</sup>. آن‌گاه مانند مردی خشمگین که به دنبال کسی می‌گردد که او را به خشم آورده است، در جستجوی مسلم بن عقیل باش و وقتی بر او دست یافتی، از او بیعت بگیر و اگر بیعت نکرد او را بکش و بدان که در اجرای آنچه به تو فرمان دادم، هیچ عذری پذیرفته نیست. شتاب، شتاب! سرعت، سرعت! والسلام!».

آن‌گاه نامه را به مسلم بن عمرو باهلی سپرد و دستور داد که به سرعت، آن را به عبید الله برساند. چون نامه به عبید الله رسید و آن را خواند، دستور داد وسایل سفر برای رفتن به کوفه فراهم شود و خود نیز آماده حرکت شد.

## تسلط ابن زیاد بر کوفه<sup>۲</sup>

**تاریخ الطبری:** ابن زیاد بر سران قبیله‌ها و مردم بسیار سخت گرفت و گفت: «نام افراد غریبه و کسانی که امیر مؤمنان به دنبال آنان است و پیروان خوارج و افراد تفرقه‌افکن را که عقیده به مخالفت و جدایی دارند، برایم بنویسید. هر کس نام این افراد را بنویسد، چیزی بر عهده‌اش نیست؛ ولی اگر ننویسد، باید تضمین کند که در میان افراد قبیله‌ی او، کسی با ما مخالفت

۱ عبیدالله در آن زمان امیر بصره بود.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۲۵۴، ص ۲۵۵

نمی‌ورزد و بر ضدّ حکومت سرکشی نخواهد کرد و هر که گزارش یا تعهدی چنین ندهد، حکومت، نسبت به او تعهدی نخواهد داشت و مال و خوش برای ما حلال است. هر سردسته قبیله که در محدوده او، یکی از کسانی یافت شود که مورد پیگرد امیر مؤمنان است و او را به ما معرفی نکرده باشد، بر در خانه اش به چارمیخ کشیده می‌شود و حقّ نقابت وی، مُلغا می‌گردد و به جنگلی در عُمان، تبعید می‌شود.»

**تاریخ الطبری:** مسلم پس از آمدن عبیدالله بن زیاد، از خانه‌ی مختار به خانه‌ی هانی بن عرووی مرادی<sup>۱</sup> نقل مکان کرد.

### شناسایی محل مسلم و دستگیری هانی<sup>۲</sup>

ابن زیاد، جاسوسی را به کشف مکان مسلم مأمور کرد. آن جاسوس توانست یاران مسلم را با دادن پیمان‌های محکم و [ادعای] کمک مالی [به نهضت] فریب دهد و خود را به مسلم برساند. سپس چند روز پیش او رفت و آمد کرد و اخبار را به ابن زیاد رساند.

**أنساب الأشراف:** ابن زیاد، محمّد بن اشعث کندی و اسماء بن خارجة بن حُصین فزاری را نزد هانی بن عروه فرستاد و آن دو با وی ملایمت کردند، تا این که او را [به فریب] نزد ابن زیاد آوردند. عبیدالله، او را به خاطر پناه دادن به مسلم بن عقیل، سرزنش کرد و به وی گفت:<sup>۳</sup> «مردم، متّحد و هم‌سخن‌اند. چرا در جهت تفرقه و جدایی آنان، به مردی که برای تفرقه‌افکنی آمده، کمک می‌کنی؟»

هانی به خاطر پناه دادن به مسلم، عذرخواهی کرد و گفت: «خداوند، کارهای امیر را سامان بخشد! او بدون اطلاع و آمادگی من، وارد خانه‌ام شد و از من خواست که به او پناه دهم. از این جهت، دینی بر گردنم احساس کردم.»

۱ هانی بن عروه، از یاران پیامبر (ص) و امام علی (ع) بود و در همه‌ی جنگ‌های امام علی (ع) وی را همراهی کرد. او بزرگ قبیله بود و احترام فراوان داشت، و افراد بسیاری از قبیله‌اش ادعای طرفداری و حمایت از او را داشتند.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۲۶۵، ص ۲۶۷، الارشاد، ج ۲، ص ۴۹

۳ در گزارش ارشاد آمده که ابن زیاد جاسوس خود را با هانی روبرو کرد و هانی متوجه شد که ابن زیاد از حضور مسلم در خانه‌ی او اطلاع یافته است.



عبداللّه گفت: «پس او را نزد من بیاور تا تلافی اشتباهات گردد.» هانی، امتناع ورزید.<sup>۴</sup>

عبداللّه گفت: «به خدا سوگند، اگر او را نیاوری، گردنت را خواهم زد.»

هانی گفت: «به خدا سوگند، اگر گردنم را بزنی، شمشیرها بر گرد خانهات بسیار می شوند.»

عبداللّه دستور داد او را نزدیک آوردند و او را با چوبی یا عصایی کج که همراه داشت، چنان زد که بینی اش شکست و پیشانی اش شکاف برداشت. آن‌گاه دستور داد او را در یکی از اتاق‌های قصر، زندانی کنند.

الارشاد: عبداللّه به هانی گفت: «آیا تو پس از نابودیِ خارجیان، خارجی شده‌ای؟ خون تو بر ما حلال است! او را به بند بکشید.» پس او را بر زمین کشانده به اتافی افکندند و در آن را بستند. ابن زیاد گفت: «پاسبانانی بر او بگمارید»، این کار را کردند.

حسان بن اسماء برخاسته گفت: «بهانه‌ی خارجی‌گری را درباره‌ی هانی به یکسونه، به ما دستور دادی او را به نزد تو آوریم و چون آوردیمش، بینی و روی او را شکستی و خونس را بر ریشش روان کردی، و می‌خواهی او را بکشی؟!»

عبداللّه گفت: «تو اینجا هستی؟» پس دستور داد او بزنند و در گوشه‌ای از مجلس بنشانند. محمد بن اشعث گفت: «ما به هر چه امیر بپسندد خوشنودیم، چه به سود ما باشد و چه بر زیان ما، چون امیر بزرگ و مهتر ما است!»

از آن سو، عمرو بن حجاج زبیری شنید که هانی کشته شده پس با قبیله‌ی مَدِجِج آمده و قصر ابن‌زیاد را محاصره کرد، و گروه بسیاری با او بودند، آنگاه فریاد زد: «من عمرو بن حجاجم و اینان سواران قبیله‌ی مَدِجِج هستند، ما که از پیروی خلیفه دست برداشته، و از گروه مسلمانان جدا نشده‌ایم [پس چرا باید بزرگ ما هانی کشته شود؟]» و اینان شنیده بودند که هانی کشته شده است.

پس به عبداللّه بن زیاد گفتند: «این قبیله‌ی مَدِجِج است که بر در قصر ریخته‌اند!» ابن‌زیاد به

---

۴ در گزارش ارشاد آمده که هانی به تسلیم مسلم راضی نشد و عذر خود را این‌گونه بیان کرد که او به خانه‌ی من پناهنده شده است.

شریح قاضی گفت: «به نزد بزرگشان [هانی] برو و او را ببین، سپس بیرون رو و اینان را آگاه کن که او زنده است و کشته نشده.» شریح به اتاق هانی آمده او را دید. چون هانی شریح را دید گفت: «ای خدا! ای مسلمانان! قبیله‌ی من هلاک شدند! کجایند دینداران! کجایند مردم شهر؟» و خون به ریشش می‌ریخت، که صدای فریاد و غوغا از بیرون قصر شنید، پس گفت: «من گمان دارم اینها فریاد قبیله‌ی مذحج و پیروان مسلمان من است، همانا اگر ده تن پیش من آیند مرا رها خواهند ساخت!»

شریح که این سخن را شنید به نزد قبیله‌ی مذحج آمده گفت: «همین که امیر آمدن شما و سخنانتان را درباره‌ی بزرگتان شنید، به من دستور داد بر او درآیم، پس من پیش او رفتم و او را بدیدم، و به من دستور داد شما را ببینم و به اطلاع شما برسانم که او زنده است، و اینکه به شما گفته‌اند او کشته شده، دروغ است.» عمرو بن حجاج و همراهانش گفتند: «اکنون که کشته نشده، خدای را سپاسگزاریم» و پراکنده شدند.

### حرکت مسلم بن عقیل به سوی دارالحکومه<sup>۱</sup>

**تاریخ الطبری:** عبیدالله چون هانی را کتک زد و زندانی نمود، ترسید که مردم به خاطر او شورش کنند. از این رو، از قصر (دارالحکومه) بیرون آمد و بر منبر رفت و به همراه او بزرگان کوفه، نگهبانان و خدمتکارانش بودند. او حمد و ثنای خدا را به جا آورد و آن‌گاه گفت: «اما بعد، ای مردم - به اطاعت خداوند و پیشوایان جنگ زبید و از اختلاف و تفرقه پرهیزید تا مبادا ناپود و خوار گردید و کشته شوید یا مورد ستم و محرومیت قرار گیرید. برادرت کسی است که با تو یک‌رنگ باشد، و آن که [پیش از تنبیه] ترسانند، معذور است.»

او خواست از منبر پایین بیاید که دیده‌بانان از سمت بازار خرمافروشان، دوان دوان، داخل مسجد شدند و می‌گفتند: پسر عقیل آمد! پسر عقیل آمد! پسر عقیل آمد!

عبیدالله به سرعت به قصر رفت و درها را بست.

---

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۲۶۸، ص ۲۷۲، ص ۲۷۳، ص ۲۷۴، ص ۲۷۶ - تاریخ الطبری، ج ۵، ص

**تاریخ الطبری** (به نقل از عباس جدلی): ما با ابن عقیل [به سوی دارالحکومه] حرکت کردیم، در حالی که چهار هزار نفر بودیم، [ولی] وقتی به قصر رسیدیم تنها سیصد تن با ما باقی مانده بودند [۱].

**الأخبار الطوال**: عبیدالله بن زیاد به بزرگان کوفه که نزد او بودند، گفت: «هر یک از شما در یک جهت از برج‌های قصر بروید و از بالای قصر، به مردم رو کنید و آنان را [از مخالفت با من و یزید] بیم دهید.» کثیر بن شهاب، محمد بن اشعث، قَعْقَاع بن شُور، شَبَث بن رَبِعی، حَجَّار بن أَبَجْر و شمر بن ذی الجوشن، هر یک [از جانی] بالای سر مردم ایستادند و فریاد زدند که: «ای کوفیان! از خداوند پروا کنید و در فتنه [و بحران] شتاب مکنید و اتحاد امت را بر هم مزینید و لشکر شام را به سوی خود مکشانید، که شما [پیش از این، آمدن] آنان را چشیده و صولت آنها را تجربه کرده‌اید!»

**الکامل فی التاریخ**: ابن زیاد، کثیر بن شهاب حارثی را خواست و به وی دستور داد به همراه فرمانبرانش از قبیله مَدَحِج حرکت کند و [در کوفه] بگردد و مردم را از اطراف پسر عقیل، پراکنده سازد و آنان را بترساند. او به محمد بن اشعث نیز دستور داد به همراه فرمانبرانش از قبیله کِنده و حَضْرَموت بیرون رود و پرچم امان را برای کسانی که به سمت او می‌آیند، برافرازد و همین دستور را به قَعْقَاع بن شُور دُهلی، شَبَث بن رَبِعی تمیمی، حَجَّار بن أَبَجْر عَجلی و شمر بن ذی الجوشن ضیبایی داد و سایر سران را به خاطر اُنس گرفتن با آنان و نیز به خاطر کمی همراهان و نیروهایش، نزد خود نگه داشت. پس آن گروه، برای پراکنده ساختن مردم، بیرون رفتند. عبیدالله به بزرگان و سرانی که نزد او بودند، دستور داد از بالای قصر، برای مردم سخن گویند و به فرمانبران، وعده نیکی دهند و اهل سرکشی را بترسانند و آنان چنین کردند.

**أنساب الأشراف**: ابن زیاد، محمد بن اشعث بن قیس و کثیر بن شهاب حارثی و گروهی دیگر از سران را فرستاد تا مردم را از مسلم بن عقیل و حسین بن علی علیه السلام جدا کنند و آنان را از یزید بن معاویه و لشکر شام و قطع بخشش‌های حکومتی و کیفر شدن بی‌گناه به خاطر گنهکار و حاضر به خاطر غایب، بترسانند. یاران مسلم بن عقیل، از اطراف او پراکنده شدند و شب

هنگام، جز سی مرد، کسی همراهش نبود. مسلم، وقتی اوضاع را چنین دید، [از داخل مسجد کوفه] به سمت درهای کِنده [که به خانه‌های قبیله کِنده باز می‌شدند]، حرکت کرد؛ ولی باقیمانده‌ی همراهانش نیز پراکنده شدند و خودش تنها ماند و در کوچه‌های کوفه به این طرف و آن طرف می‌رفت، در حالی که کسی همراه او نبود.

**تاریخ الطبری** - نقل به مضمون: مسلم، که دیگر در کوفه جایی را نداشت، بر در خانه‌ای نشست. زنی که در آن خانه ساکن بود، متوجه حضور وی شد و از کار او پرسید. مسلم، در نهایت خود را معرفی کرد، و از آن زن خواست که وی را پناه دهد. آن زن پذیرفت، ولی پسر آن زن، که با پسر محمد بن اشعث آشنایی داشت، روز بعد گزارش محل اختفای مسلم را به گوش محمد بن اشعث رساند، و ابن اشعث این موضوع را با ابن زیاد در میان گذاشت.

### **اسارت مسلم بن عقیل<sup>۱</sup>**

**الأخبار الطوال:** ابن زیاد، وقتی دیگر سر و صداهای مردم را نشنید، گمان کرد جمعیت، وارد مسجد شده‌اند. گفت: «بنگرید و ببینید در مسجد کسی را می‌یابید.» مسجد، کنار قصر بود. آنها مسجد را جستجو کردند؛ ولی کسی را نیافتند. پس طناب‌های حصیری [مسجد] را آتش زدند و آنها را به طرف صحن مسجد، پرتاب کردند تا فضا روشن شود. آن‌گاه جستجو کردند؛ ولی کسی را نیافتند. ابن زیاد گفت: «مردم، پراکنده شده‌اند و مسلم را رها کرده‌اند و بازگشته‌اند.» سپس به همراه گروهی بیرون آمد و وارد مسجد شد و شمع‌ها و قندیل‌ها روشن شدند.

**البدایة و النهایة:** عبیدالله بن زیاد به همراه فرماندهان و بزرگان، به هنگام نماز عشا از قصر بیرون آمد و نماز عشا را با مردم در مسجد جامع اقامه کرد. آن‌گاه برای مردم، خطبه خواند و مسلم بن عقیل را از آنان خواست و بر جستجو برای یافتن مسلم تأکید کرد و گفت: «هر کس مسلم را نزد خود بیابد و خبر نهد، خورش هدر خواهد بود و هر کس او را بیاورد، به اندازه دیه‌اش [جایزه می‌گیرد].» او نگهبانان را نیز فرا خواند و آنان را بر جستجو برای یافتن مسلم،

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۲۸۰، ص ۲۸۳، ص ۲۸۴، ص ۲۸۶، ص ۲۸۷

تحریک و تهدید کرد.

**تاریخ الطبری:** چون صبح شد، ابن زیاد جلوس کرد و اجازه داد مردم بر او وارد شوند. چون محمد بن اشعث آمد. عبیدالله گفت: «مرحبا به کسی که دورویی ندارد و مورد اتهام نیست!» و او را کنار خود نشانند. پسر پیرزنی که مسلم بن عقیل را پناه داده بود [...] صبحگاهان نزد عبدالرحمان پسر محمد بن اشعث رفته بود و به وی خبر داده بود که مسلم بن عقیل، نزد مادر اوست. عبدالرحمان به نزد پدرش - که در مجلس ابن زیاد بود - آمد و با او در گوشی صحبت کرد. ابن زیاد پرسید: «چه گفت؟»

محمد بن اشعث گفت: «به من خبر داد که مسلم بن عقیل در یکی از خانه‌های ماست.» ابن زیاد با چوبش به پهلوی محمد زد و گفت: «برخیز و هم اینک او را بیاور.»

**الفتوح:** عبیدالله بن زیاد به جانشین خود، عمرو بن حُرَیث مخزومی، دستور داد که سیصد مرد دلاور را به همراه پسر اشعث بفرستد. محمد بن اشعث با این جمع حرکت کرد تا به خانه‌ای رسید که مسلم بن عقیل در آن بود.

**البدایة و النهایة:** سپاهیان بر مسلم، هجوم آوردند و مسلم با شمشیر، در برابر آنان ایستاد و سه مرتبه آنان را از خانه بیرون راند. لب بالا و پایین مسلم، ضربت خورد. آن‌گاه سپاهیان به سوی مسلم، سنگ پرتاب کردند و طناب‌های حصیری را آتش زدند [و به طرفش انداختند]؛ ولی باز هم نتوانستند بر او دست یابند. مسلم با شمشیر از خانه بیرون آمد و به نبرد با آنان پرداخت.

**الملهوف:** چون مسلم، گروهی از آنان را کشت، محمد بن اشعث بانگ بر آورد: «ای مسلم! تو در امانی.» مسلم گفت: «چه اعتمادی به امان اهل نیرنگ و فجور هست؟!» و باز یورش آورد و با آنان می‌جنگید و سروده‌های حمران بن مالک خثعمی را در روز نبرد خثعم و بنی عامر می‌خواند:

سوگند یاد کرده‌ام که جز به آزادگی، کشته نشوم،

گرچه مرگ را ناخوش بینگارم.

خوش ندارم که به من نیرنگ بزنند یا فریب بخورم،

و با آب گوارا، آب گرم و تلخ را مخلوط کنم.

هر کسی روزی، مرگ را ملاقات می کند.

با شما نبرد می کنم و از سختی، هراسی ندارم.

به وی گفتند: «به راستی که نیرنگ و فریبی نیست.» ولی مسلم، بدان توجه نکرد و پس از دیدن جراحات‌های سنگین، جمعیت بر او هجوم آوردند و مردی از پشت به وی ضربتی زد و به زمین افتاد و به اسارت گرفته شد.

### گفتگوی مسلم بن عقیل با ابن زیاد<sup>۱</sup>

**المهوف:** چون مسلم بن عقیل را بر عبیدالله بن زیاد وارد کردند، بر او سلام نکرد. نگهبان به وی گفت: «بر امیر، سلام کن.» مسلم به او گفت: «وای بر تو! ساکت شو! به خدا سوگند که او برای من، امیر نیست.»

ابن زیاد گفت: «مانعی ندارد. سلام کنی یا نکنی، کشته خواهی شد.»

مسلم به وی گفت: «اگر مرا بکشی، به راستی که بدتر از تو، بهتر از مرا کشته است و تو هیچ‌گاه بد کشتن و زشت مثله کردن و بدسرشتی و پیروزیِ دنائت‌آمیز را رها نخواهی ساخت و کسی به این کارها، سزاوارتر از تو نیست.»

ابن زیاد به وی گفت: «ای نافرمان و ای تفرقه افکن! بر امام خویش، خروج کردی و اتحاد مسلمانان را بر هم زدی و بذرفتنه در میان آنها پاشیدی!»

مسلم گفت: «دروغ می‌گویی، ای پسر زیاد! همانا معاویه و پسرش یزید، اتحاد مسلمانان را بر هم زدند و بذرفتنه را تو و پدرت زیاد پسر عبید - عبیدی که بنده طایفه بنی عَلاج از قبیله ثقیف بود<sup>۲</sup> - کاشتید. من امیدوارم که خداوند، شهادت را به دست بدترین بندگان، روزی ام گرداند.»

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۲۹۷. روایت ارشاد با این روایت اختلاف‌هایی دارد؛ ر.ک. به الارشاد، ج ۲، ص ۶۲.

۲ این سخن طعنه‌ای است به نسب دروغین عبیدالله. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، معاویه، زیاد پدر عبیدالله را بر اساس ادعای واهی ابوسفیان، پسر ابوسفیان و برادر خود اعلام کرد.

ابن زیاد گفت: «نُفُست، آرزوی چیزی داشت که خداوند، آن را از تو دریغ کرد و تو را شایسته آن ندانست و آن را به اهلش سپرد!» مسلم گفت: «اهل آن کیست، ای پسر مرجانه؟» ابن زیاد گفت: «اهل آن، یزید بن معاویه است.» مسلم گفت: «ستایش خدا را! ما به حکمیت خداوند در میان ما و شما، راضی هستیم.» ابن زیاد گفت: «گمان می‌کنی که در حکومت، سهمی دارید؟» مسلم گفت: «به خدا سوگند، گمان که نه، بلکه یقین دارم.»

ابن زیاد گفت: «ای مسلم! به من بگو که چرا به این شهر آمدی، با این که کارهایشان به سامان بود؛ ولی تو آن را بر هم زدی و وحدت آنان را در هم شکستی؟»

مسلم گفت: «برای تفرقه و بر هم زدن نظم نیامدم؛ بلکه شما زشتی‌ها را آشکار و خوبی‌ها را دفن کردید، بدون رضایت مردم، بر آنان حکومت کردید، آنان را به غیر آنچه خدا دستور داده بود، وا داشتید و مانند کسرا و قیصر با آنان رفتار کردید. ما آمدیم تا در میان آنان، امر به معروف و نهی از منکر کنیم، به حکم کتاب و سنت فرا بخوانیم و ما، شایسته این امور هستیم، چنان که پیامبر خدا دستور داد.»

ابن زیاد - که خداوند، او را لعنت کند - شروع به دشنام دادن به مسلم و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام کرد. مسلم به وی گفت: «تو و پدرت، شایسته این دشنام‌ها هستید. هر چه می‌خواهی بکن، ای دشمن خدا!»

### شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه'

الارشاد: [ابن زیاد پس از گفتگو با مسلم، خشمگین شد و] گفت: «کجاست کسی که ابن عقیل بر سرش ضربت زد؟» بکر بن حُمرانِ احمري را آوردند. ابن زیاد به وی گفت: «بالا [ی قصر] برو. باید تو گردنش را بزنی.»

او مسلم را بالا [ی قصر] بُرد، در حالی که مسلم تکبیر می‌گفت، استغفار می‌کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می‌فرستاد و می‌گفت: «خداوند! میان ما و قومی که ما را فریفتند و

---

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۰۲، ص ۳۰۵

تکذیب کردند و خوار ساختند، داوری فرما.» آن‌گاه او را گردن را زدند و بدنش را به دنبال سرش پایین انداختند.

**تاریخ الطبری:** وقتی مسلم بن عقیل به شهادت رسید، ابن زیاد، دستور داد هانی بن عروه را به بازار ببرند و سرش را از بدنش جدا کنند. هانی را با دستان بسته به بازار خرید و فروش گوسفند بردند و او پیوسته می‌گفت: «ای قبیله مَدَحِج! امروز برای من، مَدَحِجی نیست! ای قبیله مَدَحِج! قبیله مَدَحِج کجاست؟» آن‌گاه چون دید کسی او را یاری نمی‌کند، دستش را کشید و از طناب، بیرون آورد و گفت: «آیا عصابی، کاردی، سنگی، استخوانی یافت نمی‌شود تا آدمی از جان خود، دفاع کند؟» بر او حمله بردند و او را محکم بستند.

آن‌گاه به وی گفتند: «گردنت را دراز کن.» گفت: «من نسبت به گردنم، سخاوتمند نیستم و شما را بر کشتن خویش یاری نمی‌کنم.»

غلام عبید الله بن زیاد [...] با شمشیر، ضربتی بر او زد؛ ولی اثر نکرد. هانی گفت: «بازگشت، به سوی خداست. خدایا! به سوی رحمت تو و رضوان تو.» آن‌گاه [آن غلام،] ضربه‌ای دیگر زد و او را کشت.

### نامه‌ی ابن زیاد به یزید بن معاویه<sup>۱</sup>

**الفتوح:** عبید الله بن زیاد، دستور داد بدن‌ها مسلم بن عقیل و هانی بن عروه - که خداوند، آن دو را رحمت کند - را وارونه به دار کشند و تصمیم گرفت سرهای آنان را نزد یزید بن معاویه بفرستد...

سپس نامه‌ای این چنین برای یزید بن معاویه نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. به بنده خدا، یزید بن معاویه، امیر مؤمنان، از عبید الله بن زیاد. ستایش، خدایی را که حقّ امیر مؤمنان را ستاند و او را از شرّ دشمنش رها کرد! به امیر مؤمنان - که خداوند او را مورد تأیید خویش قرار دهد - خبر می‌دهم که مسلم بن عقیل، آن بر هم زنده‌ی وحدت، وارد کوفه شد و در خانه‌ی

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۳۰۸



هانی بن عروه مَدَجِجی فرود آمد. من بر آن دو، جاسوسانی را گماردم، تا این که آنان را از خانه بیرون آوردم و پس از نبرد و درگیری، خداوند مرا بر آنان مسلط ساخت. گردن آنها را زدم و سرهایشان را به همراه هانی بن ابی حیّه و ادعی و زبیر بن اَروَح تمیمی، برای شما فرستادم. این دو، گوش به فرمان و به سنت و جماعت [مسلمانان] ملتزم هستند و امیر مؤمنان، هر چه [از اخبار کوفه که] می خواهد، از آنان بپرسد. آن دو، اهل خرد و فهم و صداقت اند.»

وقتی نامه و دو سر به یزید بن معاویه رسید، آن را خواند و دستور داد سرها بر دروازه‌ی شهر دمشق، نصب گردند.

[۱] در گزارش‌های مربوط به تعداد افراد قیام کرده همراه مسلم، نشانه‌هایی از غلو مشاهده می‌شود. بعضی گزارش‌ها عده‌ی افراد که به قصر رسیده‌اند را همان چهار هزار نفر دانسته‌اند که شامگاه پراکنده شده‌اند. اما در صورتی که مسلم چهار هزار نیروی گوش به فرمان داشت، ابن زیاد، که بنا به همان گزارش‌ها تنها سی یا چهل نفر در قصر داشت، هرگز قادر به مقاومت نبود. در واقع، حتی باید به همین گزارش طبری که تعداد اولیه را چهار هزار نفر و تعداد باقی‌مانده را سیصد تن اعلام کرده هم به دیده‌ی تردید نگریست. به نظر می‌رسد تعداد افرادی که این گزارش‌ها آمده، نه بر اساس یقین، که بر اساس حدسیات و تخمین تعداد یاران مسلم با توجه به ادعاهای مطرح شده از جانب کوفیان، و همین‌طور گزارش‌های مبالغه‌آمیز خود کوفیان از افرادی که حاضر به یاری مسلم هستند، شکل گرفته باشد. احتمالاً تعداد همراه شدگان با مسلم هنگام حرکت به سوی دارالحکومه از همان ابتدا هم زیاد نبوده، و همان عده هم به سرعت پراکنده شده‌اند.

در واقع، بسیاری از مردم کوفه و بزرگان اقوام، پیش از شروع حرکت مسلم بن عقیل، خود را باخته بودند و مسلم در زمان دستگیری هانی یاران چندانی نداشت. ابن زیاد از همان ابتدا با اطمینان در جمع‌ها حاضر می‌شد و سخنرانی می‌کرد و مردم را تهدید می‌نمود. این تهدیدها در بسیاری از بزرگان کوفه اثر کرد، و در نتیجه عده‌ای به ابن زیاد پیوستند و عده‌ای گوشه‌نشینی اختیار کردند. رضایت ساده‌ی قبیله‌ی مذحج به دستگیری هانی بر اساس گفته‌ی شریح، و پراکنده شدن سریع ایشان نیز نشانه‌ای از تسلیم مردم به سیاست تطمیع و تهدید ابن زیاد است. مسلم می‌دانست که ابن زیاد بعد از دستگیری هانی به سراغ او خواهد آمد. به این ترتیب، به نظر می‌رسد که وی، با وجود اطلاع از نبود یاری از سوی مردم کوفه، چون راه دیگری پیش روی خود نمی‌دید حرکت خود به سوی دارالحکومه را آغاز کرد. برای تحلیل بیشتر ر.ک. به نهضت امام حسین (ع) و قیام کربلا، صص ۱۶۳-۱۵۷.

## پیوست ۲: پیام آوران عاشورا<sup>۱</sup>

### ورود کاروان اسیران به کوفه و خطبه‌ی حضرت زینب(س) برای مردم<sup>۲</sup>

الإرشاد: عمر بن سعد، تا ظهر روز بعد از عاشورا [در کربلا] ماند و سپس به لشکر، فرمان حرکت داد و در حالی که دختران و خواهران حسین علیه السلام و همه زنان و کودکان کاروان [اسیران] با او بودند، رو به کوفه نهاد. در میان اسیران، زین العابدین علیه السلام نیز بود. ایشان بیمار و نزدیک به مرگ بود.

الأمالی، مفید - به نقل از حَدَّثَنَا بن سَیْرٍ - : زینب دختر علی علیه السلام را [پس از عاشورا و به هنگام ورود به کوفه] دیدم و زن باحیایی سخنورتر از او ندیده‌ام، گویی با زبان [پدرش] امیر مؤمنان علیه السلام سخن می‌گفت.

او در آغاز به مردم اشاره کرد که: «ساکت شوید.» نَفَسُهَا در سینه‌ها حبس شد و آواها فروخفتند. زینب علیها السلام گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى أَبِي رَسُولِ اللَّهِ، أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَلِّ وَالْخَذَلِ، فَلَا رِقَاتِ الْعَبْرَةَ، وَلَا هِدَاةِ الرَّئِثَةِ، فَمَا مَثَلُكُمْ إِلَّا كَالَّذِي نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا تَتَّخِذُونَ أَيْمَنُكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ»

«ستایش خدای راست و بر پدرم پیامبر خدا، درود! اما بعد، ای کوفیان و ای دغلکاران بی‌وفا! اشکتان هرگز خشک مباد! و ناله‌تان هیچ‌گاه فروخته مباد! مثل شما، مثل زنی است که رشته‌ی خود را، پس از محکم بافتن، از هم می‌گسست. [شما که] سوگندهایتان را دستاویز فریب قرار می‌دهید [سوره نحل، ۹۲].»

أَلَا وَهَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ النَّطْفُ، وَالصَّدْرُ الشَّنْفُ، خَوَارُونَ فِي اللَّقَاءِ، عَاجِزُونَ عَنِ الْأَعْدَاءِ، نَاكِبُونَ لِلْبَيْعَةِ، مُضَيِّعُونَ لِلذَّمَّةِ، فَبَيْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ، وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. أَتَبْكَونَ! إِي وَاللَّهِ. فَبَاكَوَا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا، فَلَقَدْ فُزْتُمْ بِعَارِهَا

۱ این بخش شامل مجموعه‌ای از گزارش‌ها، از منابع مختلف، است. در ابتدای هر گزارش نام منبع آن آمده است.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۷۳۳، ص ۷۳۸

وَسَنَارِهَا، وَلَنْ تَعْسَلُوا دَنَسَهَا عَنْكُمْ أَبَدًا. فَسَلِّيلِ خَاتِمَ الرِّسَالَةِ، وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَلَآذِ خَيْرَتِكُمْ، وَمَفْرَعِ نَارِلَيْتِكُمْ، وَأَمَارَةِ مَحَجَّتِكُمْ، وَمَدْرَجَةِ حُجَّتِكُمْ خَذَلْتُمْ، وَلَهُ قَتَلْتُمْ! أَلَا سَاءَ مَا تَزِرُونَ، فَتَعْسَا وَنُكْسَا، فَلَقَدْ خَابَ السَّعِيُّ، وَتَرَبَّتِ الْأَيْدَى، وَخَسِرَتِ الصَّفْفَةُ، وَبُؤْتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الدَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ.

هان! آیا جز لاف‌زنانِ گزاف‌گو و سینه‌های کینه‌جو میان شما هست؟ به گاه دیدارِ نرم، و در برابر دشمنِ ناتوان، و شکننده‌ی پیمان و تباه‌کننده‌ی تعهدید. چه بد چیزی برای خود پیش فرستاده‌اید که موجب خشم خدا بر شما و عذاب همیشگی می‌شود! گریه می‌کنید؟! آری به خدا سوگند، باید فراوان بگریید و کم بخندید، که به ننگ و عار آن رسیده‌اید و هرگز از آلودگی آن پاکیزه نخواهید شد. نگین مَهر پیامبری و سرور جوانان بهستی، پناهگاه نیکوکارانتان و جان‌پناه پیشامدهایتان و نشانه‌ی روشن راهتان و نردبان پیروزی‌تان را تنها گذاشتید و او را کشتید. چه بد باری را بر دوش می‌کشید! سرنگون و نگونسار باشید، که بی‌شک تلاش‌هاتان ناکام ماند و دستانتان تهی؛ بازی را باختید و در [جایگاه] خشم خدا خانه کردید و مَهر خواری و درماندگی بر پیشانی‌تان زده شد!

وَيَلِكُمْ، أَتَدْرُونَ أَيَّ كَيْدٍ لِمُحَمَّدٍ قَرَيْتُمْ؟ وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَصَبْتُمْ؟ لَقَدْ حِثْنُمْ شَيْئًا إِذَا، كَذَاكَ السَّمَوْتُ يَنْفَطِرُنْ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخْرُ الْجِبَالُ هَدًّا، وَلَقَدْ أَتَيْتُمْ بِهَا خَرَقَاءَ شَوْهَاءَ، طِلَاعَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ. أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ قَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا! وَ لَعَذَابُ الْأَخْرَةِ أَخْرَى، فَلَا يَسْتَحْفِنُكُمُ الْمَهْلُ، فَإِنَّهُ لَا يُحْفِزُهُ الْبِدَارُ، وَلَا يُخَافُ عَلَيْهِ قُوَّةُ النَّارِ، كَلَّا إِنَّ رَبَّكَ لِبَالِمٍ مُرْصِدًا.»

وای بر شما! آیا می‌دانید چه جگری از محمد صلی الله علیه و آله خستید؟! و چه خونی از او ریختید؟! و چه دُردانه‌ای را از او گرفتید؟! بی‌گمان، کاری ناروا کردید. نزدیک است که آسمان‌ها از آن بشکافند و زمین دهان باز کند و کوه‌ها فرو ریزند! [سوره‌ی مریم، ۹۰-۸۹] به سان احمقان زشتکار، بر سرِ دُردانه‌ی او ریختید و زمین و آسمان را از سیاهی لشکر پُر کردید. آیا به شگفت می‌آید اگر آسمان خون ببارد؟! و بی‌شک عذاب آخرت رسواکننده‌تر است [سوره‌ی فصلت، ۱۶]. مهلت خدا، سبکسرتان نکند، که خدا عجله‌ای ندارد و از دست دادن فرصت

انتقام، نگرانش نمی‌کند. هرگز! به راستی که پروردگارت در کمین‌گاه است [سوره‌ی فجر، ۱۴].  
آن‌گاه زینب علیها السلام خاموش شد. و مردم حیران و انگشت به دهان بودند و پیرمردی را دیدم  
که محاسنش از گریه خیس شده بود.

### زینب(س) در مجلس ابن زیاد<sup>۱</sup>

الارشاد: خانواده‌ی حسین علیه السلام را بر ابن‌زیاد وارد کردند. پس زینب خواهر حسین  
علیه السلام در میان ایشان با کهنه‌ترین جامه‌های خود بدان مجلس در آمد و در کناری نشست و  
خدمت‌گزاران او به گردش نشستند. ابن زیاد گفت: «این زن که بود که کناره گرفت و در گوشه  
نشست و زنان همراه اویند؟» زینب پاسخش نداد. ابن‌زیاد سؤال خویش را تکرار کرد. یکی از  
زنان همراه گفت: «این زن زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا(ص) است.»

ابن زیاد رو به زینب کرد و گفت: «ستایش، خدایی را که شما را رسوا کرد و شما را کُشت و  
سخن دروغتان را آشکار کرد!» زینب علیها السلام گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ وَ  
طَهَّرَنَا مِنَ الرَّجْسِ تَطْهِيراً، إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ، وَيُكَذِّبُ الْفَاجِرُ، وَهُوَ غَيْرُنَا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ»  
«ستایش در خور خداوندی است که ما را به وسیله‌ی محمد(ص) گرامی داشت، و ما را از هر  
پلیدی پاک و پاکیزه کرد. تنها فاسق است که رسوا می‌شود و تنها تبه‌کار است که تکذیب  
می‌شود، و او جز ماست، و ستایش خدای راست.»

ابن زیاد گفت: «کار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟» زینب فرمود: «كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ،  
فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَسَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، فَتَحَاجُونَ إِلَيْهِ، وَتَخَاصِمُونَ عِنْدَهُ»  
«خداوند، کشته شدن را برایشان مقدر کرد، و آنان هم به سوی قتلگاهشان شتافتند و به زودی،  
خداوند، تو و ایشان را گرد هم می‌آورد، و نزد او حجت گویند و از او داوری خواهید.»<sup>۲</sup> ابن‌زیاد

۱ الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹

۲ در روایت فتوح سخن زینب(س) چنین آغاز می‌شود: «ما رأيت إلا جميلاً، هؤلاء القوم كتب الله عليهم القتل  
فبرزوا إلى مضاجعهم...» «جز زیبایی ندیدم؛ ایشان گروهی بودند که خداوند کشته شدن را برایشان مقدر  
کرد، و آنان هم به سوی قتلگاهشان شتافتند...» (الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۲)

به خشم آمد و برافروخته شد [و آهنگ مجازات زینب علیها السلام را کرد].  
عمرو بن حُرَیث گفت: «ای امیر! این زن است؛ زن را به سخنش نمی گیرند و بر خطایش سرزنش  
نمی کنند.» [...]

ابن زیاد گفت: «این، سجع گو است. به جانم سوگند که پدرش نیز سجع گو و شاعر بود.» زینب  
فرمود: «زن را به سجع پردازی چه کار؟! بی شک مرا مشغله ای است که از سجع پرداختنم باز  
می دارد، لیکن سینه می جوشد برای این سخن که برآید.»

### امام زین العابدین (ع) در مجلس ابن زیاد<sup>۱</sup>

المهوف: ابن زیاد - که خدا لعنتش کند - به علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام توجه  
کرد و گفت: «این کیست؟»

گفتند: «علی بن الحسین است.» ابن زیاد گفت: «مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟» علی  
[بن الحسین] علیه السلام به او فرمود: «برادری داشتم که [او نیز] علی بن الحسین نامیده می شد  
و مردم او را کُشتند.»

ابن زیاد گفت: «بلکه خدا او را کُشت.» علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود: «خداوند،  
جانها را هنگام مرگشان می گیرد [سوره ی زمر، ۴۲].»

ابن زیاد گفت: «تو جرئت جواب دادن به من را داری؟! بپرید و گردنش را بزیندا!» عمّه او زینب  
علیها السلام، این را شنید و گفت: «ای ابن زیاد! تو یک تن هم از ما باقی نگذاشته ای. اگر  
می خواهی او را بکشی، مرا هم با او بکش.»

علی [بن الحسین] علیه السلام به عمّه اش گفت: «ای عمّه! سخنی مگو تا من با او سخن  
بگویم.» آن گاه به او رو کرد و گفت: «ای ابن زیاد! آیا مرا به کشتن تهدید می کنی؟ آیا نمی دانی  
که کشته شدن، عادت ما و شهادت، کرامت ماست؟»

[ابن زیاد از کشتن علی بن الحسین علیه السلام منصرف شد.]

۱ شهادت نامه ی امام حسین (ع)، ص ۷۵۲

## شهادت عبدالله بن عقیف<sup>۱</sup>

تاریخ الطبری: ندای نماز جماعت داده شد و مردم در مسجد اعظم کوفه، گرد آمدند. ابن زیاد، از منبر بالا رفت و گفت: «ستایش، خدایی را که حق و اهلش را چیره کرد و امیر مؤمنان یزید بن معاویه و حزبش را یاری داد و دروغگو پسر دروغگو، حسین بن علی و پیروانش را کُشت!»

ابن زیاد، سخنش را به پایان نبرده بود که عبدالله بن عقیف آزادی برخاست و بر او فریاد کشید. او از شیعیان علی علیه السلام بود و چشم چپش را در جنگ جَمَل، همراه علی علیه السلام از دست داده بود و چون پیکار صفین شد، ضربه‌ای بر سرش و ضربه‌ای هم بر ابرویش زدند و چشم دیگرش هم نابینا شد. از این رو، از مسجد اعظم کوفه جدا نمی‌شد، شب که در آن نماز می‌خواند و سپس به خانه باز می‌گشت.

عبدالله، هنگامی که سخن ابن زیاد را شنید، گفت: «ای پسر مرجانه! دروغگو پسر دروغگو، تو و پدرت هستید و نیز کسی است که به تو حکومت داد و پدرش. ای پسر مرجانه! آیا پسران پیامبران را می‌کشید و سخن صدیقان را بر زبان می‌آورید؟!»

ابن زیاد گفت: «او را برابم بیاورید.» پاسبان‌ها دور او را گرفتند و او را دستگیر کردند. عبدالله، شعار قبیله اُزد را سر داد: «یا مبرور (ای آمرزیده)!»

عبد الرحمان بن مخنف اُزدی، نشسته بود. گفت: «وای بر تو! خودت و قومت را تباہ کردی.»

در آن روز، هفتصد جنگجو از قبیله اُزد در کوفه بودند. جوانانی از اُزد به سوی او جستند و او را از دست پاسبانان در آوردند و به خانواده‌اش سپردند.

عبدالله بن زیاد، [شب هنگام] کسی را [به همراه گروهی مسلح] به سراغ او فرستاد. او را کُشت و فرمان داد تا او را در جایگاه خاکروبه‌ها به صلیب کشیدند.

۱ شهادت‌نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۷۵۳

## ورود کاروان اسیران به مجلس یزید<sup>۱</sup>

**أنساب الأشراف:** عبیدالله بن زیاد مدتی سر حسین بن علی علیه السلام را در کوفه نصب کرد، سپس زحر بن قیس را خواند و سر حسین علیه السلام و دیگر شهیدان را با او برای یزید فرستاد. هنگامی که آنان بر یزید وارد شدند، او گفت: «من از اطاعتان، بدون کشتن حسین هم راضی می شدم. خدا پسر سمیه را لعنت کند! هان! به خدا سوگند اگر من بودم از حسین می گذشتم! [۱]» خدا حسین را رحمت کند، که مردی او را کشته که پیوند خانوادگی بین خود و او را بریده است [۱]»

**أنساب الأشراف:** عبید الله بن زیاد، فرمان داد تا علی بن الحسین علیه السلام را تا گردن در بند کنند و زنان و کودکان امام حسین علیه السلام را آماده کرد و آنگاه، آنان را با مُحَفَّر بن ثَعْلَبَه و شمر بن ذی الجوشن روانه [شام] کرد. هنگامی که [اسیران] در درگاه یزید ایستادند، مُحَفَّر، صدایش را بلند کرد و گفت: «ای امیر مؤمنان! این، مُحَفَّر بن ثَعْلَبَه است که فرومایگان تبهکار را برایت آورده است! [۱]»

**الاحتجاج:** هنگامی که زین العابدین علیه السلام و اهل حرمش بر یزید وارد شدند، سر امام حسین علیه السلام پیش روی یزید در تَشْت گذاشته شد و وی با چوب دستی اش بر دندان های پیشین امام حسین علیه السلام می زد و می خواند<sup>۲</sup>:

هاشمیان با سلطنت بازی کردند، وگرنه

نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است.

کاش پدرانم در بدر، اکنون بودند

و بی تابی خزرچ را از زخم سلاح می دیدند!

هلله می کردند و از شادی فریاد می کشیدند

۱ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۱۵، شهادت نامه‌ی امام حسین (ع)، ص ۷۷۲

۲ شاعر اصلی این ابیات، عبدالله بن الزبیری است که این شعر را پس از جنگ اُحد سروده و یزید ابیاتی را از خود اضافه کرده است.



و می‌گفتند: ای یزید! پاینده و سربلند باشی.

ما جزای بدر را به آنها دادیم

و مانند آن را بر سرشان آوردیم و اکنون برابریم.

من از خندف<sup>۱</sup> نیستم، اگر

انتقام آنچه را خاندان احمد کرده‌اند، از آنها نگیرم.

### زینب(س) در مجلس یزید<sup>۲</sup>

الإرشاد، به نقل از فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام: [در مجلس یزید،] مردی سرخ‌رو از شامیان برخاست و گفت: «ای امیر مؤمنان! این دختر را (منظورش من بودم) به من ببخش.» من بر خود لرزیدم [...] و لباس عمّه‌ام زینب را گرفتم.

عمّه‌ام به آن مرد شامی گفت: «به خدا سوگند، خطا کردی و پستی نشان دادی. به خدا سوگند، این، نه حقّ توست و نه حقّ یزید.»

یزید، خشمگین شد و گفت: «تو خطا کردی. این، حقّ من است و اگر بخواهم چنین کنم، می‌کنم.»

زینب علیها‌السلام گفت: «كَلَّا وَاللَّهِ، مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكَ ذَلِكَ، إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ مِنْ مِلَّتِنَا وَتَدِينَ بِغَيْرِهَا» «به خدا سوگند، هرگز! خداوند، این حق را برای تو ننهاده است، مگر آن که از امت ما خارج شوی و به دین دیگری بگروی.»

یزید با خشم فراوان گفت: «با این گونه سخن، با من رویارو می‌شوی؟! آنانی که از دین خارج شده‌اند، پدر و برادرت هستند.»

زینب علیها‌السلام گفت: «بِدِينِ اللَّهِ وَدِينِ أَبِي وَدِينِ أَخِي اهْتَدَيْتِ أَنْتَ وَجَدُّكَ وَأَبُوكَ إِنْ كُنْتَ مُسْلِمًا» «تو و جدّ و پدرت، اگر مسلمان باشید، به دین خدا و دین پدرم و دین برادرم، هدایت شده‌اید.»

۱ خندف، تیره‌ای از قبیله‌ی مُضَرّ و لقب یکی از اجداد شاعر است.

۲ شهادت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ص ۷۸۸، ص ۷۹۳

یزید گفت: «ای دشمن خدا! دروغ گفتی!»

زینب علیها السلام گفت: «أَنْتِ أَمِيرٌ تَشْتُمُ ظَالِمًا وَتَقَهَّرُ بِسُلْطَانِكَ» «تو امیری و به ستم، ناسزا می‌گویی و به قدرتت، [نه بُرهانت،] چیره‌ای.»

یزید ساکت شد. آن شامی دوباره گفت: «این دختر را به من ببخش.» یزید به او گفت: «دور شو! خداوند به تو مرگی دهد که کارت را تمام کند!»

**المهلوف:** [پس از مشاهده‌ی رفتار یزید با سر بریده‌ی حسین علیه السلام و شعر خواندنش] زینب دختر علی برخاست و چنین گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: ثُمَّ كَانَ عَقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ. أَظَنَنْتِ يَا يَزِيدُ، حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَأَفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْإِمَاءُ، أَنْ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَبِكَ عَلَيْهِ كِرَامَةٌ! وَأَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطِّ رِكَ عِنْدَهُ! فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَنَظَرْتَ فِي عِظْفِكَ جَدَلًا مَسْرُورًا، حِينَ رَأَيْتِ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوَسِقَةً، وَالْأُمُورَ مُتَسِقَةً، وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَسُلْطَانُنَا. فَمَهْلًا مَهْلًا، أَنْسَيْتِ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْنَا نُمَلِّئُ لَهُمْ خَيْرًا لَأَنْفُسِهِمْ إِنْنَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ؟»

«ستایش، و ویژه‌ی خدای جهانیان است و خداوند بر محمد و خاندانش همگی درود فرستد! خدا، راست می‌گوید و این گونه می‌گوید: سپس فرجام بدکاران این شد که آیات خدا را انکار کردند و آنها را مسخره می‌کردند [سوره‌ی روم، ۱۰].»

ای یزید! آیا گمان بردی که بستن راه‌ها به روی ما و سخت گرفتن بر ما و کشاندن ما به مانند کنیزان به هر کجا نشانه خواری ما نزد خدا و تکریم خدا برای توست؟! و این از بزرگی ارزش تو نزد اوست؟! پس آن گاه که دیدی دنیا به کام توست و کارها به خواست تو می‌چرخد و امور مرتب‌اند و فرمانروایی و حکومتی که از آن ماست به تو رسیده است، به دماغت باد انداختی و از سر شادی و سرمستی سر به این سو و آن سو چرخاندی؟! آرام بگیر و اندکی مهلت ده! آیا سخن خدای متعال را از یاد برده‌ای که فرمود: و کافران نپندارند که مهلت ما به آنان برایشان نیکوست. ما به آنها تنها برای آن مهلت می‌دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و آنان عذابی خوارکننده دارند

أَمِنَ الْعَدِلِ - يَا بَيْنَ الطَّلَاقِ - تَخْدِيرُكَ إِمَاءَكَ وَنِسَاءَكَ وَسَوْفُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبَايَا، قَدْ هَتَكَتِ سُتُورَهُنَّ وَأَبْدَيْتِ وُجُوهُهُنَّ، تَحَدُوا بِهِنَّ الْأَعْدَاءَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، وَيَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَازِلِ وَالْمَنَاهِلِ، وَيَتَصَفَّحُ وُجُوهُهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ، وَالِدُنِيُّ وَالشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيُّ، وَلَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ؟! وَكَيْفَ تُرْتَجَى مُرَاقِبَةٌ مَن لَفَظَ فَوْهَ أَكْبَادَ الْأَرْكَبَاءِ، وَتَبَّتْ لِحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؟ وَكَيْفَ يَسْتَظِلُّ فِي ظِلِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَن نَظَرَ إِلَيْنَا بِالسَّنْفِ وَالشَّنَانِ وَالْإِحْنِ وَالْأَضْغَانِ؟ ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ: لَأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَوْحًا، ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَسْئَلْ مُتَّحِيًا عَلَى ثَنَائِي أَبِي عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنَكُّثُهَا بِمِخْصَرَتِكَ.

ای فرزند آزادشدگان [در فتح مکه]! آیا این عدالت است که کنیزان و زنان را در پرده می داری و دختران پیامبر خدا علیه السلام را به اسارت می کشی و پرده در می می کنی و سیمایشان را آشکار می نمایی و دشمنان، آنان را از این شهر به آن شهر می برند و اهل هر منزل و آبادی، به تماشای آنان می آیند و دور و نزدیک و شریف و پست، صورت های آنان را می بینند، در حالی که نه سرپرستی از مردانشان با آنان است و نه حمایتگری از حامیان آنها؟ و چگونه به مراقبت کسی امید برده شود که دهانش جگر پاکان را [در جنگ اُحد، گاز زد و] بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان رویده است؟! و چگونه کسی سایه خود را بر سر ما اندازد، درحالی که با نفرت و دشمنی و حقد و کینه به ما می نگرد؟!

سپس بی آن که احساس گناه کنی و یا این سخن را [گناهی] بزرگ بشمیری، می گویی: [پس درانم] هلهله می کردند و فریاد شادی بر می کشیدند و می گفتند: ای یزید! سربلند و برقرار باشی! در حالی که با چوب دستی ات بر دندان های پیشین ابا عبدالله، سرور جوانان بهشت، می زنی.

وَكَيفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ، وَقَدْ نَكَاتِ الْفُرْحَةَ وَاسْتَأْصَلْتَ الشَّافَةَ بِإِرْقَاتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟ وَتَهْتَفُ بِأَشْيَاخِكَ، وَرَزَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ! فَالْتَرِدَنَّ وَشَيْكَا مَوْرِدُهُمْ، وَلَتَوَدَّ أَنَّكَ سَلَلْتَ وَبِكَمْتِ، وَلَمْ تُكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ، وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. اللَّهُمَّ خُذْ بِحُقْنَا، وَانْتَقِمْ مِمَّنْ ظَلَمْنَا، وَأَحْلِلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَقَتَلَ حُمَاتَنَا. فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتَ

إِلَّا جِلْدَكَ، وَلَا حَزَزْتَ إِلَّا لِحَمِّكَ، وَلَتَرَدَّنَّ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكِ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ، وَأَنْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَتْرَتِهِ وَلِحَمَّتِهِ، وَحَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ، وَيَلَمُّ سَعَتَهُمْ، وَيَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ».

و چگونه این را نگویی، در حالی که با ریختن خون فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و ستارگان زمین از خاندان عبد المطلب، عقده‌ی دل مجروح خود گشودی و نهال غم خود ریشه کن کردی! به شعار و عربده [به زعم خود] با پدرانیت سخن می‌گویی و می‌پنداری که آنان را صدا می‌زنی! به زودی، تو هم به جایگاه آنان در خواهی آمد و آن گاه دوست خواهی داشت که اِفلیج و گُنگ بودی تا آنچه را گفته‌ای، نمی‌گفتی و آنچه را کرده‌ای، نمی‌کردی. خدایا! حق ما را بستان و از آن که بر ما ستم کرد، انتقام بگیر و خشمت را بر کسی که خون‌های ما را ریخت و حامیان ما را کشت، فرود آر.

به خدا سوگند، جز پوست خود را نبریدی و جز گوشت خود را نشکافتی و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با بر دوش کشیدن خون‌هایی که از فرزندانش ریخته‌ای و حرمتی که از خاندان و خویشانش هتک کرده‌ای، وارد می‌شوی. در آن جا که خدا، پراکندگی‌شان را گیرد می‌آورد و پریشانی‌شان را سامان می‌دهد و حقشان را می‌گیرد؛ و میندازد کسانی که در راه خدا کشته شده اند، مُرده هستند؛ بلکه زنده‌اند و نزد خدایشان روزی می‌خورند [سوره‌ی آل عمران، ۱۶۹].

وَحَسْبُكَ يَا لِلَّهِ حَاكِمًا، وَيُمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ خَصِيمًا وَبِجِبْرِئِيلَ ظَهِيرًا، وَسَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَمَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، بِسِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، وَأَيُّكُمْ سَرَّ مَكَانًا وَأَضْعَفَ جُنْدًا. وَلَئِنْ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطِبَتِكَ، إِنِّي لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ، وَأَسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ، وَأَسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ، لَكِنَّ الْعِيُونَ عَبْرِي وَالصُّدُورَ حَرَى. أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ، فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْضَحُ مِنْ دِمَائِنَا، وَالْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُونِنَا، وَتِلْكَ الْجِثَّةُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاكِي تَتَنَاهَبُهَا الْعَوَاسِلُ، وَتَعْفُوهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ. وَلَئِنْ اتَّخَذْتَنَا مَغْتَمًا لَتَجِدُنَا وَشِيكَا مَغْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، وَمَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ، فَإِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَعَلَيْهِ الْمُعْوَلُ.



کند و [از رحمت خویش] افزون هم بدهد و [در نبود ایشان] ما را نیکو جانشینی باشد، که او  
بخشنده و مهربان است و خدا ما را بس است و او نیکو و کیلی است [سوره‌ی آل عمران، ۱۷۳].»

## مجموعه‌ای از حکمت‌ها و نیایش‌های امام حسین (ع)

□ [امام حسین (ع)، از پیامبر خدا (ص) روایت نمود: کسی که دینش را از راه تفکر در نعمت‌های خدا، و تدبیر در کتاب او و فهم سنت من به دست آرد، کوه‌ها بجنبند و او از جا نجنبند. و کسی که دینش را از دهان افراد فراگیرد و دنباله‌رو آنان شود، افراد او را به هر سو ببرند و دینش در معرض بزرگ‌ترین زوال است. (گزیده‌ای از سخنان امام حسین (ع)، محمد حکیمی، ص ۴۴)

□ [در نامه به مردم بصره: شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم، که همانا سنت میرانده شده و بدعت زنده گشته. (سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۲؛ متن حاضر، ص ۱۳)

□ [پس از ورود به کربلا در خطبه‌ای فرمود: همانا دنیا دگرگون شده و زشتی آن آشکار گردیده و نیکی آن پشت کرده و از آن باقی نمانده جز اندکی، همانند اندکی [آب] که ته ظرفی باقی بماند، و زندگی‌ای پر از خواری در چراگاهی پرسنگلاخ. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل باز داشته نمی‌شود؟ [در این هنگام] شایسته است که مؤمن به دیدار پروردگار رغبت کند. (سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۵؛ متن حاضر، ص ۳۳)

□ مردم بندگان ندینند، و دین، بازیچه‌ای بر سر زبان آن‌هاست؛ تا زمانی که زندگی‌شان بچرخد، حول دین می‌گردند، اما چون به بلاها آرموده شوند دینداران اندکند. (سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۵؛ متن حاضر، ص ۳۳)

□ [در پاسخ نامه‌ی ابن‌زیاد که، در اطاعت فرمان یزید، او را به انتخاب مرگ یا بیعت مخیر کرده بود، فرمود: رستگار نشوند مردمی که خشنودی مخلوق را به بهای کسب غضب خالق خریدند. (سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۶۰؛ متن حاضر، ص ۳۴)

□ روزی گذر امام حسین (ع) بر عبدالله پسر عمرو عاص افتاد، پس عبدالله گفت: «هر که دوست دارد محبوب‌ترین مردم زمین نزد اهل آسمان را ببیند، پس به این عبور کننده بنگرد، اگر چه من از شب‌های صفین تا کنون با او هم‌سخن نشده‌ام.»

ابوسعید خُدَری [این سخن را شنید و] او را نزد امام حسین (ع) آورد. امام (ع) پرسید: «آیا تو می‌دانستی که من محبوب‌ترین مردم زمین نزد آسمانیانم، با این حال با من و پدرم در صفین

به جنگ برخاستی؟ و به خدا سوگند که پدر من بهتر از من بود.»

عبدالله پوزش خواست و گفت: «پیامبر(ص) به من فرمود: از پدرت اطاعت کن.»

امام(ع) پاسخ داد: «آیا فرموده‌ی خدای متعال را نشنیده بودی که: ”و اگر [پدر و مادرت] تو را وادارند تا در باره‌ی چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی، از آنان فرمان مبر“ [سوره‌ی لقمان، ۱۵]؟! و آیا گفته‌ی رسول خدا را نشنیده بودی که: ”همانا اطاعت از غیر خدا فقط در کارهای نیک است“؟! و نیز این گفته‌ی او را که: ”هیچ مخلوقی در چیزی که نافرمانی آفریدگار است، نباید اطاعت شود“؟!« (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۷۱)

□ شخصی به امام حسین(ع) در نامه‌ای نوشت: «آقای من، مرا از خیر دنیا و آخرت آگاه فرما.» امام(ع) در پاسخ او نوشت: «به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. اما بعد، حَقّاً که هر کس خشنودی خدا را، [هر چند] با خشم مردم می‌طلبد، خدا او را از کارهایی که در دست مردم است کفایت می‌کند و هر کس خشنودی مردم را با خشم خدا می‌جوید، خدا او را به مردم واگذار می‌کند. والسلام.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۳۱)

□ آن کس که دوست دارد، تو را [از بدی] باز می‌دارد و آن کس که تو را دشمن دارد، [به آن] برانگیزاند. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۲۷)

□ [بخش‌هایی از خطبه‌ی امام(ع) در منّا:] خداوند از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان امری واجب از جانب خویش آغاز کرد، زیرا می‌دانست که اگر این [فریضه] ادا شود و بر پا گردد، همه‌ی فرایض، از آسان و دشوار، بر پا می‌شوند؛ چرا که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است، به همراه باز گرداندن حقوق ستم‌دیدگان و مخالفت با ستمگر و تقسیم [عادلانہ] ثروت‌های عمومی و غنایم و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در موارد بسزای خود.

[...] کوران و گنگان و بیماران زمینگیر در شهرها به حال خود رها شده‌اند و به آن‌ها ترحمی نمی‌شود. [با این حال،] شما به کاری که شایسته‌تان است بر نمی‌خیزید و دیگران را نیز در



این راه مدد نمی‌رسانید و با مسامحه و سازش با ستمکاران خود را آسوده می‌دارید. این همه، از جمله چیزهایی است که خدا شما را بدان فرمان داده، [یعنی] نهی [از بدی] و بازداشتن یکدیگر [از زشتی‌ها]، و شما از آن غافلید.

[...] پس، ناتوانان را به دست ایشان تسلیم کردید که یا همچون برده مقهور باشند و یا همچون مستضعفی برای اداره امور زندگی، [در دست ایشان] اسیر. در کشورداری به اندیشه خود هر چه می‌خواهند می‌کنند و در اقتدای به اشرار و گستاخی نسبت به خدای جبار، با پیروی هوای نفس، کار را به رسوایی می‌کشانند. بر منبر هر شهر از شهرهای ایشان خطیبی است که بانگ برمی‌دارد و آنچه می‌خواهد می‌گوید. کشور در برابر ایشان بی‌معارض است و دست‌های ایشان در آن گشاده. مردم بردگان آنانند و دست [ستمی] که به ایشان ضربه زند را از خود نرانند. آنانی که برخی زورگو و ستیزه‌جویند، و برخی بر ناتوانان سلطه‌گر و تندخویند، اطاعت‌شوندگانی که [خدای] آغازگر [خلقت] و بازگرداننده [به قیامت] را نمی‌شناسند.

(تحف العقول، باب سخنان امام حسین (ع)؛ متن حاضر، ص ۳)

□ [در نامه به مردم کوفه:] به جانم سوگند امام و پیشوا نیست مگر آن‌کس که به قرآن عمل کند و عدل را به پا دارد و حق را اجرا کند و خود را وقف راه خدا سازد. (سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۷۵؛ متن حاضر، ص ۱۲)

□ ای مردم! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که فرمانروایی ستمگر را ببیند که حرام‌های خدا را حلال می‌شمرد، پیمان خدا را می‌شکند، با سنت رسول خدا مخالفت می‌کند و در میان بندگان خدا بر اساس گناه و تجاوز رفتار می‌کند، آنگاه نه در عمل بر او بشورد و نه با گفتار، بر خداست که /در روز جزا/ او را به همان جایگاهی در آورد که آن ستمگر را در می‌آورد.

بدانید، اینان به پیروی شیطان چسبیده‌اند و اطاعت رحمان را ترک گفته‌اند. تباهی‌ها را آشکار ساخته، حدود [خداوندی] را تعطیل کرده، ثروت‌ها را به خویش اختصاص داده و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته‌اند [...]. (سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۶۱؛ متن حاضر، ص ۲۸)

□ [در پاسخ به عبیدالله بن حرّ که به او گفت: « من از مرگ سخت گریزانم ولی اسب خود، مُلْحِقَه، را به تو می‌دهم، اسبی که با آن دشمنی را تعقیب نکرده‌ام جز اینکه به او رسیده‌ام و هیچ دشمنی مرا تعقیب ننموده است مگر اینکه از چنگال او نجات یافته‌ام»، امام(ع) فرمود: [اکنون که خود را از ما دریغ داشتی، ما را حاجتی به اسب تو نیست. (الاخبار الطوال، ص ۲۵۰؛ متن حاضر، ص ۳۰)]

□ [از امام حسین(ع) در مورد شجاعت پرسیدند، فرمود: [قدم پیش نهادن در سختی، شکیبایی ورزیدن در مصیبت و دفاع از برادران. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۴۳)]

□ آنجا که حق تو را ملزم می‌سازد، بر آنچه نمی‌پسندی شکیبا باش، و آنجا که هوای نفس تو را فرا می‌خواند، از آنچه دوست می‌داری خود را نگه دار. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۳۷)]

□ راستی، عزّت است و دروغ، ناتوانی. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)<sup>۱</sup>، ص ۸۱۵)]

□ [به روایت امام صادق(ع): [شخصی به امام حسین(ع) نامه نوشت که: «با دو کلمه‌ی مختصر، مرا پندی بده.» امام(ع) به او نوشت: «کسی که از راه نافرمانی خدا در پی چیزی باشد، آنچه را امید دارد زودتر از دست می‌دهد و آنچه را بیم دارد زودتر سر می‌رسد.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۲۲۹)]

□ [در ضمن خطبه‌ای فرمود: [بدانید، نیازهای مردم به شما، از نعمت‌های خدا بر شماست؛ از نعمت‌های الهی تنگ‌دلی [و بی‌حوصلگی] نشان ندهید، که به کیفرهای او تبدیل شوند.

[و نیز، در همین خطبه فرمود: [نهال‌هایی که بر کشت‌گاه خود پایدار مانده‌اند از راه شاخه‌های خود اوج گیرند، پس هر که برای برادر خود در انجام خیری شتاب ورزد، آن را فردا [ی قیامت] که بر او وارد می‌شود، می‌یابد؛ و هر که به وسیله‌ی نیکی به برادر خود، خدای

---

۱ این منبع شامل اغلب سخنان منسوب به امام حسین(ع)، بدون بررسی سند روایات است. از این رو، روایات نامعتبر فراوانی نیز در این کتاب وارد شده‌است. در این بخش، سخنانی از این کتاب نقل شده است که در منابع قابل استناد دیگر نیز یافت می‌شوند و با محکّمات قرآن و سنت سازگاری دارند.

تبارک و تعالی را قصد نموده باشد، خدا پاداش آن را هنگام نیازمندیش عطا فرماید، و از گرفتاری‌های دنیای او بیشتر [از اندازه‌ی احسانش] برطرف فرماید؛ و هر کس اندوه مؤمنی را برطرف کند، خداوند اندوه دنیا و آخرت او را رفع سازد؛ و هر کس که نیکی کند خدا به او نیکی می‌کند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد [سوره‌ی آل‌عمران، ۱۳۴]. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۱۴)

□ شخصی نزد امام حسین(ع) گفت: «اگر نیکی به نا اهل برسد، تباه می‌شود.» امام حسین(ع) فرمود: «چنین نیست، بلکه نیکوکاری همچون بارانی تند است که به نیک و بد می‌رسد.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۴۷)

□ [در ضمن خطبه‌ای فرمود:] از کسانی مباش که بر گناهان بندگان خدا بیمناک است و از عقوبت گناه خود آسوده خاطر، که خدای سبحان دربارہ‌ی بهشتش فریب نمی‌خورد و به آنچه نزد اوست جز به اطاعت او و خواست [و توفیق وی] نتوان رسید. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۴۴)

□ روزی، سائلی طلب حاجت می‌نمود. امام حسین(ع) فرمود: «می‌دانید چه می‌گوید؟» گفتند: «نه، ای فرزند رسول خدا.» فرمود: «می‌گوید: من فرستاده‌ی شما [به سوی آخرت] هستم، اگر چیزی به من دادید آن را می‌گیرم و به آنجا می‌رسانم، وگرنه به آنجا می‌رسم در حالی که دستم خالی است.» (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۲۶)

□ سخاوت [مایه‌ی] دوستی و بخل [مایه‌ی] دشمنی است، و بهشت بر بخیل حرام است. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۶۳)

□ آن کس که بخشش تو را بپذیرد، تو را در جوانمردی کمک کرده است. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۲۶)

□ ناتوان‌ترین مردم کسی است که از دعا باز ماند، و بخیل‌ترین مردم کسی است که بر سلام بخل ورزد. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۵۰)

□ شکرگزاری تو بر نعمت پیشین، نعمت تازه را سبب می‌شود. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۵۰)

حسین(ع)، ص ۸۳۴)

□ امام حسین(ع) دید مردی به غذا دعوت شد، اما به دعوت‌کننده‌ی خود گفت: «مرا عفو کن، [نمی‌خورم].» امام(ع) فرمود: «برخیز، که در پذیرش دعوت عذری نیست. اگر روزه [واجب] ننداری بخور، و اگر روزه داری [با دعایت] بدان برکت ده.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۴۱)

□ نزد امام(ع) نام مردی از بنی‌امیه را بردند که صدقه‌ی زیادی داده است. امام(ع) فرمود: «مثل او مانند کسی است که از حاجیان راهزنی کند، و از آنچه ربوده صدقه دهد. بی‌گمان صدقه‌ی پاکیزه، صدقه‌ی کسی است که در راه به دست آوردن آنچه صدقه می‌دهد، بر پیشانی او عرق نشسته و چهره‌ی او غبار گرفته باشد.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۱، ص ۴۰۳)

□ مردی به امام حسین(ع) گفت: «خانه‌ای ساخته‌ام که دوست دارم به آن درآیی و خدا را بخوانی.» امام(ع) به آن درآمد و بدان نگریست و سپس فرمود: «خانه‌ی خود را ویران و خانه‌ی غیر خود را آباد کردی. آن که در زمین بود، تو را فریفت و آن که در آسمان بود، از تو متنفر شد.» (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۸۹)

□ مالت اگر برای تو نباشد، تو مال اوئی. پس آن را باقی مگذار، که برایت باقی نمی‌ماند و آن را بخور، پیش از آنکه تو را بخورد. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۲۳)

□ ای مردم! هر کس ببخشد، سروری می‌یابد و هر که بخل بورزد، به پستی می‌گراید. بخشنده‌ترین مردم کسی است که به فردی ببخشد که امیدی به او ندارد. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۳۷)

□ هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فراخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۱، ص ۳۳)

□ استدراج خدای سبحان نسبت به بنده‌ی خود این است که نعمت‌های خود را بر او سرشار بارد، و توفیق شکر آن‌ها را از او سلب کند. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۵۰)

□ [به فرزند خود علی بن حسین(ع) فرمود:] پسر، بهره‌یز از ستم کردن بر آن کس که در برابر

تویاری کننده‌ای جز خدای عزّ و جلّ نمی‌یابد. (تحف العقول، باب سخنان امام حسین(ع))

□ جمعی خدا را از شوق بهشت می‌پرستند، این عبادت سوداگران است و گروهی خدا را از بیم دوزخ می‌پرستند، این عبادت بردگان است و مردمی هم خدا را از سرِ شکر می‌پرستند، این عبادت آزادگان و بهترین عبادت است.» (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۱۰)

□ [در پاسخ به امان‌نامه‌ی کارگزار یزید در مکه:] همانا بهترین امان‌ها امان خدا است و کسی که در دنیا خوف خدا نداشته باشد در روز قیامت از جانب او امانی نخواهد داشت. پس، از خداوند خوفی در دنیا را خواستاریم که امان او را در روز قیامت برای ما موجب شود. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۱۱؛ متن حاضر، ص ۱۹)

□ همه‌ی امور در دست خداست و او هر روز در کاری است. اگر قضا بدانگونه که دوست داریم و می‌پسندیم نازل شود، خدا را بر نعمت‌هایش سپاس می‌گوییم و هم اوست مددکار در ادای شکر، و اگر قضا بر خلاف انتظار فرود آید، آن کس که نیتش حق و در نهادش تقوی است ستم نکرده است. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۱۵؛ متن حاضر، ص ۲۰)

□ ما خاندانی هستیم که خدای سبحان را [به دعا] می‌خوانیم و او به ما عطا می‌کند، و چون آنچه را که ناخوشایند ماست اراده کند، به آنچه او می‌پسندد خوشنود می‌شویم. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۶۹۳)

□ [در پاسخ به زهیر بن قین که گفت: «ای پسر رسول خدا، به خدا که من آینده را سخت‌تر از حال می‌بینم. هم اینک جنگ با اینان آسان‌تر است از جنگ با کسانی که پس از این گرد خواهند آمد؛ به جانم سوگند که سپاهیان [بسیار] خواهند آمد که با آنان برابری نتوانیم کرد»، امام(ع) فرمود:] من آغازگر جنگ نخواهم بود. (الارشاد، ج ۲، ص ۸۴؛ متن حاضر، ص ۳۳)

□ [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود:] آیا من کسی از شما را کشته‌ام که [تقاص] خونش را می‌خواهید؟ آیا مالی از شما را تباه کرده‌ام؟ آیا کسی را زخمی کرده‌ام تا قصاص جویند؟ (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۲؛ متن حاضر،

- [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود:] شما سخن مرا نمی شنوید، چرا که هدايا و پاداش هايی به حرام گرفته ايد و شکم هايتان از حرام پر گشته و خدا بر دل های شما مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی شوید؟ آیا گوش فرا نمی دهید؟ (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۵؛ متن حاضر، ص ۴۲)
- [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود:] همه با هم دشمنِ دوستان خود و یکدست بر علیه آنان شدید تا دشمنان خود را خرسند کنید؟ بدون آنکه آنان عدلی را در میان شما آشکار کرده یا آرزویی از شما برآورده باشند، به جز [مال] حرام دنیا و زندگی بی مقداری که در دنیا خواهانش هستید، و بدون اینکه از ما گناهی سر زده یا اندیشه‌ی ناصوابی داشته باشیم؟ (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۵؛ متن حاضر، ص ۴۲)
- [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود:] شما ناپاک‌ترین درختید، که [میوه‌ی آن] برای باغبانش لقمه‌ای گلوگیر و برای غاصب آن شیرین و گواراست. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۵؛ متن حاضر، ص ۴۲)
- [امام حسین(ع) از پدر بزرگوارش معنای فرومایگی را پرسید، امیرمؤمنان(ع) فرمود:] جرأت‌ورزی در برابر دوست و بی‌خیالی و بی‌عملی در برابر دشمن است. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۲، ص ۱۶۳)
- [خطاب به سپاهیان عمر سعد در صبح عاشورا فرمود:] هیهات که ما ذلت را بپذیریم! خداوند، آن را برای ما نمی‌پذیرد، و نیز پیامبرش و مؤمنان، و دامن‌هایی پاک و پاکیزه، و جان‌هایی غیرتمند و خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه مقدم نمی‌دارند. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۴۸؛ متن حاضر، ص ۴۳)
- [در نامه‌ای که پس از ورود به کربلا خطاب به محمد حنفیه و افرادی از بنی‌هاشم نوشت:] بسم الله الرحمن الرحيم. از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد بنی‌هاشم که نزد اویند، اما بعد، گویی دنیا هرگز نبوده است و گویی آخرت هرگز زوال نداشته است. والسلام. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۹۹؛ متن حاضر، ص ۳۳)
- [خطاب به یارانش هنگام شروع جنگ فرمود:] صبر و شکیبایی، ای بزرگ‌زادگان! همانا مرگ جز پلی نیست که شما را از سختی و رنج به بهشت پهناور و نعمتهای جاودان آن

می‌رساند. کدام یک از شماست که دوست نداشته باشد از زندانی به قصری منتقل شود؟ و آن [=مرگ] برای دشمنان شما همانند [وضع] کسی است که از قصری به زندان و [محل] عذاب شکنجه برده شود. پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من نقل نمود که: همانا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، و مرگ پلی است که این گروه را به بهشتشان و آن گروه را به دوزخشان در می‌آورد. آری، نه دروغ شنیده‌ام و نه دروغ می‌گویم. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۷۵؛ متن حاضر، ص ۴۴)

□ [در صبح عاشورا چنین دعا فرمود: خداوندا! در هر اندوهی تکیه‌گاه منی، و در هر سختی امید منی، در هر حادثه‌ی ناگواری که بر من آید پشت و پناه و ذخیره‌ی منی. چه بسا غمی که در آن ناتوان و چاره‌نیاب می‌شد، و دوست‌وامی گذاشت و دشمن‌زبان به شماتت می‌گشود، و من آن را نزد تو آوردم و شکوه به درگاه تو کردم، تا از جز تو گسسته و تنها به تو روی آورده باشم، و تو آن را رفع کردی و [در کارم] گشایش دادی. پس تو ولی‌ی هر نعمت و منتهای هر خواسته‌ای. (سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا، ص ۲۳۱؛ متن حاضر، ص ۳۹)

□ [از نیایش‌های اوست: خداوندا! من خود را به تو می‌سپارم، و روی خود را به سوی تو می‌دارم، و کارم را به تو وامی‌گذارم، و رستگاری از هر بدی دنیا و آخرت را تنها از تو می‌طلبم. خداوندا! به راستی که تو مرا از هر کس دیگری، بسنده هستی، و هیچ کس مرا از تو کفایت نتواند کرد؛ پس مرا در آنچه از آن می‌ترسم و بیم دارم، از دیگری کفایت فرما، و در کارهایم برایم گشایش و روزنه‌ی خروج قرار ده. به راستی که تو می‌دانی و من نمی‌دانم، و تو می‌توانی و من نمی‌توانم، و تو بر هر چیز توانایی. به رحمت‌ای مهربان‌ترین مهربانان. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۵۴)

□ [از دعای عشرات: خداوندا! ستایش از آن توست، ستایشی همیشگی به جاودانی تو [...]] و ستایش از آن توست، ستایشی که جز خشنودی تو پاداشی برای گوینده‌اش ندارد. ستایش از آن توست بر بردباری پس از دانایی‌ات، و ستایش از آن توست بر گذشت پس از توانایی‌ات، و ستایش از آن توست ای برانگیزنده‌ی ستایش، و ستایش از آن توست ای وارث ستایش، و

ستایش از آن توست ای پدیدآورنده‌ی ستایش، و ستایش از آن توست ای نهایت ستایش، و ستایش از آن توست ای خریدار ستایش... و ستایش از آن توست ای پاسخ‌دهنده‌ی دعاها، ای بزرگ برکت، ای برون‌آورنده‌ی روشنایی از تاریکی‌ها و ای برون‌آورنده‌ی فروماندگان در تاریکی به سوی روشنایی. (زبده‌ی مفاتیح‌الجنان)

□ [از نیایش‌های اوست:]: خداوندا! شوق آخرت را روزیم فرما تا از بی‌رغبتی‌ام به دنیا به صدق آن [شوق] در دلم پی برم. خداوندا! بصیرت در کار آخرت را روزیم فرما تا از سرِ شوق، در پی خوبی‌ها بر آیم و از سرِ بیم، از بدی‌ها گریزان شوم، ای پروردگار من. (حکمت‌نامه‌ی امام حسین(ع)، ج ۱، ص ۵۰۷)

□ [از دعای عرفه:]: [خداوندا!] نادانی و گستاخیم بر تو مانع نشد که مرا بدانچه به درگاہت نزدیک کند راهنمایی کنی و بر آنچه مرا به آستانت نزدیک کند توفیقم دهی. اگر خوانمت پاسخم دهی، و اگر خواهمت عطایم کنی، و اگر فرمانت برم پاداشم دهی، و اگر سپاست گویم فروزیم دهی. همه‌ی این‌ها زان‌روست که نعمت‌ها و احسانت را بر من کامل کنی.

[...] خداوندا! مرا بدان مقام ترس و خشیت رسان که گویی تو را بینم و به تقوای خود، نیک‌بختم فرما. [...] برایم مبارکی و فرخندگی مقرر دار تا دوست نداشته باشم شتاب را در هر چه تو پس اندازی و تأخیر نجویم در هر چه تو پیش آری. خداوندا! بی‌نیازی را در جانم نشان و یقین را در دلم گمار و اخلاص را در کردارم بنه و روشنی را به دیده‌ام ده و بینش را در دینم گذار و به اعضای تمم برخوردارم کن.

[...] خداوندا! اندوهم زُدای و زشتیم پوشان و خطایم بخشای و شیطانم بران.

[...] معبودا مرا به کدامین کس واگذاری؟ به خویشاوندی که از من گسلد، یا بیگانه‌ای که بر من روی در هم کشد؟ یا آنان که ناتوانیم خواهند؟ حال آنکه تو پروردگار و صاحب اختیارم هستی. به سوی تو شکایت آرم از بی‌کسی و دوری از وطن.

[...] ای آنکه با بردباری اش از گناهان بزرگ در گذرد؛ [...] ای آنکه به بخشندگی اش، دهش فراوان دهد؛ ای برگ و نوای من به گاه افتادیم به سختی‌ها؛ ای همدم من در تنهایی‌ام.



[...] تویی پناه من آنگاه که راه‌های وسیع با همه‌ی وسعت خود مرا خسته و درمانده کنند، و زمین با همه‌ی پهناوری‌اش بر من تنگ نماید؛ و اگر مهر و رحمت تو نباشد، هر آینه به ورطه‌ی نابودی افتم؛ و تویی درگذرنده از لغزشم؛ و اگر عییم نپوشانی از رسوایان خواهم بود.

[...] ای دارنده‌ی احسانی که هرگز گسسته نشود؛ ای فرودآورنده‌ی کاروان برای رهایی یوسف در هامون بی‌آب و علف و برآورنده‌ی او از چاه و رساننده‌ی او به اوج جاه از پس غلامی؛ ای برگرداننده‌ی او به یعقوب از پس نابینا شدن چشمانش از اندوه [و گریه بر او]، که او اندوه دل نهان می‌داشت؛ ای گرداننده‌ی آسیب از ایوب و بازدارنده‌ی دست ابراهیم از ذبح فرزندش به دوران کهن‌سالی و به سر آمدن عمرش؛ ای آنکه دعای زکریا شنود و یحیی را بدو بخشود و او را بی‌کس و ابتر نهاد؛ ای آنکه یونس را از شکم ماهی برون آورد؛ ای آنکه دریا را برای بنی‌اسرائیل شکافت و آنان را رهانید و فرعون و سپاهیان‌ش را غرق کرد؛ ای آنکه بادها فرستد پیش، نوید دهنده به رحمت خویش؛ ای آنکه در کیفر بندگان نافرمان خود نشتابد؛ ای آنکه جادوگران [فرعونی] را پس از خیره‌سری و ستیزه‌گری طولانی [از گمراهی] نجات بخشید، و آنان در حالی که به نعمت خداوند کامروا بودند و رزق او را روزی خوار، جز او را می‌پرستیدند و با او می‌ستیزیدند و برای او شریک و انبازی می‌گزیدند و فرستادگانش را انکار می‌کردند.

[...] ای آنکه سپاسش اندک گویم و مرا نوید نگرداند و خطایم بزرگ است و رسوایم نکند؛ و مرا به گناه انجام بیند و پرده‌ی [آبرویم] ندرد.

[...] ای آنکه با من به احسان و نیکی رفتار کند و من با بدی و سرکشی؛ ای آنکه مرا به ایمان هدایت کرد پیش از آنکه راه سپاسگزاریش شناسم؛ ای آنکه به دوران ناخوشی‌ام خواندمش و درمانم بخشید، و برهنه بودم بپوشاندم، و گرسنه بودم سیرم کرد، و تشنه بودم سیرایم نمود، و خوار بودم عزیزم کرد، و نادان بودم شناختم داد، و تنها بودم جمعیتم بخشید، و آواره بودم به وطنم بازگردانید، و بینوا بودم توانگرم ساخت، و یاری می‌جستم یاری‌ام داد، و توانگر بودم و آن را از من نستاند؛ ولی با همه‌ی این‌ها [سپاس او نگزاردم] و او باز هم بر من نیکی و احسان

[...] سرورا تویی که منت نهادی؛ تویی که نعمت دادی؛ [...] تویی که کامل گرداندی؛ [...] تویی که پناه دادی؛ تویی که کفایت کردی؛ تویی که ره نمودی؛ تویی که نگه داشتی؛ تویی که پوشاندی؛ تویی که آمرزیدی؛ تویی که [از لغزش‌ها] درگذشتی؛ [...] تویی که یآوری نمودی؛ تویی که توانایی دادی؛ تویی که پیروزی بخشیدی؛ تویی که شفا دادی؛ تویی که عافیت دادی؛ تویی که گرامی داشتی؛ تویی مبارک و برتر.

[...] معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از ستمگرانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از آمرزش خواهانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از یکتاپرستانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از بیمناک‌انم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از هراسندگانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از امیدوارانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از مشتاقانم. [...] معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از درخواست‌کنندگانم. معبودی نیست جز تو، پاک و منزّهی تو، همانا من از نیایشگرانم.

[...] خداوند! تو نزدیک‌ترین کسی هستی که بخوانندش و سریع‌ترین کسی هستی که [دعاها] اجابت کند و گرامی‌ترین کسی هستی که [از گناهان] درگذرد، و بخشنده‌ترین کسی هستی که بخشد و شنواترین کسی هستی که خواهندش. ای بخشاینده در دنیا و آخرت و مهربان در هر دو جهان.

[...] ای منتهای آرمان خواستاران مشتاق و نهایت آرزوی امیدواران؛ ای آنکه دانش او بر هر چیز احاطه دارد و مهر و عطوفتش همه‌ی عذرخواهان را در بر گرفته است.

[...] خداوند! در این شب از هر خیری که میان بندگان تقسیم می‌کنی برای ما نصیبی عطا فرما و از هر نوری که بدان، خلق را راهنمایی کنی و رحمتی که [بر جهانیان] بگسترانی و برکتی که فرو فرستی و عافیتی که بر بندگان پوشانی و رزق که گسترانی [برای ما هم بهره‌ای قرار ده]، ای مهربان‌ترین مهربانان. (زبده‌ی مفاتیح‌الجنان)

□ [از نیایش‌های اوست:]: خداوندا! هر کس در پی پناهی است و تو پناه منی، و هر کس در پی دل‌آرامی است و تو دل‌آرام منی. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و نیایشم را بشنو و دعایم را اجابت نما، و بازگشت‌گاه و اقامت‌گاه مرا نزد خود قرار ده. (فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ص ۸۵۲)

## فهرست منابع

- ❑ الاخبار الطوال، احمد بن داود دینوری، نشر الشریف الرضی
- ❑ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، ترجمه رسولی محلاتی، انتشارات اسلامیة
- ❑ الامامة و السیاسة، عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، انتشارات دارالاضواء
- ❑ أنساب الأشراف، احمد بن یحیی بلاذری، انتشارات دارالفکر
- ❑ تاریخ الامم و الملوک، محمد بن جریر طبری، انتشارات رابع التراث العربی
- ❑ تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، ترجمه صادق حسن زاده، انتشارات آل علی (ع)
- ❑ حکمت نامه‌ی امام حسین (ع)، محمدی ری شهری، مؤسسه علمی و فرهنگی دارالحديث
- ❑ زبدهی مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، گزینش و ترجمه کریم زمانی، انتشارات اطلاعات
- ❑ سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، محمد صادق نجمی، انتشارات بوستان کتاب قم، چاپ یازدهم
- ❑ شهادت نامه‌ی امام حسین (ع)، محمدی ری شهری، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث
- ❑ الفتوح، ابن اعثم کوفی، انتشارات دار الاضواء
- ❑ فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، پژوهشکده‌ی باقرالعلوم (ع)، ترجمه علی مؤیدی، انتشارات امیرکبیر
- ❑ اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، نشر انوار الهدی
- ❑ مثیر الاحزان، ابن نما الحلّی، انتشارات مدرسه امام مهدی (عج)
- ❑ معرفی و نقد منابع عاشورا، سید عبدالله حسینی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
- ❑ مقتل الحسین (ع)، موفق بن احمد خوارزمی، نشر انوار الهدی
- ❑ نهضت امام حسین (ع) و قیام کربلا، غلامحسین زرگری نژاد، انتشارات سمت